مجموعہ

طلسم اسکندر ذوالقرنین

مشتمل بر فنون پنجگانہ

کیمیا و سیمیا و ہیمیا و ریمیا و لیمیا

جسکو

مولوی محمد عثمان خان مرحوم تخلص بہ قیس مدار المہام
سرکار رامپور نے عجائبات ذخیرۂ اسکندر ذوالقرنین سے فارسی
سلیس مین ترجمہ کیا اور واسطے شایقان علوم غریبہ و عجیبہ کے

بار ہفتم ۱۹۱۵ء

باہتمام بابو منوہر لال بھارگو سپرنٹنڈنٹ

مطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ مین چھپا
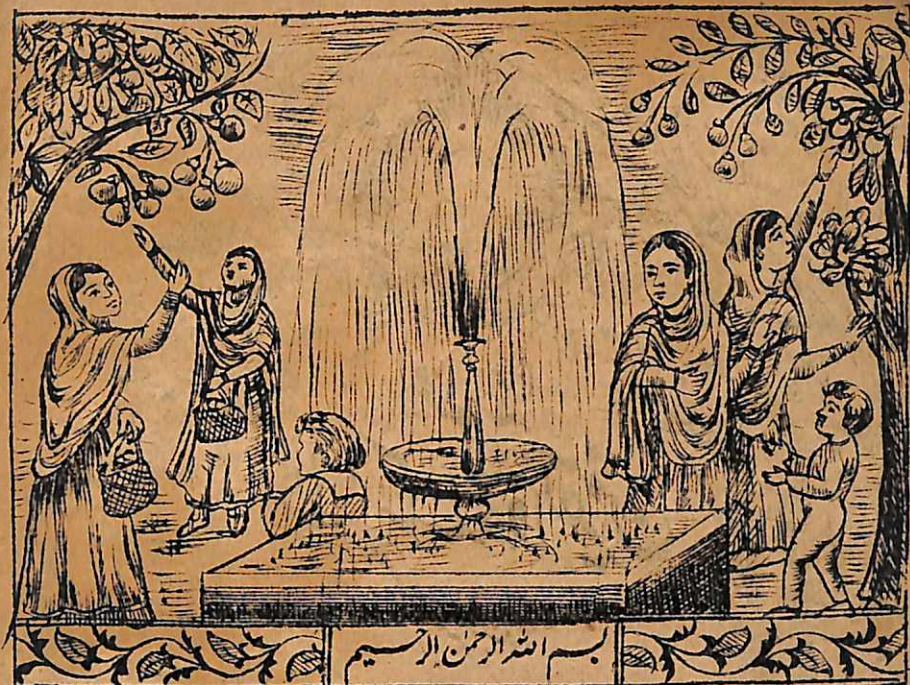
بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد صانع مصنوعات و نعت شافع مخلوقات صلوات اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم میگوید سراپا عصیان
محمد عثمان عفی عنہ کہ ہنگامیکہ ہوای تدوین این کتاب در سرم افتاد باذخار کتب جملہ علوم و فنون و ترجمہ
آن از لسانی بہ لسانی می پرداختم اگرچہ اتمام ہرکار باعانت پروردگار مسلمہ روزگار است الا در تفاوت
درجات آن احدی را نیست مجال انکار برین قیاس از جناب احدیت معونت بروقت مناسب
اشتیاق این ہیچمدان مبہم میرسد مصداقش اینکہ درین ایام بمطالعہ نسخہ موسوم بہ ذخیرۂ اسکندرانیون
موفق گردیدم نسخہ دیدم از عجائب فنون غریبہ مملو و از غرائب رموز عجیبہ محشو کہ تا امروز خازن روزگار از نظر
اغیار مستور داشتہ و چرخ ازرق فام نقوش کنوز و خزائن خود را در اوراق آن نگاشتہ دیدہ خرد دوربین
مثالش ندیدہ و گوش اصحاب یقین مانندش نشنیدہ در مطاوی اوراقش نکات لطیفہ و مسائل عجیبہ
مندرج بود و الفاظ مغلق و لغات ادق سبب خمول و باعث استتار معانی آن نادرۂ روزگار گردیدہ
ازین باعث اکثر طلبہ از فوائد آن بی بہرہ ماندہ بودند خواستم کہ ناظورۂ دلفریب را از نقاب حجاب
بیرون گردانم تا سائر اصحاب دانش و بینش از پرتو انوار جمال باکمالش مفید و کامیاب شوند
الحمد للہ کہ بیامن الطاف الٰہی باندک فرصتی کوکب مقصود از افق مراد طالع گشت و جمال ترتیبش غرور
عنائی تبان عجائبات شکست بفنو منظم بالفنن اندر نخ نمودیہ اصلاح نمود کہ در آن نواحی ویلیت

قدیم و حصنی است عظیم منسوب بانطیوخوس که تلمیذ اسکندر ذو القرنین فیلقوس یونانی ست و جمعی
در آن دیر ساکن شده بمحافظت آن مشغول اند و بظن ایشان آن بنا مشتمل بر چیزے از آلات و آثار
انبیاست علیهم السلام و انطیوخوس جهت سکان آن دیر ضیاع و عقار بسیار وقف نموده عهود و مواثیق
از ملوک روم و ایران گرفته و سجلات نوشته که هیچ یک از ملوک متعرض سکنهٔ آن دیر نشده بعزم تسخیر و تخریب
آن نهضت نماید و آن دیر را موسوم به بیت الآثار نموده چون عقیدهٔ مردم آن بود که بعض آثار انبیا
مخزون آن بیت است لهذا هیچکس متوجه فتح باب آن نمیشد فقط معتصم بالله بعد از استماع این اخبار
رسولی باصحاب دیر فرستاده اخبار نموده که مرا اراده فتح باب آن دیر است تا مشاهده کنم که سبب محافظت
آن چیست زیرا که اگر مال یا کتب حکمت در آنجا مخزونست فائده در معطل گذاشتن آن نباشد بلکه وصول
آن بارباب استحقاق و اصحاب انفاس انسب باشد و حالا ما مستحق آن هستیم اصحاب دیر مهلت
خواستند تا بعرض ملک روم رسانیده جواب نویسند چون از آنطرف جواب شافی نیافتند روزے
چند به لیت و لعل داشتند معتصم تکرار رسل کار بر ایشان تنگ کرد ایشان التماس عهود و ثیقه نمودند
که از تغیر دین و قتل نفس ما را مصئون دارد تا فتح دیر نمایم معتصم بالله بعد از عهود عبد الملک بن حاجب و
علی ابن احمد المنجم و محمد بن خالد مهندس را فرستاد و امر بتفتیش حال آن دیر و تفحص اشیای که در آنجاست
نمود ایشان بدیر در آمدند چندانکه جستجو نمودند چیزی در ان دیر نیافتند استعجاب غریب نموده گفتند
که اگر اقفال ملوک روم و یونان بر در این بیت نمی یافتیم گمان می بردیم که اهل دیر در اخفاے ما
فی الدیر حیله انگیخته اند چون عزم انصراف و ارادهٔ مراجعت بامیر خود نمودند تا انچه به مشاهده
در آمده بود بعرض رسانند محمد بن خالد مهندس گفت ای قوم این خانه را انطیوخوس عبث بنا
نکرده و صاحب ما بمحض انکه بگوئیم درین خانه چیزے نبوده راضی نخواهد شد فکرے تمام و اندیشه
تمام درین امر باید کرد پس بعد از تامل بسیار گفت انچه بخاطر من خطور میکند آنست که سطح اعلای
این بنا واسع باشد از سطح اسفل و این رمزیست مخفی و سریست پنهان بعضے گفتند سبب استحکام
این بناست محمد بن خالد گفت اگر این سبب استحکام بنا بودی بالیستی که تمام حائط دیر چنین بودی
زیرا که ما مشاهده میکنیم که بانی دیر اهتمام در تشئید و استحکام جمیع حائط نموده گفتند ترا درین مقدمه
رای قوی تراست پس چون [illegible] سطح اسفل اورا ده ذرع یافتند و

اعلی را دوازده ذرع چون حائط را باین هیئت یافتند از انجا معاودت نموده حقیقت آنرا با میر خود عرض نمودند امیر گفت میترسم که چنین بنای را خراب کنم و دران چیزی نیابم و این چنین بنا را بی سود منهدم ساختن خالی از قبحی نیست زیراکه از ملوک نیکو نباشد که بنای سلف را خراب کنند باعث عداوت بتخصیص وقتیکه موسوم بآثار انبیا باشد بعد از توقف این امر گویند معتصم بالله در خواب دید که مامون بالله میگوید که یا اخاه منهدم گردان این بنا که ذخیرهٔ اسکندر ذوالقرنین که علم ارسطو و علم هرمس اکبر دران ست درین دیر ست معتصم از خواب بیدار شده محمد بن خالد مهندس را طلب نموده حکم بر هدم آن کرده مبالغه بسیار در سرعت تخریب آن نمود محمد بن خالد با چهار صد کس بقصد هدم آن بنا متوجه شده مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا وقت نماز عصر آنروز حائط دیگرا بنیاد انداختند چیزی از هدم حائط ظاهر نشد محمد بن خالد فی الجمله مایوس شده خواست که دست از کار باز دارد معتصم کس فرستاد که اساس آن حائط را از بیخ و بن برکن چون شروع به حفر نمودند آثار صندوقی ظاهر شد از مس و قفل آهنی برو مستحکم کرده صندوق برآورده در نظر معتصم در آوردند حکم کرد تا قفل آنرا بشکنند صندوقی دیگر از اندرون او ظاهر شد از طلای احمر و قفلی از طلای مستحکم کرده و کلیدی در وآویخته بازنجیری طلا و در کنار آن صندوق کتابه نوشته پس معتصم حکم کرد بفتح صندوق چون مفتوح گردانیدند در آن کتابی یافتند که اوراق و صفحات او تمام از ذهب احمر بود و هر ورقی بغلظت و ثخونت نصف اصبع و طول کتاب یک ذرع و عرض آن ثلث ذرع و غلظت و ثخونت حروف بمقدار شعیره و عدد اوراق آن سه صد و شصت بود در هر ورقی دوازده سطر و کتابت او بعضی بخط یونانی و برخی بخط رومی معتصم بعد از مشاهدهٔ اینحال مترجمین را امر فرمود که حاضر شده ترجمه کنند اول کتابه که در کنارهٔ صندوق بود اینست

هذه ذخیرة الاسکندر الملک بن فیلقوس ذوالقرنین یونانی

این عزیزترین و بزرگترین چیزی بود که مالک و صاحب او اسکندر مدام از انظار اغیار مصون و محفوظ داشتی و هیچکس از خلائق را قابل رویت آن ندانستی تا وقتیکه انامل قضا رقم تمامی بر صحیفهٔ حیات او تحریر نمود و ایادی تقدیر سررشتهٔ اختیار و زمام اقتدار از کف کفایت او در ربود خواست که جوهر شریف لطیف نورانی خود را از سجن تن و بند عالم استحاله و فنا نجات داده بعشرت آباد عالم نور و بقا رسانند و [illegible] که سائر مقربان

ذروۂ جبروت و جمہور طالبان خلوت خانۂ لاہوت در آرزوی ادراک قطرۂ ازان سراپا حیران
ہستند ریان و سیراب گرداند و انقضای مدت عالم سفلی را وسیلۂ ارتفاع عالم علوی گردانیده بہرہ
از نعیم جاودانی آن جہانی بردارد بآخر حیات خودش خواست کہ درر فاخرہ و لآلی باہرہ در دست جہلا
و ارباب غفلت و اصحاب بطالت نیفتد کہ لعب لاعبان را شایستہ نیست چہ علم بہترین دُریست
تابندہ و نیکوترین گوہریست ارزندہ کہ امتعہ دنیا و عقبی بازای او بوزن جوسنگی نمی نماید بنابرین حیانت
علوم از اجنبی طبعان واجب و صیانت او از بی مایگان قلیل البضاعت اوجب است ازینجہت دران
دیر مخزونی ساختہ کتاب را دران موضع مدفون نمودہ تا در نظر اغیار رنیاید و ازجملہ نامحرم مصئون ماند وقت
ودیعت این ودیعت ای کتاب درین صندوق و اخفای این گنج ویران دیر بطالع سنبلہ بودہ کہ عطارد
در برج سنبلہ مقیم و قمر متصل بعطارد در برج جوزا و زحل در جدی بودہ و شکل فلک مسعود بودہ اختیار
اینوقت جہت ودیعت این کتاب از برای صعوبت اخراج آن بودہ و اگر احیاناً اخراج دست دہد بادشاہی را
میسر شود کہ محب حکمت و مستحق این عطیہ و ارزندۂ این کرامت باشد و وضع این کتاب دران صندوق
بر ہیئت لوحی بودہ و حروف آن بخط یونانی و زوی منقوش انطیوخوس کہ ملک یونان و از تلامذہ ملک الملوک
اسکندر ذوالقرنین یونانی ست گفتہ کہ چون اسکندر را احساس نمود کہ وقت رحلت و زمان ارتفاع عالم
علوی از عالم سفلی رسیدہ و ہنگام ارتفاع از مراتب دنی بمعارج علوی درآمدہ مرا امر فرمود کہ این صندوق
را اخفا کنم تا دست تعرض نااہلان بآن نرسد زیراکہ چیزے از علوم انبیا علیہم السلام درین کتاب مسطور بودہ
مبادا کہ او را تغیری و تبدیلی شود انطیوخوس گوید زینہار شبہ نکنم و گمان نبرم برای آنکہ درین کتاب بجہت
منافع دنیوی ملک الملوک نخواستہ کہ دیگری برو مطلع شود زیراکہ اسکندر یونانی چنان نبود کہ بچیزی از
نفائس دنیوی تعلقی داشتہ باشد تا از افنا و انعدام و وجود و ثبوت زخارف دنیا انقباضی و انبساطے
برو طارے شود بلکہ تعلق او بعلوم حکمت بودہ و حذر میکرد کہ این علم بنامستحق رسد و موجب تضییع آن شود
و چون از انقیاد امر ملک الملوک چارہ نبود آنچہ فرمودہ بود برخود فرض عین دانستم و تخلف او را برخود
دشوار عظیم پنداشتم پس این صندوق را ساختم چنانچہ مامور بودم و درین موضع ودیعت نہادم و طوبی حسب
دولتی را کہ طغرای این سعادت عظمیٰ بنام او نویسند تا این کتاب را دریابد و از رشحات او آثار فیوض اخذ
کند و از قطرات غمام او با [illegible] انتایج [illegible] مقامات علیا رسد بالجملہ

معتصم باللہ اورا از زبان یونانی و رومی بعربی نقل فرمود و بکرات و مرات با علماء ہر جہات مقابلہ کنانیند
تا یقین ہمہ شد کہ در کمال صحت نقل شدہ و از سہو و زلل خالی بودہ و از نظم ترتیب خود اصلا تغیرے
و تبدیلی نیافتہ معتصم بغایت مبتہج شد محمد بن خالد را بانعام و اکرام بسیار سرفراز ساخت

انیست اول کتاب مترجم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

باسم واجب الوجودی ابتدا میکنم کہ انتہای کار ہمہ موجودات باوست و از و بظہور آمدہ عالم نور و تاثیر
و عالم استحالہ و تغیر و علۃ کل ممکنات و مدبر عوالم عناصر افلاک اوست و از جلائل قدرت اوست کہ نفوس
خاشعہ و عقول لامعہ از ادراک صفات و فہم ذات او عاجز و قاصر اند بل ایجاد جمیع مکونات و احداث کل موجودات
جلوۂ از ذرات نور وجود اوست و لمعان انوار او منزہ از الوان و مبرا از آلایش اکوان ست چنانچہ اضواے
شعاعیہ از کثائف جسمانیہ مصون و محفوظ اند و کل صفات کمال از اشعہ تجلیات او ناشی شدہ و ہر کمالی لنسبت
باو نقصانست و ذات او بری از صفات و مستغنی از القاب ست زیرا کہ اطلاق القاب و صفات بر ذات
وحدانیت نزد ارباب تحقیق جائز نیست و قوت بشریہ در تحمید قادر بر زیادہ ازین نیست کہ گوید ہو و لا ہو الا ہو

سبب تالیف این کتاب

رموسطاطالیس با اسکندر ذوالقرنین فیلقوس گوید ایہا الملک بعزۃ اللہ و موقع تو و بجلائل
مقامی کہ نفس ارفع ترا محلی بحلل کمالات دران مقام متمکن مے بینم و باستکمال فضائل و کمال
اشتمال جملہ صفات ملوکیہ کہ توار زندۂ و زیبندۂ آن بوراثت علم حکمت سماویہ ہستی کہ ودیعت نمودہ
است آن حکمت را ہرمس کبیر در سرب بحری وقتی کہ دانستہ انچہ خواہد شد از حال خلائق و مال
حضرت ادریس ۱۲
ایشان بطوفان و غرق و بعد از طوفان بر استخراج آن از سرب بحری احدی قادر نبودہ الا بلیناس
و من از و اخذ کردم و استفادۂ آن نمودم و در محفل گرامی بذکر آن رطب اللسان شدم و بسمع عالی
ملک رسانیدم وقت اول خروج ملک از مقدونیہ ملک بکرار از من طلب آن نمود و بہ تشریح و
تالیف آن امر فرمود چون فلک را بر شکلی کہ صلاحیت ظہور و قابلیت تحریر این کتاب باشد نیافتم بہ
لعل و عسی تاخیر می نمودم تا وقتیکہ بر آن مطلب ظفر یافتہ فلک را در اسعد اشکال مشاہدہ نمودم
چنانچہ انتہای مقصد ملک بود بتقدیم رسانیدم تا تمتع از فوائد آن بر داشتہ معزز و مکرم دارد او وصیت

در حفظ و صیانت این کتاب و مبالغہ در استتار آن از رویت نامحرمان چہ تکرار کنم کہ بمشافہہ بکرر بعرض ملک رسانیدہ معاہدات جلیلہ مستوثق گرفتہ ام چہ این کتاب مستودع اشرف علوم و سبب وصول بمطالب علیا و مقامات رفیعہ و مراتب ارجمند و منازل بلندست و مشتمل ست بر عشرہ فنون بترتیب ہذا

فن اول در اصول مقدمات این علم۔

فن دوم بذکر اصول صنعت و تدبیر اکسیرات۔

فن سوم در ترکیبات سیمیات و آداب و قواعد آن۔

فن چہارم در تریاقات غریبہ کثیر المنافع کہ از مضرات سموم خلاصی دہد۔

فن پنجم در صنعت حرزہ طلسمیہ کہ اکثر امراض مزمنہ را نافع باشد۔

فن ششم در صور خواتیم کواکب سبعہ۔

فن ہفتم بذکر فنون متفرقہ از طلسمات وغیرہ۔

فن ہشتم در بخورات کواکب ابواب عطف قلوب و فوائد متفرقہ۔

فن نہم بذکر خواص نباتات۔

فن دہم بذکر خواص اعضاے حیوان و ما یتعلق بہا۔

بشنو فقیر محمد عثمان قیس مفاہیم اصل کتاب را باختلاف ترتیب فنون مذکور تمامہ مندرج ساختہ الا در بعض مواقع از دیگر کتب چیزی مستزاد نمودہ برای امتیاز ناظر با بتدا لفظ مستزاد و بانتہا لفظ فقط مندرج گردانیدہ و چون این کتاب بر علوم خمسہ کیمیا و لیمیا و سیمیا و ریمیا و ہیمیا مشتمل ست و ہر پنج علوم را نظر بتساوی حروف اسمیہ مناسبتی تامہ و مقارنتے کاملہ حاصل است لہذا این رسالہ را موسوم بہ **حواس خمسہ** گردانیدہ مشتمل بر یک مقدمہ ای فن اول از اصل کتاب و پنج حواس و یک خاتمہ ساختم

	مقدمہ — فن اول در اصول مقدمات این علم۔	

بشنو مراد از علم درینجا علوم کلیہ است کہ ہیچکس ازو مستغنی نیست و این کلیہ در خواص و اسرار مودع است در موجودات عالم ارضیہ موجودہ عالم سفلی کہ تابع عالم علوی ہست زیراکہ اشخاص عالم

سفلی همیشه منفعل از اشخاص عالم علوی ست بلکه هر دو عالم واحد اند متصل باتصال واحد چه هوا
متصل ست بظواهر بعضے اجسام و به بواطن بعضے بدینصورت که هوا متصل ست بنار و آن متصل
است بفلک قمر و آن متصل ست بافلاک علیا تاکه متصل شود بفلک تاسع که فلک الافلاک نامندش چون
ثابت شد که اجسام ارضیه جمیعاً متصل بعالم افلاک اند پس باید که عجب نماید و غریب در نظر نیاید انفعال
عالم عناصر از عالم افلاک بتخصیص عنصر هوا که خالی از شعاعات کواکب نیست و اصل ست بقوام اجسام
ارضیه بشنو نیراعظم را جلالت قدر و عظم شان زیاده ازان ست که ما محتاج شویم باثبات تاثیرات وے
در عالم کون و فساد زیرا که فاعل ظاهر الفعل ست در عالم علوی و سفلی فعلش در عالم علوی آنست که
هرگاه یکے از زحل و مشتری و مریخ مقدار ثلث دائره از وی دور شود هبوط کند از اعلای نطاق فلک
تدویر بسوی نطاق ادنی درینوقت لامع و راجع و نمودار شوند از جهت ضعیف الحال باشند اما
زهره و عطارد را بالشمس ربطی ست عجیب که زهره دور نشود از شمس زیاده از ثمن فلک و عطارد دور
نگردد از شمس بیشتر از نصف سبع دائره هرگاه میان شمس و یکے از عطارد یا زهره بقدر مذکور بعد
گردد اگر پس شمس ست سریع تر شود در سیر خود تا نزدیک به شمس و ملحق گردد با او و محترق شود و هر یک ازین
دو کواکب مقارن شمس شوند یکبار راجع و یکبار مستقیم دائماً بدین ترتیب پس مرکز فلک تدویر هر یک
از زهره و عطارد و مقارن شمس ابداً متحرک بحرکت شمس بے زیادت و نقصان باشد و این از خواص
ظاهری کواکب خمسه است اما قمر تاثیر کند قرب او بشمس در نقصان نور و بعد او تاثیر کند در زیادت
نور قمر لهذا نور قمر مطلقاً از شمس باشد و ازینجا است که ظهور اشعهٔ شمس سبب حیلولت ست مابین
بصر و سائر کواکب و رونق انوار سائر کواکب را باطل گرداند و شمس بجهت ظهور تاثیر خود در
جمیع عوالم علوی و سفلی و برقرار ماندن نور خود همیشه بریک حال موسوم به نیراعظم شده و تاثیر او
در عالم سفلی متحقق گشته چنانکه در بعضے مواضع که شمس در سمت الراس اقرب باشد نسبت باسکان
آن بلد موجب احتراق سواد جلود ایشان شود بحیثیتی که محل تعیش حیوان نتواند شد و آن
مواضع مثل براری جنوبیه است که از کثرت حرارت اشعهٔ شمس تعیش محال ست و در حوالی آن
براری که تعیش شود الوان ساکنان آن اکثر اسود ست زیرا که حرارت شمس سبب احتراق امزجهٔ ایشان
شده و سوداویت در مزاج ایشان غالب گردیده سیاه شوند اما ساکنان اقلیم اول را سواد اقل است

ازخط استوا چه تاثیر اشعهٔ شمس در خط استوا اکثر ست و برین قیاس سواد سکنهٔ اقلیم ثانی اقل از اول
باشد بنا بر آن بون اہل اقلیم دوم اسمر و احمر باشد و اقلیم ثالث و رابع باعتدال اقرب بود پس
اعدل امزجه مزاج سکان اقلیم رابع باشد که تاثیر اشعه در این اقلیم بغایت اعتدال ست امی شمس از
سمت الراس سکان اقلیم رابع نه بسیار دور ست و نه بسیار نزدیک بنا برین اقلیم رابع معدن تولید
اشخاص فاضله و صور جمیله و حکماء ذوی العقول و علماء مستنبط دقائق شده اقلیم خامس تاثیر شمس
در و اقل ست از اقلیم رابع بنا بر این تولید برف و یخ در این اقلیم شود و طبائع سکان او قلیل النضج باشد
از رابع اقلیم سادس و سابع امزجهٔ سکان این هر دو در کمال فجاجت است دلیل بر آن غلبهٔ
برودت و رطوبت امزجه و بیاض الوان و زرقه عیون و عدم سطبری شعر و جعدهٔ ایشان ست و از
روی استدلال باعتدال ابعد الناس اند سبب این آنست که چون شمس در بروج جنوبیه باشد بغایت
بعد است از ایشان و اثر اشعه دران اراضی در غایت ضعف است و چون در بروج شمالیه شود ایضا بسیار
دور ست از سمت الراس سکان ایشان پس هیچ وقت شمس را با سکنهٔ سادس و سابع اثر معتد به نباشد تا
تبدیل هوا و تغیر مزاج ایشان بظهور آید بلکه معظم اوقات ایشان شتا است لشمول اختلاف اشکال و
صور خلائق باعتبار افاعیل شمس ست و این اعظم اسباب اوست اما اختلاف اخلاق خلائق تابع اختلاف
امزجه ایشان است مثلا علو همت هنود و قتل و حرق نفس خود بدست خود از اهل اقالیم شمالیه و ثالث و
رابع نیاید و همچنین قلت غیرت و بخل که در اهل اقلیم سادس ست در اهل اقلیم جنوبیه که مائل بوسط اند
اصلا نمی باشد و ازینجاست که ذکا و صحت ادراک و اعتدال اخلاق مختصهٔ اهل اقلیم رابع اهل اقلیم
شمالیه و جنوبیه را نباشد اما تاثیر در نباتات و بودن او علت وجود نباتات امریست ظاهر زیرا که
سائر نباتات مطلقا در کمال خود محتاج بتاثیر شمس اند اما وجود بعضے نباتات در بعضی بلد و دون بعضے
از جهت قرب و بعد تاثیر اشعه شمس ست مثلا نخل در اراضی حاره روید و اترج و لیمون و مویز و انچه
امثال اینها باشد در بلاد بارده نروید و براین قیاس در اقلیم اول افادیه هندیه میروید و در غیر
این نروید و در بلاد جنوبیه که ورای خط استوا است اشجار فواکه و حشائش روید که کسی نشناسد پس معلوم
شد که تمامی این اختلاف از جریان مواقع شمس ست باعتبار طلوع و غروب و ارتفاع و انخفاض و
صعود و هبوط او و این اختلافات بحسب طلوع [illegible] در اراضی و بخار و اهویه و معادن

اما سبب تولد باران از بخارات اصلاح حال انسان و حیوان است و حدوث این از شمس اظهر است
ظاهر و همچنین هر روز تاثیرات نیر اعظم موجب عروض موت و حدوث حیات است چه شمس را باعتبار
طلوع و غروب تاثیرات مناسبه پیدا باشد اما حیوانات را مختلف شود باختلاف حرارت و برودت که
بسبب قرب و بعد شمس حاصل است چنانچه فیل و نیلم و غزال مشک و دیگر گون در زمین هند پیدا شود
و در غیر این اقلیم پیدا نشود غیر غزال مشک و فیل چه غزال مشک در بلاد ترک باشد و فیل در جنوب
اقلیم هند که بلاد سود النست تولد یابد که عظیم الجثه و طویل العمر اغلب باشد این همه که شمردیم بالا شبهه از افعال و آثار
شمس باشد یقین که حضرت عزت جل شانه شمس را در کل عالم افاعیل عظیم القدرت قاهر القوت گردانیده
در عالم علوی که عالم بقا و دوام گویند و در عالم سفلی که عالم استحاله و تغیر نامند اما قمر در مد و جزر تاثیر او
خصوص است که عاقل انکار آن نکند بدانکه بلاد بحری که بحار آن مد کند چون قمر از افق آن طالع شود آب بحر
ابتدا بزیادتی و مد کند و لا یزال آب در جزر و نقصان باشد تا قمر غروب کند پس راجع شود و تا آنکه قمر بسمت
قدم برسد و مسامت شود بمرکز عالم بمر تحت الارض اگرچه فی الحقیقت نسبتا بما فوق الارض مست پس باز
جزر کند تا وقت رکوب قمر با افق شرقی پس اعاده کند چنانچه یاد کردیم اینست حال قمر ابد آد الیضا از علامات قمر
آنست که هر کس که ترصد علم با حوال و رصد و تفقد اوقات علاجات کند و مراعات امور نباتات کند باید که
نظر کند بمثل کدو و خیار و خربزه به بیند که نموی ایشان از نور قمر است خصوصا وقت زیادت نور قمر که وقت
تکامل نور و ضیاء آن باشد بدرستی که درین لیالی نموی ظاهر کند چنانچه در شب واحد بر همه کس ظاهر گردد
که بغایت الغایت تفاوت کرده است و این از انجهت تفاوت کرده است که موثر آن نبود مگر قمر
پس اینهمه اشارات دال است بر عظم حال قمر و بر آنکه قمر در حقیقت ناقل آثار عالم علوی بسوی عالم
استحاله و تغیر است فاما بیان نموده ایم که فاعل اعظم که افاعیل آن معقول و محسوس باشد شمس و قمر است
که درین عالم آثار موثر عظیم اند کواکب خمسه ذکر آثار و شرح حالات ایشان اگرچه در عالم استحاله
دشوار نیست اما بنظر تطویل اختصار بیان آثار کواکب نموده ایراد مثالی نمائیم و گوئیم که از جمله تاثیر زهره
در عالم آنست که هر که نکاح کند و زهره در برج حوت باشد و قمر در تسدیس اوی در برج ثور یا قمر در
سرطان باشد و زهره در تثلیث اوی در برج حوت یا زهره در برج ثور و قمر در حوت یا در سرطان یا
مقارن زهره باشد در بعض مواضع مذکوره بشرطیکه به یکی از نحسین ناظر نباشد زوجه منتفع

شود از منافع زوج و میان ایشان اتفاق اتفق و محبتے افتد کہ جمیع خلایق در تعجب افتند و اگر بر خلاف
این زہرہ محترق باشد بسنبلہ یا بہ حمل یا بعقرب و مریخ مقابل او باشد یا در تربیع او و زحل مقارن زہرہ بود
تا مقابل او از بعضے مواضع مذکورہ و مشتری ساقط باشد بالتحقیق نحس شود آن تزویج و این وصلت
در کمال نحوست بود چنانچہ ضرر عظیم با ایشان برسد و میان زوج و زوجہ دشمنی بجائی رسد کہ احوال ایشان
اقبح حالات مردم باشد باید کہ کسی کہ شبہہ کند دراین کہ قوای طبیعت قوی میشود بقوت قمر و ضعیف میگردد
بضعف او نظر بحال قمر کند وقتیکہ مقارن بزہرہ باشد در برج ثور مثلا نورہ کہ عادت آن جاریست بر ستردن
مو استعمال کند اصلا آن نورہ موثر نشود و ازالۂ آن از بدن نکند یعنی اثر در مو ننماید و از موضع برنیارد و
اگر اثر کند اثر معتد بہ نباشد ہمچنین اگر عادت جاری باشد بر کندن مو ممکن نباشد کندن درین وقت الا بالم
شدید و تعب کثیر و محنت عظیم و برین قیاس اگر ارادۂ شرب دوا کند کہ عادۃ برای دفع مواد متعدد اوست
دفعۃ مفید باشد در بدن اثر نکند و اگر کند قلیلی بہ صعوبت تمام بدینوجہ کہ دران وقت طبیعت قوی است
بوجہ غایت میل قوت قمر و شرف یا بودن قمر با زہرہ چہ ادویۂ مسہلہ وقتی دافع اخلاط فاسدہ باشد کہ
قوت طبیعت در کمال ضعف بود قادر بر امساک مواد نبود زیرا کہ طبیعت اخلاط را میخواہد و بوجہ قوت
خود از تحلیل و ذوبان و اخراج مواد درین وقت مانع آید و دوا ضعیف شود در عمل و عاجز گردد از اخراج
مادہ ہا بطریق عادت و ہمچنین وقتیکہ مشتری در برج سرطان باشد و قمر مقارنہ کند با مشتری طبیعت عجیب
قوی باشد بر دفع مسہل قوی العمل مثلا اگر عادت جاری باشد کہ آن دوا البتہ مجلس عمل کند بیش از
پنج یا چار دافع نشود گاہ باشد کہ مطلقا تاثیر نکند و معہذا ضرری کہ عادۃ جاریست بر تاخیر تاثیر دوا از
احداث حرارت و یبوست و انبعاث قلق و اضطراب اصلا بظہور نیاید و برین قیاس اگر کسی زراعت یا
غرس اشجار نماید و قمر در برج جدی یا دلو یا عقرب باشد یا مقارنۂ زحل و ناظر بمشتری نباشد آن وقت نمو نکند و
آن تخم سبز نشود و ایضا اگر طبیبے بر سر بیماری بمعالجہ رود و قمر مقارن باشد با زحل یا متصل بزحل از بعد
تحسین و ناظر بزہرہ نباشد و زہرہ قوی نبود ہرانچہ طبیۂ آن طبیب بہ بیمار رسد در اثر شفا از معالجہ او
مریض عاید نشود و اگر بعکس این باشد مثلا ہنگام قمر متصل بزہرہ باشد اتصال مقبول و زہرہ بمیزان باشد
مریض را از ان طبیب راحت و قوت و شفا حاصل آید باذن اللہ تعالے لیکن این آثار و امثال
بظہور نیاید مگر تاثیر کو اکب بعمل ... و ارادہ کاری کند انتہاء

ازین کتاب وقتی تواند بر داشت وازین علوم شریفه زمانی بہرہ مند تواند شد که در جمیع اوقات هر فعلی را بنجگه افعال وتاثیرات کواکب در وجاریست محافظت کند اگر چنین کند بتحقیق که غایت حفظ مواد اصلیه کرده وتیقنی که قوای شعاعیه از آثار کواکب متصله معین او شده در تحصیل مقصود او سرعت کند وزود آن مدعا بفعل آید اگر از محافظت اصول مواد مذکوره اهمال جایز دارد عمل او باطل ومقصود او مفقود شده اصل مدعا بفعل نیاید

خواص اول در بیان علم کیمیا مستزاد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد ثنای کبریا ونعت سرور انبیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگوید گم کردۂ راه این وآن محمد عثمان عفی عنه که این اوراق چندرا از کتب معتبرۂ این فن مانند سبعه سبعین وتخت جابری ومیزان واشعار خالدی وطغرای حضر موتوی وغیر آن منتخب نموده مسمی باکسیر اعظم گردانیده مشتمل بر یکمقدمه وپانزده فصل ساختم مقدمه در تعریف علم کیمیا وذکر خواص واصطلاحات آن بدانکه علم صناعت اکسیر را کیمیا نامند ودران تبدیل قوای اجرام معدنی بعضی ببعضی نمایند تا حاصل شود ذهب وفضه از باقی فلزات فقط لیشنو ذهب اشرف اجساد ست بدلایل اول ابقای او اطول ست از سائر اجساد ثانی قبول آفات بدیر کند زیرا که قبول غش در وکمتر ست از غیر او بنا برین این جسد را اعلو مرتبت وتمیزی هست از سائر اجساد ومختص شده به نیر اعظم زیرا که لون ذهب مشابهت تمام بلون شمس دارد وبعدش فضیلت فضه از سائر معدنیات ست ویکی از فضائل او اینست که قبول مازجت ذهب کند بی آنکه ضرری ونقصانی بیکی ازین دو برسد بنا برین فضه مختص به قمر گردید ودیگر آنکه فضه را نورانیت واشراق عظیم است وهرچه استحقاق ملاقات اشرف داشته باشد در شرافت آن سخنی نباشد خاصة وقتیکه بعد از ملاقات تغیرے وتبدیلی بحال اشرف راه نیابد چون انسان اشرف انواع حیوان وحیوان اشرف اجسام مرکبه است لہذا حیوان مناسب انسان ومخصوص آن گردید همچنین ادویه که اخذ کرده شود از بدن واخلاط ورطوبات واعضای حیوان وقتیکه حکما تدبیر سزاوار آن نمایند بیرون آید از ان افضل ادویه وابلغ سموم اے اعظم مرکبات که تاثیر کند در اجسام وغیر این را برین قیاس باید کرد مستزاد ارواح وآن عبارتست از زیبق ونوشادر واقسام گوگرد وانواع زرنیخ واین چیزها معدنی اند وبر آتش قیام ندارند اجسا ومراد از فلزات سبعه است یعنی ذهب وفضه وارزیز وسرب وحدید ونحاس وشیخ یعنی جسد انفاس مراد از اجزاے روابط است که میان ارواح واجساد وارتباط ... صحیح المزاج است که

در اعمال اکسیر اکثر جا بکار می آید اصل بارد و مذکر و فرار مراد از زیبق یعنی سیماب است اصل
حار و مونث عبارت است از کبریت یعنی گوگرد و قمر و اول عبارت است از فضه یعنی نقره و عطارد
و روپے توتیا و ثانی عبارت است از شیخ یعنی جسد زهره و ثالث مراد از نحاس یعنی مس
است شمس و رابع مراد از ذهب یعنی زر است مریخ و خامس مراد از اقسام حدید است
مشتری و سادس اشاره بارزیز یعنی قلعی ست زحل و سابع ایما از سرب اسب عقاب
عبارت از نوشادر است علم اصفر زرنیخ زرد طبقی است عروس گوگرد صراف تنکار تلخ اسد
شوره تقطیر عبارت از آنست که اجزا را بآب حل کرده محلول را بواسطهٔ علقه بطرف دیگر گیرند تا
صاف و لطیف بچکد سحق آنست که اجزا را بآوازسنگ بدسته بسایند تا یکذات شود تصعید
آنست که اجزا را در ظرفے کرده ظرف دیگر را بالای آن نصب نمود و لبهای هردو ظرف از گل و لته
بند کرده ظرف را برسر آتش گذارند تا جوهر اجزا پریده بسطح ظرف بالا چسپند تشویه آنست که اجزا را
در بوته یا در قدحے یا بوتهٔ دیگر سرپوش کرده و لبهای هردو بند نموده در آتش نرم گذارند تشمیع آنست
که اجزاے مرکبه بحالتی در رسد که باندک حرارت آتش یا آب آفتاب مثل موم گداخته شود و چون آن اجزاے
مشمع را بهواے سرد گذارند باز مثل موم منجمد شود حل آنست که اجزا را در شیشه کرده زیر زبل اسپ یا
جای نمناک دفن کنند تا مثل آب محلول شود عقد آنست که محلول را در ظرف زجاجی کرده برسر خاکستر
گرم گذارند تا منعقد شود و درین فن حل و عقد از جمله اسرار عظیمه است که جمله مشتعلیات و فرارات بدین
تدبیر بحالت تکرار عمل برسر آتش قیام پذیر شوند و انتهاے حل و عقد بهفت مرتبه است و هرگاه از سحق و
تصعید اجزا فارغ شوند نوبت بحل و عقد میرسد تعفین آنست که اجزا در ظرفیکه مناسب آن باشد جدے
گذارند که عفونت دران پیدا شود و کرم ها بوجود آیند فقط و چاه تعفین که درین کتاب ذکر آن اکثر جا
خواهد آمد چنین موضعی است که ذکر آن کرده میشود

بشنوا و لا موضع مستوی بزمین پیدا کرده حفر کنند در و چاهی مدور که وسعت سر آن ذو ذرع و عمق آن
سه ذرع باشد بعدش دو روز آنرا نیک بآهک اندوده مستحکم نماید که نشف اجزاے ثانیه مطلقاً دران
واقع نشود هرگاه اراده کنند که جهت تعفین چیزے درین بیر نهند باید که آن چیز را در قدحی کرده
در قعر آن چاه گذارند و بالای آن ... بدست آن ... وسعت قعر چاه باشد ... ان

بگذارند و بالای آن طشت زبل اسپ و خر یا منقه ریزند چندانکه بر سر چاه آید و هموار باشد و در هر یازده روز این زبل را تغیر دهند و هر روز بالای آن زبل هفت بار بول کنند هر نوبت مقدار رطل و هر روز دو بار آب سرد بر بالای آن ریزند و صورت چاه اینست

[illegible]	[illegible]	عمق سه ذرع

وقتیکه متعفن شود اخلاط مذکوره بعد از مدت چهل روز بیرون آورند قدح را و هر چه در وی باشد در هاون کرده سحق تام نموده نگاه دارند خواه کرم افتاده باشد خواه نه و بعده تخم مورچه هر چه ممکن باشد اضافه آن کنند و برابر وزن مجموع پیاز عنصل کوفته مضاعف بیامیزند بآمیزش خوب پس همه را در قدحی کرده سر قدح را بپوشند و در چاه تعفین گذارند مدت بست و یکروز بعد از آن سر او را باز کرده دل طبق کنند تا وقتیکه خشک شود در قاروره کرده محافظت نمایند

فصل اول
در بیان استخراج آب

اول از آبهای مستخرجه تنقیهٔ اجساد و تطهیر او ساخ ایشان ست و این آب موسوم به صابون است ترکیب بگیرند صدف ضفادع نهری و بسوزانند و اضافه کنند بر دو آهک آب ندیده و برابر وزن مجموع اشخار ای سجی بر و افزایند و اولاً هریک را جدا جدا کوفته بیخته تیار کرده بهم آمیزند و بعد از آن در حوض انداخته چندان آب بر و ریزند که چهار انگشت بر بالای آن باشد و کاه گندم ای بهوسه و میان آن آب کنند و شاخهای درختان بر بالای آن چندان گذارند که بپوشد و تا هفت روز بحال خود گذارند بعد از آن سر او را برداشته راهی که بحوض دیگر متصل ست باز کنند تا خلاصه آن از آن راه بحوض دیگر رود آنرا نگاه داشته بوقت حاجت بکار آرند

فصل دوم
در استخراج آب ثانی مسمی بقوریال

ترکیب بگیرند صدف سوخته جزوے و آهک آب نادیده و نوشادر یک جزو و بورق و زاج هریک سدس سدس جزو جدا جدا نرم صلایه نموده باهم مخلوط کرده در حوض بزرگی اندازند و چندان آب بر و ریزند که بر بالاے او [illegible] چندانکه بپوشد و هفت روز

گذارند بعدش بنتا خماے درخت سر اورا باز بپوشند و پس از ہفت روز راہ حوض دیگر بکشایند تا
خلاصۂ آن تمام و کمال بحوض دیگر برود

فصل سوم

در استخراج آب ثالث مسمی بزعفراسیوس

ترکیب بگیرند نمک سفید بست درم نوشادر یک رطل و با یک صد و بست رطل آب بپزند تا چہل
رطل ماند بہمین قاعدہ ہفت نوبت تکرار کنند تا از طبخ ہفتم چہل رطل ماند از آتش برآوردہ صدف
محرق سائیدہ چندان برو ریزند کہ مانند خمیر غلیظ گردد بعدش برابر وزن او آہک و سدس وزن آن
نوشادر و سدس وزن آن زرنیخ زرد و برابر ثلث وزن آن گوگرد زرد و برابر ثلث وزن آن شخار
ہمہ را جدا جدا صلایہ نمودہ بہم آمیزند و از آب ثانی چندان برو ریزند کہ ہفت بار مغمور شود بعدش
سر اورا پوشیدہ مدت بست و یک روز گذارند

فصل چہارم

در استخراج آب رابع مسمی بطرپراس

ترکیب بگیرند برادۂ نحاس و برادۂ حدید و برادۂ رصاص اسود ہموزن و با سرکۂ شراب کہ
عصعہ باشد سحق بلیغ کنند پس سدس جزو نوشادر و سدس جزو زاج یمنی سودہ اضافہ نمودہ
بآفتاب خشک کردہ برابر جمیع اجزا نوشادر و سدس وزن مجموع زرنیخ احمر و ثلث وزن آن گوگرد
زرد و شش حصہ برابر جمیع اجزا آہک و برابر مجموع صدف سوختہ ہمہ اجزا را صلایہ تمام نمودہ آب زعفراسیوس (ہرتال[۱۲])
برو ریزند ہفت بار مقدار یکہ بالاے او ایستد پس حشائش بتوعیہ یا لبہ برابر سہ حصہ آن اضافہ نمودہ در
حوض گذارند مدت ہشت روز بشنو این آب بغایت قویت ہلاک قتال کل حیوان بجز پیس وا اجزان
و دماغ ضرر عظیم کند بنابرین ہرمس علیہ السلام میفرمایند کہ مباشر عمل طرپراس را باید کہ اول پنبہ
تر کردہ کافور و گلاب در گوش و بینی گذارد تا دماغ او از آفات بخارات این آب مصئون و محفوظ ماند (حضرت ادریس[۱۲])
خواص در کوزہ ریزند و سر کوزہ بستہ بہر عضوی کہ گذارند آن عضو بیک ساعت مضمحل گردد ایضاً
ہر چیز انیکہ درو فرو رود مقدار نصف ساعت آنرا مضمحل و گداختہ گرداند ایضاً اگر در چشم خفتہ بچکانند
حدقۂ او گداختہ شود بچیئے کہ ندانند کہ از کجاست ایضاً اگر در گوش بچکانند موروث تشنج دماغ گردد

حیات را منقطع گرداند ایضًا اگر کوزهٔ آهن یا مس درو فرو برند و یک شب گذارند سوخته گردد بمثابه که گویا در آتش سوخته اند باطن و ظاهر کوزه را و فوائد این آب بعد ازین ذکر خواهد شد

فصل پنجم
در بیان استخراج جوهر مستودع قوت مریخ

ترکیب بگیرند خون آدمی در حین خروج از رگ که گرم باشد پنج رطل و اضافه کنند برو خون بز که گرم باشد بعد ش در قرع انبیق کرده برسم مشهور تقطیر کنند و نگاه دارند ازین یکصد درم و خون حمار و فرس که بقصد اخراج کرده باشند خمیر کنند این ادویه را انخار و نوشادر دو جزو و زاج سه جزو و نمک دو جزو و بعد ازان زهرهٔ بز یک جزو با پوست تخم مرغ نرم صلایه کنند و باهم آمیخته در موضعی گذارند که آفتاب درو نیفتد و ازان خون ناب چندان ریزند که بالای آن بایستد و مدت سه روز گذارند و بعد ش زاج قبرسی نیکو بقدر خواهش کوفته نرم نرم صلایه کنند و برابر آن نوشادر بگیرند و بول حمار آن مقدار که هفت بار معمور کند بگیرند و یک شبانه روز در آفتاب گذارند تا از وآبی جدا شود مانند خون احمر اللون و برابر وزن آن خون ناب برو اضافه کنند و در محفوظ اول مخلوط نموده هفت روز گذارند بعد ش یک جزو نمک و یک جزو نوشادر و نیم جزو گوگرد سفید را باهم آمیخته سحق بلیغ نموده بست بار چندان که معمور شود آب ریزند و بپزند تا دو درم بماند و بر محفوظ ثانی اضافه نموده هفت روز دیگر حفظ کنند پس بگیرند زرنیخ احمر و زرنیخ اصفر از هر یک جزوی در مغرفهٔ حدید کرده در آتش نرم گذارند تا بگدازد بعد ش کبریت سوده جزوی و زجاج مسحوق نصف جزو گرفته درو ریخته یک ساعت در آتش حرکت دهند تا نیک مخلوط شود و گذارند تا سرد شود بعد ش با سرکهٔ کهنه در سنگ صلایه کرده یک ساعت خوب لبسایند و پس ازان داخل محفوظ ثالث کنند و سه جزو نوره اضافه آن نموده در حوض مدت بست و چهار روز گذارند بعد از انقضای این مدت راه حوض کشایند تا خلاصه آن بحوض دیگر رود که جوهر مستودع قوت مریخ است

منافع و افعال این جوهر جمیع اوساخ معدنیات را پاک گرداند چنانچه مطلقًا کثافت درو نماند و بسهولت قبول اکسیر کند چنانچه اگر نحاس یا حدید را هفت بار سرخ کرده درین آب اندازند وسخ و کثافت او را پاک کرده بهویت او ابرو تنیس حدید که بعد التهاب فی ذوبان و گداخته

او در کمال سہولت شود و نرم گردد و زود بصلاح آید و اکثر افعالیکہ از طریر اس آید ازین جوہر بظہور آید
واگر درین زرنیخ داخل کردہ یکشبانہ روز سے گذارند زرنیخ را بنوعی پاک کند کہ از غیر این آب ایچنین پاک نشود

فصل ششم
در تطہیر زرنیخ

باید کہ زرنیخ را در مغرفہ حدید منادہ بآتش نرم گذارند تا گداخہ و آب شود پس زجاجہ سودہ درو ریزند و حرکت دہند تا نیک مختلط شود و بعضی ارباب عمل اول زجاج را گداختہ بعدش زرنیخ گداختہ را بہ زجاج خورانند و پس ازان بہ بول آدمی یک شبانہ روز سحق کنند و از آب طریراس چندانکہ اجزا را معمور کنند ہفت بار بیرو ریزند و یک شبانہ روز گذارند بعدش آب را ریختہ سرکہ بقدر معموری اجزا برا و اضافہ کنند و ثلث وزن مجموع آن آب گندنا و برابر این سرکہ و آب شیرین برابر مجموع اینہا و بآتش نرم بپزند تا تمام این آبہا نشف شود پس بشویند زرنیخ را اول بسرکہ و بعدش بآب شیرین و خشک کردہ نگاہدارند نوع دیگر اسہل از اول باید کہ زرنیخ را مقدار نخود ریزہ ریزہ کردہ در مغرفہ آہنی بآتش نرم گذارند و بعد ازان برابر وزن آن کندر مسحوق بخورانند ایضاً سدس وزن آن نوشادر بخورانند اما عامل این صنعت را احتراز از رائحہ واجب است چنانکہ در سوراخ بینی خود پنبہ بعطران آلودہ گذارد پس ازان از آتش بر آوردہ مقدار ثمن وزن او شب و ربع وزن آن زیبق اضافہ کردہ سحق کند بسرکہ تنہا و این سحق در سنگ باشد یک روز تمام بعدش شیرگاو دہ بار چندانکہ معمور کند بدو ریختہ در چاہ تعفین گذارد یک روز و از چاہ بر آوردہ اول بسرکہ و بعدش ہفت نوبت بآب خالص بشوید تا صاف شود و پس خشک کردہ نگاہدارد

فصل ہفتم
در تصعید زرنیخ مطہر

باید کہ اولاً برابر دو وزن زرنیخ را زیبق بخورانند زیراکہ این احسن ست در فعل او را و اسرع از جہت تصعید آن و ابلغ ست در عمل کہ ارادہ شدہ زرنیخ را در اثنا چنان تصعید کند کہ بیاض ازو ظاہر گردد پس مطلب تمام ست ورنہ باید کہ انچہ صعود کند بر دارد و با سدس وزن آن نوشادر بسرکہ ملایہ کند بعدش بسرکہ بشوید بعدہ با برادہ نحاس آمیختہ بشوید و باید کہ برادہ برابر نصف عشر وزن زرنیخ

مصعد باشد و زجاج مسحوق برابر سدس وزن او پس این مجموع را باهم مخلوط نموده با نصف وزن زیبق تصعید کنند در اثال که این تصعید احسن از تصعید اول است بحسب لون و برق و اگر اتفاق نیفتد که لون و براقت در مرتبهٔ اعلی باشد یقینی خللی در عمل راه یافته تکرار عمل دوم کنند تا لون و برق زیاده شود اما در مرتبهٔ ثانی از تندی آتش حذر کنند که بسیاری آتش موجب احتراق زرنیخ است زیرا که زرنیخ طبیعت کبریت دارد

فصل هشتم
در تطهیر نحاس

بگیرند پاره‌هاے نحاس احمر و چندان آب شیرین بر او ریزند که مغمور شود و بپزند چون آب نشف کنند آب گرم تا بر او ریزند چند انکه پنج بار مغمور کنند و با سدس عشر وزن آن مردار سنگ و عشر عشیر وزن آن حلتیت آمیخته بپزند تا آب تمام نشف گردد بعدش از دیگ برآورده بخرقهٔ صوف آبها می اورا چیده لبت و یکبار در آتش سرخ کرده بروغن زیتون اندازند این ست تطهیر نحاس و ازالهٔ یبس و کثافت آن

فصل نهم
در تبییض نحاس و تشبیه او به فضه

این عمل از افضل اعمالیست که اولا هرمس اکبر افاده فرموده و بلیناس تنقیح کرده او را

ترکیب نحاس مطهر یکرطل بگیرند و بآتش نرم گذارند بعد از آن اندک نورهٔ ابیض و ده درم زرنیخ مطهر مصعد ملفوف بورق نقرهٔ خالص اضافه کرده مقدار یک ساعت بدهند بعدش برآرند نقره سپید صاف برآید باید که درین عمل اصلا شک نکند اما در وقت استعمال این نقره را با نقرهٔ دیگر آمیخته بکار برند تا نرم و ثابت ماند

نوع دیگر
در تبییض نحاس

ترکیب بگیرند زیبق نصف رطل و صلایه کرده نوشادر مقدار ثلث وزن و اسفیداج رصاص مقدار ربع وزن آن و سحق بلیغ یک شبانه روز بآب طرید اس نماید اما وقت سحق چندان طرید اس بریزد که او را از قوام نبندد از ... بعدش تمام این اجزا در کوزه محکم ریخته و گل حکمت کرده در سایه

خشک کند بعدش در تنور تافتہ گذارد و بعد مدت ہفت ساعت برآوردہ کوزہ را بشکند درون کوزہ چیزی ہنجری یابد مانند زنجفر اما لون آن مانند لون زنجفر نبود پس باید کہ اور ایک روز کامل با بیاض بیضہ سحق کنند بعدش خشک کردہ باسرکہ یکروز بسایند پس ازان ہفت بار بسرکہ بسیار ترش شستہ ہفت بار دیگر با آب صاف بشویند و در سایہ خشک کردہ یک وزن زیبق اضافہ نمودہ سحق کنند بعدش باثال سادہ تصعید کنند ہجرے بلون نقرہ برآید اما بیاض آن از بیاض نقرہ اندک کمتر بود یکدرم او را در بست درم نحاس مطرا اضافہ کنند فضہ خالص گردد

	فصل دہم در تلیین نحاس	

بشنو یا خلاف اشکال افلاک نتائج اعمال سلوک واحدہ گاہی مختلف ہم میشود لہذا در ارتکاب ہر عمل مشعر من ظہور آثار تحسین باید شد زیراکہ اثر تحسین در فضہ مصنوعہ زیادہ تر اثر پذیر است چنانکہ در وقت مباشرت صناع جہت آلات اطاعت نکنند و اکثر مانع آید مگر وقتیکہ او را با فضہ خالص ممزوج کنند سائر علل او زائل و آفات و دراہم از و حاصل شود اما وقتیکہ منفرد باشد اولا باید کہ او را در آتش سرخ کردہ با آب ملین فرو برند تا رفع یبوست او شود و در عیار کامل گردد صفت آب ملین بگیرند برگ درخت زردآلو و شفتالو و برگ درخت امرود از ہر یک جزوی و مجموع این اوراق را در حوض کردہ سہ جزو شیر خر و سدس جزو آب شیرین در آن حوض ریختہ سر او را چنانچہ گذشت بزبل مستحکم کنند چہاردہ روز پس بیرون آوردہ نیم کوفتہ ہمان شیر خر و آب گندنا و آب عذب اضافہ آن نمودہ چہاردہ روز دیگر در چاہ تعفین دفن کنند پس بیرون آوردہ اوراق را نیک فشردہ یکجا جزو زیت کہ یک سال یا بیشتر برو گذشتہ باشد ریختہ در چاہ تعفین بست ویکروز دفن کنند بعد ازان خونابے کہ مقطر از قرع انبیق شدہ باشد برو اضافہ کنند و در چاہ تعفین چہاردہ روز دیگر گذارند و مدفون کنند در ان زبل بعدش بیرون آورند اینست آب ملین و این اسرار کبیر ست حفظ کن این را و نگاہدار صفت ماء الملین الاکبر کہ ہرمس کا لیاس خواندہ بتازی یعنی آبی کہ یبوست از و میگریزد بگیرند ریزہای سم اسپ و ریزہای سم خر نصف جزو و برادہ شاخ گاو میش ثلث اجزا و برادہ شاخ بز ربع جزو و

بریزند بروخون بزبر بوزن مجموع و دفن کنند در سرگین یکشبانه روز و بر بهند روز دیگر برابر مجموع خون و برابر آن روغن زیتون پس در کوزه کرده در زبل دفن کنند یک شبانه روز و در روز ثالث مقدار وزن مجموع آن خون و زیت ریزند و مقدار عشر وزن آن زاج و برابر نصف عشر آن نوشادر اگر زاج و نوشادر در آب حل کنند و بریزند ابلغ و اولی باشد بعد ازان این مجموع را در قرع انبیق تقطیر کنند بدرستی که برآید ازو آب ذهبی اللون مشرق که در تلیین نحاس بسیار بکار آید

فصل یازدهم
دربیان نقل نحاس از هیئت نحاسی بهیات ذهبی

بشنو سزاوارترین اجسام بانتقال از هیئت بهیئت ذهب و فضه است بدینوجه که نقره ممزوج طلا و هم بالعکس میشود بے آنکه حادث گرداند احدی بران کیفیت روبه دیگر و بے آنکه نقصی در فضیلت احدها پیدا شود بلکه هریک ازین کثیر الوزن غالب اللون باشد حالانکه در وقت تمازج هردو مساوی باشند و دیگر موافقت طبعی بینهما ای زمانه گداختن هردو مساوی است اما نحاس اشبه اجساد سبعه است با ذهب بعد از نقره بحسب لون و باعتبار تساوی زمانه گداخت و ایضا قابل ممازجت ذهبی است اما نه چنانکه فضه است زیراکه یبس در مزاج او غالب است و در نحاس فضیلتی است که در نقره نیست و آن تشبیه لون نحاس بلون ذهب باشد بدینوجه نحاس قبول لون ذهب بیشتر کند دیگر نحاس بعد تطهیر ازوساخ حسن اللون و ذهب المنظر گردد و بمجرد القای توتیا طلا گردد چنانچه هرمس کبیر گوید که توتیا را چون بآن تدبیر صالح کنند و بموجب حکمت القا نمایند بر نحاس مطهر طلا گردد

فصل دوازدهم
در تطهیر توتیا

بشنو که تطهیر اجسام معدنیات ازوزن و وسخ اهم مطالب است باید که هنگام ارادهٔ تطهیر زهره درخانهٔ خود و قمر متصل زهره باتصال مقبول باشد و زحل درخانهٔ خود یا در شرف بود

ترکیب توتیا سه رطل بگیرند و یک شبانه روز در آب ثالث که آنرا اغراسیوس نامند بگذارند بعدش آب را دور کرده ترکنند پس نوبت دیگر بآب شیرین بشویند آنگاه برابر نصف توتیا زیبق و برابر ثلث او نمک و برابر نصف عشر او نوشادر با وجمع کرده بسایند باروغن بیضه و

بآتش معتدله بجوشانند مدت هفت ساعت بعدش برابر عشر وزن آن مردار سنگ وبرابر
عشر اوزیبق ومقدار نصف عشر او روسختج اضافه کرده بآب ثانی ای غوریال بسیار نرم صلایه
کنند وبعد از سحق ازین آب چندان بروریزند که مغمور شود ویکشب گذاشته صباح آب را ریخته باسرکه
مصعد بشویند ومتعاقب آن اولاً با گلاب بعدش بآب شیرین بشویند وخشک کنند وسدس
وزن او زیبق وثلث وزن او زنجفر اضافه نموده مجموع را بار تلین اے کابلیناس سحق کنند بعدش
بجوشانند بآتش معتدل القوت یک شبانروز پس ازان سحق تام نموده اولاً بآب اول ای صابونس
ثانیا بسرکه ثالثا بآب صاف بشویند وبدانکه توتیای مطهر اکسیر اعظم ست بمنزلهٔ که منقلب گرداند
هیئات نحاس را بهیئات ذهب بحسب لون ورونق وقوت ولینت بدین ترکیب که یکدرم
توتیای مطهر را بربست درم نحاس مطهر القا کنند ذهب خالص گردد باید که اصلا درین شک
ننموده حفظ این طریق نمایند زیراکه این افضل علوم واشرف ابواب است

فصل سیزدهم
در تطهیر فضه وتخلیص او از آنک ورصاص

که قلعی ست چون این در غایت شهرت است بجمیع بلاد که از انداختن بآتش ملتهبه به عمل
معروف صاف گردد لهذا احتیاج باظهار ترتیب آن ندیده

فصل چهاردهم
در اکسیر فضه

ای جوهر فضه را منقلب بذهب کند واین منوط برچهار قاعده است

قاعدهٔ اول

بگیرند برادهٔ ذهب دومثقال وبرادهٔ فضه دو مثقال ونوشادر یک مثقال وکبریت اصفر
یک مثقال این مجموع را بسرکه شراب صلایه نموده سحق تام کنند پس ازان یکدرم زیبق ملحق
نموده سحق نمایند مدت یک شبانه روز بعد ازان درکوزهٔ گلی یا قاروره زجاجی کرده بگل حکمت
گرفته در تنور تافته نهند وقتیکه قمر در تثلیث مشتری بود وباحدی از نحسین ناظر نباشد

قاعدهٔ ثانیه

بگیرند برادهٔ نحاس احمر چهار پنج مثقال و روسختج که عبارت از نحاس محرق است دو مثقال اول
روسختج را سحق نموده برادهٔ را در وی اضافه کرده نوشادر دو درم بآن ملحق نموده بآب ترنج ترش
یک شبانه روز بسایند تا در کمال نرمی شود و بعد ازان دو درم نوشادر اضافهٔ آن نموده با سرکه
مصعد یک شبانه روز بسایند و در سایه خشک کرده نگاهدارند

قاعدهٔ ثالثه

بگیرند کبریت زرد پنج مثقال و در پنج مثقال فضهٔ خالص بیندازند بعد از ذوبان فضه بمنزلهٔ احتراق
و اگر بعد احتراق نرسیده باشد اعاده کنند در نار تا محرق شود و سوده گردد و کبریت زرد محرق القا کنند
و ازان بآبی که مسمی به مستودع قوة مریخ است یک شبانه روز بسایند و بعده نحاس محرق اضافه
آن نموده برادهٔ فضه و برادهٔ نحاس از هر یک دو مثقال و چیزی از جواهر مستودعه مریخ بر وافزوده
یک شبانه روز سحق کنند پس در سایه خشک کرده نگاهدارند

قاعدهٔ رابعه

بگیرند برادهٔ فضه دو مثقال و برادهٔ نحاس دو مثقال هر یک ازینها را علحده بخونابه مصعد سحق
بلیغ کنند بعدش نوشادر و زیبق پنج مثقال بر وافزوده سحق تام نموده نوشادر یک مثقال نوره یک
مثقال زنجفر یک مثقال اضافه کرده یک شبانه روز سحق کنند و بعد ازان بآتش معتدله هفت ساعت
بجوشانند انگاه بآب رابع سحق نمایند پس در سایه خشک کرده ایضاً بآب رابع بسایند و سه بار
تکرار این عمل کنند اما بعد ابتدای این عمل وقتی باید که قمر متصل بمشتری باشد یا اتصال مقبول و
مشتری مستقیم باشد و مقارن خانهٔ خود بود یا در شرف بود درین وقت جمع کنند اجزای قواعد
اربعه را و بجوشانند با روغن بیضه که با قرع انبیق استخراج آن نموده باشند با نارلینه و بعد ازان
جمله را در قاروره کرده در گل حکمت گیرند و در سایه خشک کنند باز به گل حکمت گرفته خشک
کرده تا سه نوبت بعد ازان در نار معتدله هفت ساعت گذارند چون بیرون آرند جرمی
احمر اللون که منظور بسواد قبل باشد بر آید اینست اکسیر کبیر باید که نیک حفظ آن کنند و وقت
حاجت استعمال آن نمایند صفت القای این اکسیر بر فضه بگیرند فضه

خالصۂ چیده پنجاه مثقال و سبکه کنند و سه نوبت در بوته ریزند با آب لمین و بعد ازان ایضاً
سبکه کرده بورهٔ ارمنی بر و القا نموده ازین اکسیر وزن مثقال واحد در میان ورق طلا
پیچیده در بوته انداخته بگذارند ازانجا ذهب پاک خالص برآید که کسی را در و شک نباشد

فصل پانزدهم مستزاد

×

بشنو اکسیر بر دو قسم است یکے اکسیر معدنیات دوم اکسیر نباتات اکسیر معدنیات بر دو
قسم ست یکے اکسیر ابیض که آن فلزات ناقصه مثل ارزیز و سرب و جسد و زیبق را از مرتبۂ
نقصان بدرجۂ کمال فضه رساند چه درین اجساد مادۂ فضه بالقوة موجود است الا بسبب عوارض
چند مثل رطوبت زائد و غلبۂ ارضیت که در معدن بایشان لاحق شده بمرتبۂ کمال نرسیده اند
پس چیزے باید که آن عوارض را از اجساد این فلزات پاک سازد و هرگاه آن کثافت و
رطوبت زائل شود لامحاله بمرتبۂ کمال رسند و فضۂ خالص شوند که هیچ فرق در میان آن و
معدنی نباشد و مثال معدن با پزاده خشت پزان مصادق می آید که چون حرارت آتش
باعتدال بخشتها رسد خشتها سرخ و مستحکم و کامل شود و این بمنزله فضه و ذهب است که در معدن
بحرارت معتدل آفتاب قیام پذیرفته و جائیکه حرارت آتش کمتر رسد خشتها سست و
مضمحل و بدرنگ باشند و این بمنزله رصاص و سرب و جسد و زیبق اند و بجائیکه حدت و گرمی
آتش زیاده تر اثر کند و احتراق بسیار در اجزاے خشتها راه یابد نشفه شود که آنرا بزبان هندے
جهانوان گویند و این بمنزله مس و آهن ست و اصل همه فلزات زیبق و کبریت است پس عالمان این
فن براے عمل اکسیر ابیض زیبق و زرنیخ و نوشادر و فضه و بجهت عمل اکسیر احمر زیبق و گوگرد و نوشادر
و ذهب مقرر کرده اند و این هر چهار اجزا را ارکان اربعه و عناصر گویند گوگرد و زرنیخ بمنزلۂ آتش
اند و نوشادر بمنزلۂ باد و زیبق بمنزلۂ آب و فضه و ذهب بمنزلۂ خاک و زیبق و زرنیخ و نوشادر
بمنزلۂ ارواح اند و فضه و ذهب بمنزلۂ اجساد و چیزها یکه بحالت ترکیب و امتزاج دران
داخل کنند از قسم سیاه و غیر آن بمنزله نفس ست و نفس رابطه است در میان روح
و جسد پس بناے اکسیر بر روح و نفس و جسد ست و بغیر این عمل تمام نشود و این سریست
از اسرار و رمزیست از رموز چون چهار چیز ها براے عمل اکسیر اختصاص یافته پس

تدبیر امتزاج آن نیز چہار ست اول سحق دوم تصعید سوم حل چہارم عقد و طریق این اعمال در مقدمہ مذکور شد و ہرگاہ این اعمال باتمام رسد پس چہار قوت دران اجزای مرکبہ حاصل شود اول قوت سیلان کہ باندک حرارت آن چیز مثل موم گداختہ شود دوم قوت نفوذ کہ برہر جسدی از اجساد کہ انداز ند بقوت خود در بطون آن نفوذ کند سوم قوت صبغ یعنی اجساد ناقصة اللون را بالوان و اوزان مخصوصہ فضہ و ذہب در آرد چہارم قوت ثبات یعنی اجساد متخلخل و کثیر الحجم را بحجم و عیار فضہ و ذہب واصل گرداند اینست باجمال انچہ بتفصیل از زبان کاملان شنیدہ ام و یک ترکیب عجیب و غریب کہ از کاملترین دودمان این فن بمارسیدہ بے کم و کاست در این اوراق درج میکنم ہرکہ از بزرگان فرخندہ بخت بدین عمل نادر برسد و باصل مطلب کامیاب شود باید کہ مارا بدعاے خیر یاد کند و آن را بمصارف بیجا صرف نکند و بعبادت و ریاضت کوشد و ہرکہ نیت خیر نداشتہ باشد ہرگز از وی این عمل درست نیاید و باتمام نرسد بیارند چند ماکیان سیاہ یکرنگ مع چند نرکہ ہمہ استخوان ہا و گوشت و پوست آن سیاہ باشد و بجہت آن قفس مشبک عریض و طویل با وسعت و فسحت از تختہ چوب طیار کنند کہ آن مرغان بفراغت تمام در آن قفس باشند و شب و روز از قفس بیرون نکنند تا منقار بخاک و چیز ہاے دیگر نیند از ند و آب و دانہ اندر قفس میدادہ باشند و شرط اعظم درین احتیاط از خاک ست ہرگاہ ماکیان بیضہ دہند ماکیان بیضہ دار را در قفس دیگر بالای بیضہ ہا بنشانند چون بچہ ہا برآیند ہفت روز صبر کنند تا بچہ ہا اندکی بزرگ شوند پس بگیرند کہرباے بہتر دوازدہ تولہ کبریت اصفر یک تولہ زرنیخ ورقی یک تولہ زرنیخ سرخ یک تولہ زاج کرمانی یک تولہ زعفران الحدید یک تولہ سندر و شمس یک تولہ زعفران نحاس یک تولہ جسد یک تولہ عقاب احمر یک تولہ نمک طعام یک تولہ این جملہ ادویہ را بآب لیمون ترکردہ دور و زسحق نمایند تا خشک شود پس باریک سائیدہ باحتیاط از گرد و غبار محفوظ دارند بعد ش بگیرند یک ماشہ ازین دوا و بابت و چہار ماشہ آرد گندم یا نخود بخون گوسفند خمیر کردہ و دانہ ہا نمودہ بچوزہ ہا بخورانند بچند روز نہ بیکروز ہرگاہ آن دارو تمام شود باز یک ماشہ از ان دارو و بست و سہ ماشہ آرد گندم یا نخود بگیرند و بدستور اولین خمیر کردہ بچند روز بخورانند و بعد تمام شدن باز یک ماشہ دوا و بست و دو ماشہ آرد گندم یا نخود بدستور اولین چوزہ ہا را بخورانند

همچنین در هر مرتبه یک ماشه از آرد گندم کم مینموده باشند تا آرد بوزن دوا رسد انگاه هر روز یکجبه از دوا
زیاده مینموده باشند تا وزن دوا بچهار ماشه و آرد همان یک ماشه باشد درینوقت دو ماشه از و بگیرند و دو
ماشه خون و چهار ماشه دوا میخورانیده باشند و گاهی چوزه ها را از قفس رها نکنند تا منقار بزمین نزنند و
چیزهاے دیگر نخورند که مفسد عمل ست فی الجمله بطریق مذکور دوا بچوزه ها دهند تا بزرگ شده بتخم درآیند
پس پوست تخمهاے این ماکیان دو اخورده سرخ رنگ و سفیدی وزردی هر دو زرد رنگ مائل بسرخی
باشد پس بگیر آن بیضه ها را و بشکن وزردی و سفیدی آنرا در ظرف چینی کن و اندکی بحرارت آتش بگذار
که همه دهن گردد پس بگیر هزار مثقال سیماب و در ظرف حدید کن و بر سر آتش نرم بگذار و یک مثقال
ازین دهن مبارک بر آن طرح کن که سیماب مثل شنجرف سرخ شود و منعقد و قائم النار گردد و از ان
شنجرف مثقالے بر هزار مثقال سیماب دیگر طرح کن که آن نیز شنگرف شود همچنین تا هفت مرتبه کن بعد از ان
یکمثقال از ان شنگرف بار هفتم بر هزار مثقال نقره طرح کن که طلاے کامل عیار شود و اگر خواهی که
ازین هم بهتر و نیکوتر شود باید که آن بیضه ها را که چوزه های دو اخورده بار اول داده اند بزیر مرغے
بگذار تا بار دیگر بچه ها از ان بر آیند و آن بچه ها را بطریق معروف دوا استعمال کن تا وقتیکه بزرگ شوند و
بیضه بر آرند دهن آن بیضه ها یکی بر ده هزار طلای خالص کند و اگر پنجال چوزه ها را جمع کنی و یک مثقال
از ان بر شصت مثقال از هر جسدے که طرح کنی شمس خالص گردد باید که دوا ماده و نر هر دو را میخورانیده
باشند و خوراک آن جانوران فقط گندم یا آرد گندم یا آرد نخود باشد سواے آن بجز آب دیگر هیچ چیز ندهند
اگرچه این ترکیب را بکمال تفصیل نوشته ام که هیچ سر آن انچه که اُستاد فن با تعلیم کرده فرو نگذاشته ام
اما کسی را که قسّام ازل این نعمت غیر مترقبه قسمت کرده باشد از و این امر سرانجام خواهد یافت و اگر
مقدار ازل تقدیر او نکرده خللے درین کار واقع شود که آن بکمال نرسد و سرانجام نیابد

قسم دوم عمل اکسیر که از نباتات باشد و این طریق اکثر معمول هندیان ست از انجا که خواص اشیا
برحق ست ایزد تقدس و تعالی بعضی نباتات را چنان خواص بخشیده که قطرهٔ چند از عرق آن اگر
بر فلزات سرخ کرده یا ذوب نموده بپاشند نقره یا طلاے خالص شود بعضی از ان انچه که بتحقیقات
راقم الحروف رسیده نوشته میشود اگّی بفتح الف و تشدید کاف عجمی و کسر آن و سکون یاے تحتانی
معروف گیاهی ست که در زمین ریگستان یافته میشود برگ او مشابه برگ آگ ست مگر فرق همین ست

که آگ شاخها دارد و اگر برگ یا شاخش را بشکنند شیر سفید برآید و آن یک شاخ ست که بقدر
دو وجب یا چیزے زائد یا کم ازان از زمین بلند باشد و بهان یک شاخ برگ ها متصل باشند
مثل برگ های آگ اما چون بشکنند شیر ازان برنه آید اگر این قسم گیاه در ریگستان یافته شود
باید که آنرا از بیخ برکنده و بسایه خشک کرده باریک سفوف ساخته نگاهداری و بوقت ضرورت
بحاجت یک توله قلعی را گداخته بقدر یک ماشه ازان سفوف بران طرح کنے

بقدرت الٰہی نقره خالص شود

دیگر تلیا کند بکسر تاء فوقانی و سکون یاے تحتانی مجهول گیاهی ست که اکثر در زمین چرب و سیاه
رنگ در موسم برشگال پیدا شود و بموسم تابستان خشک گردد و بلندی آن زیاده از یک ذراع
نباشد و برگهایش بصورت برگ درخت انبه اما خردتر ازان اند که مائل به تیرگی و گلش زرد و
در جائیکه این گیاه باشد قریب آن دیگر هیچ گیاه نروید و در بیخ آن گره ہے مثل قند برآید و
چندانکه سالخورده باشد کلان تر گردد که زیاده از بیخ شش آثار شود و آن گره را از بیل و
کلند و دیگر آلات آهنی برآوردن محال ست چه آن از تاثیر آن چنان نرم شود که هرگز قوتے
دران نباشد که زمین را برکند پس هرگاه که این گیاه یافته شود باید که از شاخ آهو زمین را
کنده بیخش را که مثل زمین قند باشد برآرند و نگاهدارند و شاخ و برگ آنرا کوفته عرق بکشند
و در شیشه باحتیاط تمام نگاهدارند و گل آن مقام که با بیخ متصل و پیوسته باشد تا یک وجب
از هر جانب بردارند که آنهم بکار آید از خواص بیخ مذکور آنست که اگر بقدر یک حبه سرخ بریک
آثار قلعی گداخته اندازند بقدرت الٰہی نقرهٔ خالص شود و اگر ازان گل بوته سازند و بعد
خشک شدن دران قلعی نهاده بآتش سرخ کنند از اثر آن گل نقرهٔ خالص شود و اگر
بعرق برگ و شاخ آن گوگرد را یک روز سحق کنند گوگرد قائم شود و احتراق آن زائل گردد
و اگر یک توله ازان گوگرد قائم بر دو صد توله سیماب که در بوته کرده بر سر آتش زغال
گذاشته باشند طرح کنند تمام سیماب منعقد و قائم النار شود و اگر یک توله آن سیماب
منعقد را بر دو صد توله نقره گداخته طرح کنند تمام نقره خاکستر شود و اگر یک حبه ازان خاکستر نقره
بر صد توله مس قلعی گداخته طرح کنند نقرهٔ خالص شود بعون الله تعالی

خواص دوم دربیان علم ریمیا مستزاد

بعد حمد آلہی و نعت سرور پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگوید فقیر محمد عثمان قتیں کہ این چند اجزارا از رسائل خسرو شاہ سماوی وحیل وکوک بن عراقی وبحر العیون ابی عبد اللہ مغربی مشہور بکتاب ابن الحلاج وعین الحقائق وایضاح الطریق نتیجہ طبع حکیم ابوالقاسم احمد السماوی منتخب نمودہ مسمی بسنجحل حیرت ساختہ مشتمل بر یک مقدمہ و سہ فصل گردانیدم

مقدمہ

در تعریف علم ریمیا

بشنو کہ این علم را علم نیرنجات وعلم شعبدات نیز نامند واہل این فن قواعد جواہر ارضی را با ہم ممتزج سازند کہ ازان اثرے عجیب وغریب رو نماید بعضی اعمال خاصیت سمیات و بعضی تریاقات و بعضے عجائبات پیدا کند

فصل اول

در سمیات

اول این تراکیب مسمی است بہ جلنا ہرمس فرماید کہ وقت نزول مریخ از عقرب بگیرند خون آدمے حین خروج از رگ خواہ بطریق فصد خواہ بطریق دیگر کہ گرم باشد وشیر خر نیز از پستان حسنہ گرم بر آرند واز ہریک مقدار یک رطل گرم گرم آمیزند وبرابر وزن مجموع تخم ماہی کوفتہ در وآمیختہ با ہفت بیضہ مدت چہل وہفت روز در چاہ تعفین گذارند بگیرد رم ازین برائے اہلاک شارب کافی ست طالیوس حب ہدایت ہرمس بگیرند زرنیخ اصفر و نوشادر و کبریت اصفر ساوی الوزن وہریک را جدا جدا نیک صلایہ نمودہ در سرکہ مصعد سہ وزن برابر آن بہ خیسانندہ یک جزو زیبق وربع جزو برادہ سرب بدہ بسرکہ کنہ خیسانیدہ اجزائے اول را با وملحق نمودہ دو روز سحق کنند بعدش با زہرہ گاو سالہ خوب بمالند ومدت چہل روز درمیان زبل دفن کنند بعدش از انجا بر آوردہ در قارورہ کردہ ہر و محفوظ خانہ تاریک معلق آویزند از

دو دانگ وزن این برای اہلاک شارب آنکہ بیگروز کافی ست اما باید کہ با بتدای عمل
ترکیب قمر در قران مریخ یا راس الغول بودہ باشد **نیش برنیش** وقت نزول مریخ برج اسد
حسب ہدایت ہرمس پنجدرم فرفیون تازہ را سحق تام نمودہ نگاہدارند و راس و ذنب افعی جبلی بسیار
دراز لب را قطع نمودہ ہمان روز در ہاون نرم نرم بکوبند تا چو مرہم شود و بسر کہ مصعد بسایند
یک ساعت و پنجدرم زیبق با و مخلوط کردہ در قدح زجاجی ریختہ فرفیون سودہ در و افشانند و آنرا
در وسط قدح دیگر کہ از حدید باشد گذارند و طبقی از آبگینہ نہادہ بعد گل حکمت در زبل تازہ دفن
کنند مقدار دورۂ فلک بعدش این ہمہ را برداشتہ در حقۂ آہنی نگاہدارند برای اہلاک بمدت
چہار ساعت دو دانگ وزن آن کافی ست **انالیموس** ایجاد شرد و دیلوس حکیم ست حسب حکم
ہرمس وقت انصراف قمر از اتصال زحل بگیرند ذراریح [سمہ پنیلے ۱۲] دو درم شراب ہلک و سام ابرص [چلپاسہ ۱۲] دو درم
و تخم مورچہ یکدانگ مجموع را در ہاون بقوت تمام بکوبند و آب بادروج چندانکہ آورا بپوشد
خیسانیدہ بترتیب مذکور در زبل دفن کنند و ہر روز سہ مرتبہ بالای آن تا مدت چہل روز
بول کنند بعدش برآوردہ در حقہ مسی نگاہدارند و اگر وجود تخم مورچہ متعذر باشد باید کہ در
سوراخہای مور سرکہ بریزند کہ موران ازان موضع تخمہای خود را بیرون آرند بعد ازان
بعوض آنرا بدست آردہ ہر گاہ انسان بطعام و شراب مثقالی یا ثلث مثقالی ازان بخورد دران
روز او را تپ گرم یا مرض حار حادث شود کہ تا روز چہارم فنا نماید و ظاہر نشود آثار شرب سم
بر شارب آن و نہ بر کسی دیگر **جغراپیاس** بگیرند برادۂ نحاس و برادۂ حدید و برادۂ رصاص
اسود مساوی الوزن با نصف جزو نوشادر یک شبانروز سحق بلیغ نمایند بعد ازان زرنیخ اصفر
ربع جزو و زرنیخ احمر ثلث جزو و قلعی یک جزو اضافہ نمودہ یک شبانروز دیگر سحق کنند و چہار جزو
زیبق و یک جزو کبریت اضافہ نمودہ یک شبانروز دیگر سحق کنند و در قارورہ نہادہ گل حکمت
کردہ در اثال تصعید کنند ازانجا جسمی متحجر برآید نصف درم ازان در دو روز کشندہ است و
علاج پذیر نیست **قینان بن انوش** این سم باسم موجد معروف است
ترکیب بگیرند قلعی و نورہ مساوی زرنیخ و کبریت زرد از ہر یک سدس جزو نوشادر ثلث جزو

و بول اسپ چندانکہ مغمور گردد اجزا را سہ بار بر و بریزند و مدت بیست و یک روز در حوض

موقوعہ گوشہ کہ آفتاب کم افتد و سرد بود بنہند و ہر روز سہ نوبت حرکت دہند و بعد مدت
از راہ حوض تمام آب بحوض دیگر برند و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام عسل آید نگاہدارند بعدش
بگیرند حرحر و عقرب و جعل و نمل چندانکہ میسر شود و اگر تنہا عقرب بدست آید بہتر ست پس مجموع
یا عقارب تنہا را کوفتہ با سہ چلپاسہ زندہ و یک ضفدع جمع نمودہ بسرکۂ مصعد چندانکہ دو بار بر سر
آید بر و ریختہ بجوشانند تا ضفدع و وزغ ہا مردہ شود بعدہٗ صاف کردہ جزو سقمونیا ے
انطاکیہ اضافہ نمودہ بآتش نرم بجوشانند تا مانند عسل غلیظ گردد و محفوظ اول را برو اضافہ
نمودہ خوب آمیختہ یک جزو نوشادر شریک آن کردہ بآتش نرم بجوشانند تا غلیظ گردد
پس ازان در آفتاب گذارند تا خشک شود یکدرم برائے اہلاک کافی ست **ایلاؤس**
بگیرند پیاز عنصل دو رطل اوراق و اغصان لاغیہ سہ رطل و بصل الموف نصف رطل مجموع را
کوفتہ آمیختہ بول اسپ چندان برو ریزند کہ از روے آن بگذرد و یک روز و شب بگذارند
و بنوعی بفشرند کہ دست باو نرسد و آبش را صاف کردہ بآتش لینہ بشکل قوام عسل آرند و
در قدحے ریختہ قدح دیگر برو پوشانیدہ در چاہ تعفین دفن کنند و فوق آن طشتے از شبہ گذارند
و بطریق مذکور بالاے ہمہ طشت دیگر پوشیدہ زبل اسپ و خر چندان برو ریزند کہ ہموار شود و مدت
چاردہ روز گذارند و ہر روز سہ نوبت بول کنند و بعد از مدت مذکور تغیر زبل دادہ چاردہ روز
دیگر دران زبل مدفون کنند ہمچنین نوبت بنوبت تغیر زبل دادہ مدفون کنند بعدش برآوردہ مدت
چہل روز بآفتاب گذارند تا خشک شود یا بآتش نرم گذارند تا آب و تمام خشک شود مثقالی ازان
میکشد در دو روز **قیاثار** بگیرند افاعی سر پہن کوہی دو راز آب دو عدد قطع کنند سر و ذنب
آنرا و بہ آرند آنچہ در جوف آنہاست مگر زہرہ را نگاہدارند کہ مقدار بست رطل باشد و قطع
قطع کنند ہر یک را مقدار دہ درم و در بست رطل شراب نوشادر انداختہ بپزند تا مہرا شود
بعدش از آتش برداشتہ آب او را جدا کردہ روغن او را محفوظ دارند یک مثقال ازان
بیک روز میکشد **باوراس** اہلاک آن بدو طریق سیکے شربا دوم اگر بنیزہ یا کارد ے
یا پیکانے بمالند مجروح وحشی بمیرد

ترکیب دہ رطل اشنان اخضر را سحق کردہ در بست رطل بول اسپ بخیسانند و در افق خیزران

ای اساڑھ خشک نمایند بعدش آب صاف مقدار بست رطل در و ریختہ باچوب انجیر حرکت دہند تا خشک شود و بعدش بست رطل آب در و ریختہ بآفتاب گذارند تا دہ رطل بماند آنگاہ صاف کردہ در حقہ نگاہدارند بعدش بستانند برادہ نحاس و نوشادر و زرنیخ مساوی وحدید وکبریت احمر نصف جزو و مجموع اجزارا بہ بول حمار یک شبانروز سحق کنند بعدش محفوظ اول را برو اضافہ کردہ خوب بسایند تا یک جزو شود بعدش کندش واعصان لاغیہ گیاہ حشیش شیر مست ہر یک نصف رطل کوفتہ در ان افگنند و مجموع را در ظرفے کردہ در چاہ تعفین دفن کنند مدت چاردہ روز بطریق مصہود بالای آن بول کنند بعدش برآوردہ چنان فشارند کہ دست بآن نرسد و در ظرفے کردہ نگاہدارند انشاء اللہ تعالیٰ

سیاؤس زہرۂ افعی سہ عدد و زہرۂ گرگ و زہرۂ کفتار ہر یک ہفت عدد و مرارۂ کلاغ مرارۂ غسانہ کہ در مقابر جلسے دارد بگیرند و آن سہ افعی را کہ زہرہ ازو گرفتہ شدہ با غصانہ پارہ پارہ کردہ در بست رطل آب بپزند تا پنج رطل بماند آنگاہ صاف کردہ آب ایشانرا بوزن مرارۂ ہفت بار بردارند و در مرار آب ریزند و بپارچہ حرکت دہند و مقدار دو درم عرق آدمی و سہ درم نوشادر باو مخلوط نمودہ بچاہ تعفین نہند بدستور مذکور و بعد از چہل روز برآوردہ در ظرفے نگاہدارند مقدار چار شعیر ازان میکشد در یک ساعت

شیثالاس بگیرند بش بوزن درم و سنبل رومی دو درم و عقرب ہفت عدد مشک نصف درم ہمہ اجزارا جدا جدا سحق نمودہ بہم آمیزند و مرارۂ افعی و مرارۂ اسود سالخ و مرارۂ کلب و زہرۂ کفتار و زہرۂ یوز و زہرۂ شیر گرفتہ با محفوظ اول مخلوط کردہ در قدحی ریختہ چہل روز در چاہ تعفین گذارند بعدش برآوردہ در ظرفے نگاہدارند دو شعیر ازان در ہمان روز ہلاک کند و اگر بکارد یا شمشیر بمالند مجروح ہلاک شود و اگر شخصے بہ سبب لمس آن کند و نگاہدارد دستش سرخ شود و بعد ساعتے ہلاک گردد

سیاطوس دہ رطل اسقیل را نرم کوفتہ و لبن لاغیہ چندانکہ میسر آید برو اضافہ کنند و مازریون یک رطل سقمونیا نصف رطل قلعی نہدے بدیع رطل جمیع ادویہ را کوفتہ باہم مخلوط نمایند و بگیرند آب اشنان اخضر دہ رطل و آب کرفس رطلے و آب فودنج دو رطل و آب سداب یک رطل و آب نعناع یک رطل و آب پیاز دو رطل آب سیر دو رطل باہم آمیختہ چاردہ روز در حوض گذارند و ہر روز باچوب انجیر حرکت دہند پس ازان بچاہ تعفین دفن نمودہ چاردہ روز دیگر گذارند بعدش برآوردہ صاف کردہ آب او را در ظرف

انداخته در تحت زبل مدت بست ویکروز دفن کنند بعدش برآورده در کوزه نگاهدارند میکشد بطریق اسهال کبدبا سهال یک مثقال **مسهل مهلک** مازریون نصف رطل خربق ابیض و خربق اسود وشحم حنظل وفرفیون از هریک ربع رطل چوب نیل نصف رطل همه را کوفته در آب خیسانیده نوشادر ده درم اضافه نموده یک شبانروز گذارند بعدش بدست فشرده آب ورا درظرف چینی کرده بآفتاب ضعیف نهند یا آتش نرم بجوشانند تا نشف رطوبات شود وجوهر ادویه باقی ماند پس لبن یتوعیه بقدر معمورے ادویه برو ریزند و بگذارند تا خشک شود بعدش بگیرند براده نحاس و برادهٔ حدید از هریک پنجدرم و بسرکه مصعد سحق بلیغ نموده با پنجدرم نوشادر یکشبانروز با نخود اول بسایند وخشک نمایند **ضحاک قتال** زعفران ربع رطل و سحق بلیغ نمایند و در پنج رطل آب پنجاه درم زنجبیل و پنجاه درم فلفل دو درم قاقله و بست درم دارچینی خیسانیده بدست خوب مالیده صاف کنند و درین آب ربع رطل زعفران آمیخته یک شب دیگر گذاشته درآفتاب نهند تا خشک شود دو درم ازان بیک روز بجنده میکشد **اناروس** افیون مصری خالص دو درم کافور قیصوری دو درم هردو را باهم سحق بلیغ نموده نگاهدارند هرکس که بخورد ازان ساقط گرداند قوت اورا و اطفاے حرارت عزیزے او کند و اگر جاهلی خلاف امور مقررهٔ مقدمه نظر بحال ضعف وقوت کواکب نکرده باوقات خلاف استعمال نماید اثری ازین نه بیند زیراکه قوت سمیات هرچند که قوی باشد طاقت مقاومت تاثیرات کواکب ندارد

فصل دوم

در تریاقات ای دافع مضرت جمیع سموم

بیانوس موجد آن صلائیل بن قنیان است

ترکیب حب الغار ده درم سنبل الطیب چهار مثقال جنطیانا رومی پنج مثقال عروق کبر و عروق کرفس و بیخ صعتر بری و پوست بیخ درخت انار و پوست بیخ درخت رازیانه و بیخ سوسن کبود و زراوند طویل از هریک سه مثقال و دارچینی و سلیخه و قرنفل و قاقله و قردمانا و زنجبیل و مویزج و مصطگی و زعفران از هریک دو مثقال این همه را کوفته بیخته با دو وزن عسل گرفته معجون سازند یک نیم درم جان نخشش است **تریاق هرمس الکبیر**

دافع اقسام سموم و اصلاح مضرت ہمہ ہا نماید

ترکیب اصل القاشر و پنجدرم جنطیانا ... رومی و حب لغار و اسارون و شہسفرم و بادرنجبویہ
و عود ہندی از ہریک دہ درم و صندل سفید و مروارید بکر و بسد و بہمن سرخ و بہمن سفید و مرجان
و قسط و میعہ سائلہ و لادن و کندر و قرفہ و ساذج ہندی و قرنفل و زنجبیل از ہر یک شش درم
و بیخ سعتر فارسی و بیخ سوسن کبود از ہریک چہار درم ہمہ ادویہ را کوفتہ بیختہ بدو وزن عسل کف
گرفتہ خمیر نمودہ نگاہدارند و بوقت حاجت بکار آرند **تریاق ہرمس** سے ماخذ بالیوس
جوز ہندی دو رطل دارچینی نصف رطل قاقلہ ربع رطل قرنفل و ساذج ہندی و مصطگی و
زنجبیل و مقل ازرق و کہربا از ہریک یک اوقیہ و زعفران نصف اوقیہ و مامیران چینی و زراج
و عاقرقرحا و فلفل و دارفلفل و تخم گزر و حب الرشاد و شونیز و تخم ریحان از ہریک سہ اوقیہ
میعہ سائلہ و کندر از ہریک یک اوقیہ حلتیت دو اوقیہ اشنہ و فراسیون و جدہ از ہریک یک
اوقیہ غیر صموغ ہمہ اجزا را کوفتہ بیختہ و صموغ را حل کردہ با دو وزن عسل کف گرفتہ معجون نمودہ
در ظرف چینی نگاہدارند یکمثقال دافع سموم ست **تریاق ہرمس** وقت نزول مشتری بدرجہ اوج
خود فادزہر خالص و مروارید ناسفتہ یک یک جزو بسد ثلث جزو و درونج عقربی سہ جزو مجموع را کوفتہ
بیختہ بآب بادرنجبویہ بخیسانند و سدس جزو زعفران اضافہ نمودہ ہنگام طلوع مشتری بزیر آسمان
تا وقت غروب او گذارند و بعد غروب مشتری بر داشتہ بدماغ ابن العرس یونانا سرشتہ بندقہا
بہ مقدار یک درم سازند و ہنگام گزیدگی حیوان ذی سم یا خورانیدن بزہر باید کہ اول روغن
گاو خورانیدہ قی کنانند بعد ازان یک بندق خورند و پیالہ آب شیر گرم عقب آن بنوشند
و ابن العرس را کشتہ انچہ در شکم اوست تمام بر آرند الا زہرہ او بریان کردہ تناول کنند
از ہر قسم سموم موجب نجات است

تریاق ایلونیوس

باید کہ وقت نزول مشتری بدرجہ پانزدہم از برج سرطان بگیرند قلونیا دہ درم کہربا دو درم زعفران
دو درم حشیشہ بادرنجبویہ نیم درم فادزہر ... ازین اجزا را جدا جدا

کوفته بیخته مجموع آنها را خلط کرده بروغن بادام چرب نموده بعسل معجون سازند و بوقت قران قمر با مشتری در موضع مذکور بحقه طلا یا بلور در مکان کثیر البرودت نگاهدارند اکل سموم قاتله یکدرم خورد نجات یابد و اکثر اجزای سمیه بطریق عرق دفع شود

تریاق درد پایوس

افعی کوهی کبیر الراس سریع الحرکت را سر و ذنب قطع کنند و شکم را پاک کرده احشا او برآرند بآب یک هفت نوبت بشویند بعدش در هاون بکوبند که مخ هموار شود پس بآتش معتدله بپزند تا مهرا گردد بعده برآورده باز بکوبند و قرنفل و جوزبویه و قاقله از هریک پنجدرم زعفران دو درم ساذج هندی پنجدرم نانخواه دو درم تخم کرفس و فلفل اسود از هریک سه درم قردمانا چهار درم حب الغار سته درم قاشره و جنطیانای رومی از هریک پنجدرم مجموع را در هاون کوفته با دویه سابقه آمیخته با دو وزن عسل سرشته معجون ساخته در دیگ گذارند بعدش افیون دو درم و میعه سائله و لاون دو درم کندر شش درم زعفران دو درم همه را سحق بلیغ نموده به محفوظ اول مخلوط نمایند بعدش خرزه حمار و خرزه یوزنیک صلایه نموده داخل کنند و عسل بقدر حاجت

آله تناسل

بیامیزند این تریاق عجیب الفعل و غریب الاثر برای مضرت سموم ست که جمیع سموم را بوق دفع کند و مسموم را صحت کامل و شفای عاجل بفضل خدای تعالی حاصل گردد و بارها تجربه شده است گاهی خطا نکرده بسیار عظیم النفع ست

فصل سوم

در عجائبات مستزاد

برادهٔ سفیدهٔ رومی در پنبهٔ کهنه ریخته فتیله سازد که تمام براده دران پیچیده شود بعدش روغن لادن بچراغ نو انداخته آن فتیله را روشن کند هرکه بروشنی آن چراغ نشیند رنگ رویش زرد و دندان سیاه نماید **ایضاً** خون گنجشک سبز بر پوست گردن خروس مالد و پارهٔ زنگار در آن بپاشد و بجامهٔ کهنه پیچیده فتیله سازد و در چراغدان سبز نهاده بروغن کنجد پر کند و روشن سازد چنان نماید که مرغان رنگارنگ در هوای آن خانه پرواز میکنند **ایضاً** بگیرد پیه خوک و پیه گرگ و هریکے را جدا جدا در پنبه کهنه [illegible] فتیلها [illegible] و در چراغ نهند و هر دو را روشن

کرده اندک دور بہ بعد یک وجب ہر دو چراغ را بگذارد شعلہ ہای ہر دو چراغ بپیچند و گویند کہ

از پنبہ سبز و خرگوش نیز ہمین اثر مشاہدہ شود **ایضًا** فتیلہ از پوست مار سیاہ ساختہ با روغن نفط

در چراغ سبز یا سیاہ روشن کند تمام خانہ پر از ماران سیاہ معلوم شود **ایضًا** بیارد سرگین گرگ و سگ و

چرک گوش سگ و پیہ گرگ و خرقہ کتان را بدان آلودہ فتیلہ سازد و در چراغ نو نہد و روغن زیبق

دران ریزد و روشن کند اہل آن مجلس ہمدیگر را بصورت سگ مشاہدہ کنند **ایضًا** بگیرد خون

خرگوش با روغن گل بیامیزد و در چراغ نو کردہ فتیلہ از پنبہ سرخ دران نہد و روشن کند اہل مجلس

چنان بینند کہ دران خانہ خرگوش می آیند پنبہ سرخ قسمے از پنبہ است کہ بذاتہ سرخ میباشد

ایضًا بیارد پیہ کشف و بورہ ارمنی دران ممزوج کند و فتیلہ از خرقہ کتان ساختہ دران

بیالاید و در چراغ نو نہادہ با روغن زیبق روشن کند مردمان آنخانہ چنان پندارند کہ کشتی نشستہ

گویا سیر دریا میکنند **ایضًا** بیارد نیل سودہ در خرقہ نو پیچیدہ در چراغ نو با روغن بید انجیر

روشن کند چنان نماید کہ مردمان آنخانہ تمام سبز پوش شدہ اند **ایضًا** بیارد شیشہ

صافے و قدرے شراب تیز دران ریزد و قدرے کبریت نیز اندازد و بخانہ تاریک نہد

چنان نماید کہ گویا آتش درمیان شیشہ داشتہ اند **ایضًا** کبریت را با نفط سفید بیامیزد و

بر تختہ یا دیواری ازان خطوط بکشد بہر نوع کہ خواہد و آتش بر یکجانب خطوط بزند درحال تمام

آن خطوط روشن شوند **ایضًا** صورت ہر جانوریکہ خواستہ باشد از گل طیار کند مجوف

و در شکم آن سوراخے کند و از بینی آن نیز بدرون سوراخ بگذارد و غوکے ازان سوراخ

بشکم آن صورت اندازد و سوراخ شکم را محکم بند کند و کبریت را با آتش انداختہ مقابل بینے

آن صورت دود کند چون اثر دود بغوک رسد آواز عجیب کند مردمان پندارند کہ صورت گل صدا

میکند **ایضًا** بیضہ ماکیان یا کبوتر کہ تازہ باشد چند روز در سرکہ تیز تند تر دارند تا پوست

بیضہ نرم شود ہرگاہ اینقدر نرم شود کہ اندیشہ شکستن نباشد اندرون شیشہ دہن تنگ

بیندازند و آب سرد بران ریزند کہ بحالت اصلی خود سخت شود مردمان حیران شوند کہ چگونہ بیضہ

بدہن تنگ شیشہ سلامت فرو رفتہ تماشائے عجیب ست **ایضًا** قدری نوشادر و عاقرقرحا

سودہ در دہن گیرد و بخاید و بہمان آب مضمضہ و غرغرہ کند بعد ازان اگر پرکالہ آتش در دہن

گیرد هرگز دهن نسوزد **ایضاً** افیون وکتیرا وشب یمانی و نمک طعام و پوست تخم مرغ و زیبق
با یکدیگر سحق کرده با سرکه در دست بمالد و آتش بدست بردارد دست نسوزد و اگر بکف پا بمالد
و بر سر آتش رود پاے نسوزد و گل سرخ و زاج و خطمی و شراب و کافور و سرکه با ہم مخلوط کرده بر دست
و پا بمالند از آزار آتش محفوظ باشند **ایضاً** بگیرد طلق محلول و با زیبق مخلوط کرده با سپیده
تخم مرغ و لعاب خطمی بر بدن برہنه مالد اگر در تنور سوزان برود نسوزد **ایضاً** زبد البحر
و پوست تخم مرغ ہر یک قدرے کوفته بیخته با سرکه آمیخته در بدن بمالد و با آتش برود اثر آتش
بر بدن نرسد **ایضاً** اگر قدرے گوگرد ریزه کرده در لته بپیچد و اندک آب بران
ریزد بعد از لمحه لته روشن شود و از آنکه آب نا رسیده نیز ہمین عمل بظهور آید **ایضاً**
بگیرد فندقے یا بیضهٔ مرغ و مغز آنرا خالے کرده قدرے سیماب دران اندازد و سوراخ
خوب محکم بند کرده بگرمی آفتاب تابستان یا بگرمی آتش بدارد که برہوا بران شود۔
ایضاً اگر در آب شیر گرم قدرے سر شیم ماہی سوده بریزد فی الحال آب منجمد شود ہیچ ہیچ
نماید **ایضاً** بیارد قدرے کتیراے سفید خوب باریک بساید و ہموزن آن نبات سفید
بادے بیامیزد و قدرے زعفران سوده دران اجزاے خشک سائیده مخلوط کند و پنہان
از نظرہاے اہل انجمن نزد خود نگاہدارد و بروے حاضران مجلس قدحے پر آب بہرساند
و مخفی از نظرہاے مردمان آن اجزاے سوده را در آن آب اندازد و خوب مخلوط کند و سرپوش
کرده ساعتے بدارد و بخواندن لب را بجنباند تا اہل مجلس بدانند که چیزی میخواند بعد
از ساعتی سرپوش قدح بردارد کتیراے سوده مخلوط با آب مثل فالوده منجمد خواہد شد اہل مجلس
را بخوراند بسیار لذیذ باشد و ہمه دانند که تاثیر عزیمت آب قدح فالوده شده **ایضاً** جی از ثاتج
ہندی بزیر زبان نگاہدارد و کاسه پر آب طلبیده از نظرہاے اہل مجلس مخفی قدرے
لعاب دہن دران آب ریزد ہمه آب مثل خون سرخ شود۔ **ایضاً** بیضه را سوراخ کرده
ہمه مواد آنرا فرو ریزد و از شبنم پر کرده سوراخ بند نموده با آفتاب گذارد که ہنگام اثر گرمی آفتاب
بیضه رو بہوا کند۔ **ایضاً** کاغذی را به شبنم پر کرده با آفتاب گذارد و بعد ساعت آن کاغذ رو بہوا
کند۔ **ایضاً** مرغی از موم ساخته شکمش بشبنم پر کرده با آفتاب دارند بعد چند لحظ آن مرغ راه ہوا گرد

ایضاً بر بیضهٔ گرم و تازه به آب زاج هندی هرچه خواهند بنویسند و چند بار بجای واحد تکرار
تحریر نمایند و یکساعت توقف کنند تا آب تحریر خشک شود بعدش بیضه را بشکنند آن الفاظ
در سفیدی عیان باشد ایضاً سنگ را اندک گرم کرده از موم چیزے بران نویسند و آن سنگ را
بسرکه تند اندازند بعدش برآورده به بینند انچه درو نوشته باشد ظاهر و عیان گردد ایضاً روغن ماهی
را سه روز در آفتاب نهند بعدش هرچه ازان روغن نویسند نه شود ایضاً خردل و خرما را باهم
کوفته قدرے آب دران ریزد هرچه ازان نویسد سرخ معلوم شود ایضاً آب زاج و مازو که چند
ساعت آب تر داشته باشد انچه بنویسد سبز شود ایضاً در شیر قدرے نوشادر آمیخته بر کاغذ سفید
نویسند دیگر بر آتش خشک کنند خط سیاه ظاهر شود و اگر به آب پیاز نویسند و به آتش گرم کنند خطی
سبز و اگر به آب نارنج نویسند و به آتش گرم کنند خط سرخ و اگر بشیر خالص نویسند و به آتش برند خط
زرد نماید و اگر زهرهٔ پلنگ و زهرهٔ سگ سیاه و زهره باز جمله را باهم آمیخته بر کاغذی نویسند بروشنی
روز هیچ معلوم نشود و بتاریکی شب همان عبارت خوانده شود ایضاً خون کبوتر به آب آمیخته
قدری سیاهی دران ریخته بنویسند در روز هیچ معلوم نشود و بشب خوانده شود ایضاً بورهٔ سرخ
و سیاه با روغن زیت یا روغن کنجد خوب بساید و ازان روشنائی بر سطح آب که بتغاری ریخته باشد
بنویسد حروف نمایان و بخوبی خوانده شوند ایضاً زاک سفید را با قلیاب بسرکه سحق کند و بعد از
خشک شدن بسرکه بیامیزد و بروے حروف نوشته بکشند همه اثر حروف زائل و کاغذ سفید گردد و اگر
موم گرم مکرر بروی نوشته بگذارند همین عمل کند و اگر نوشادر و سهاگه و سنبل فار مساوے الوزن
به آب سائیده بر حروف مکتوبه ریزند و به آفتاب نگاه دارند اثر حروف زائل و کاغذ سفید گردد
ایضاً زرنگی و زرنیخ هر یکے را باریک سائیده با خمیر مخلوط کند هر مرغے که ازان بخورد بیهوش
شود و اگر آن مرغ بیهوش را به آب سرد بشوید باز بهوش آید ایضاً گندم یا دیگر حبوب
را با زرنیخ و گوگرد و بزر البنج جوشانیده خشک کرده نگاه دارند هر مرغے از خورش چند
دانه آن بیهوش شود ایضاً برگ عنب الثعلب کوفته بیخته بخون خرگوش آمیخته گوے سازد
و رشته دران بسته به آب اندازد ماهیان بسیار گرد آن گوے فراهم شوند دام انداخته بگیرد
ایضاً اگر سنگ مقناطیس را چند روز در عرق سیر تر دارند قوت جاذبه او بالکل زائل

شود چون باز بسرکہ تر دارند بحالت اصلی باز آید **ایضاً** اگر قاشہاے پیاز در چراغ اندازند
پروانہ ہاگرد چراغ ہرگز ہجوم نسازند واز بوے پیاز بگریزند **ایضاً** سیر و کنجد مقشر و
بزرالبنج و پوست کندر مساوی الوزن کوفتہ بآرد گندم آمیختہ خمیر کردہ برشتہ بستہ بآب اندازد
ماہیان گرد آن ہجوم آرند چنانکہ بدست توان گرفت **ایضاً** جاوشیر و آرد باقلا بایہم آمیختہ
حب ہا بندد و بقلابۂ دام آلودہ بآب انداز د ماہیان بسیار گرد آن بیایند **ایضاً** اگر در چراغ
قدری آب شامل روغن کنند روغن کم سوزد و در روشنی چراغ گرمی باشد **ایضاً** شیشہ را
از پرہای کبوتر پر کنند بنحیکہ ذرہ اندرونش خالی و تخلخل نباشد پس سر شیشہ را محکم بند کردہ
از جای بلند کہ احتمال شکستن داشتہ باشد بیندازند ہرگز شکستہ نشود **ایضاً** انگشتری نقرہ
یک ؛ انگ وزن کہ نگینش از کہربا یا سندروس باشد ہرگز بآب فرو نرود **ایضاً** قدرے افیون و
پنجاہ عدد جوز در آب آہک جوشانند ہرکہ ازان آب قدرے خورد فی الحال بیمار شود و چون
قدرے روغن خورد فی الفور صحت یابد **ایضاً** آہک و زرنیخ و مردار سنگ و سنا و حنا و
گل خیری مساوی الوزن کوفتہ بیختہ در کاسۂ پر آب ریختہ یک شب گزارد و بعدش صاف نمودہ
بجلد حیوان سفید مو بالد ہمہ موہاے سفید سیاہ شوند و اگر جستہ جستہ بالد ابلق شود
ایضاً شب یمانی و کافور باہم آمیختہ بآب سائیدہ در کاغذ بمالد در زیر آن کاغذ
آتش کردہ حلوا توان پخت **ایضاً** دارچینی سائیدہ در خمیر کردہ نان پختہ سگ را خوراند
فی الفور برقص در آید **ایضاً** بادام را در کرباسے بستہ چند بار بر سنگ زنند پوست بادام
نشکند مغز اندرونش خرد خرد و باریک شود پوست را شکستہ برای العین مشاہدہ کند **ایضاً**
از شیر درخت مدار بدست چیزے نویسند و بعد خشکی اندک خاکستر بران مالند حروف
سیاہ نمودار شوند **ایضاً** اگر انگوزہ در کوزہ کند و آب دران کوزہ ریزد کوزہ بشکند
ایضاً شیطرج ہندی و علک و انگوزہ را سائیدہ در ہمیان گل بیاشد ہرکہ ببوید عطسہ
دہد و گوز زند **ایضاً** خروس از چرب کردن سر و خراز چرب کردن کون بانگ نزند
و اسپ بچرب کون از دوش باز ماند **ایضاً** قدرے خاک جائے غلطیدہ خر را
زیر دستار خوان نہند اہل سفرہ بجندہ در آیند تا کہ طعام نخورند **ایضاً** اگر گرفتہ

موی سر آدمی بر پاے او بندند و در زیر دستار خوان نہند اہل سفرہ بخندہ در آمدہ از خورش طعام
باز آیند **ایضاً** دانہ خشخاش سہ روز بشیر تر دارند چندان بزرگ شود کہ سوراخ توان کرد **ایضاً**
از اقسام حبوب چند روز بہ شیر آگ تر دارند بعدش بسایہ خشک نمایند ہر طائر بخورش چند دانہ آن
بیہوش شود و بغسل آب گرم بہوش آید **ایضاً** بتاسہ درست را بروغن چرب کردہ در آب اندازند
حل نشود **ایضاً** ہر کہ بہلیلہ خوردن عادت کند ہرگز ریش او سفید نشود **ایضاً** صمغ عربی با آب
حل کردہ بدست مالد آتش بدست بردارد دست نسوزاند **ایضاً** دندان آدمی مردہ و زبان ہدہد بزیر
بالین کسی نہند ہرگز از خواب بیدار نشود تا وقتیکہ بر دارند **ایضاً** از پوست گرگ زہ کمان ساختہ
ازان تیر اندازی کنند ہر کمانیکہ نزدیک آن کمان آید چلہ اش بشکند و از بخور پوست گرگ در نقارخانہ
پوست ہای نقارہ پارہ پارہ شود و اگر نقارہ از پوست گرگ بنوازند پوست ہای دیگر نقارہ پارہ پارہ
شوند و اگر از پوست گرگ فوطہ ساختہ بمیان بندند وقت شب تر نشوند **ایضاً** پوست انار سہ
شبانہ روز در آب تر کردہ آن آب بدور کشت زار بریزند و اگر پوست انار بر درخت میوہ دار
بندند بہر دو صورت از ملخ ایمن باشد **ایضاً** حروف بر کاغذ از سیاہی بنویسند و ہر رنگ
سرخ یا زرد یا سیاہ بروغن آمیختہ بر آن حروف بلکہ تمام کاغذ طلا کنند و بعد از لحظہ آن کاغذ
را بالای سنگی گذاشتہ بزور آب بران بپاشند از زور آب رنگ از سر حروف زائل شود و
حروف سفید بر آیند **ایضاً** نوشادر و نیلہ تھوتھہ برابر بعرق نعناع یا عرق لیمون کاغذ
سائیدہ پرکار یا شمشیر یا دیگر چیزے آہنی از موم گداختہ چیزے بقلم بنویسند و بعد ازان
ادویہ سائیدہ بران نوشتہ ریزند و بآفتاب گذارند تا خشک شود بعد لحظہ بشویند حروف
مکتوبہ بر صفحۂ آہن صاف و روشن نمودار شوند و اگر بر صفحۂ نقرہ از موم نویسند اندک گوگرد
بالاے اجزاے مذکورہ اضافہ نمایند و اگر بر سنگ نویسند صرف شنجرف سرخ را بعرق نعناع حل کردہ
بالای نوشتہ ریختہ بآفتاب داشتہ بعد ساعتی بشویند حروف نمودار شوند **ایضاً**
نیش زدہ کژدم را قدرے نوشادر با آہک سائیدہ ببویاند فی الفور زہر کژدم دور شود و اگر
بیخ اونگہ کہ گیاہی است معروف با آب سائیدہ بجای نیش عقرب گذارند فی الفور زہر دفع شود
ایضاً یک سرخ نیلا تھوتھہ بہ کسی کہ باغ مارگزیدہ بخورانند زہر دفع شود فی الفور بہوش

درآید ایضاً طلا و آہن را بہ توتیای سائیدہ در آب چند بار غوطہ دہند برنگ مس گردد
ایضاً اگر خیار بزرگے نصف کردہ مغز درمیان آنرا خالی کردہ و خرمائے خشک دران
نہادہ بستہ کنند و بخرقہ بپیچیدہ اول بدیگ آب اندازند و بدہن دیگ خرقہ بستہ بالائے
خرقہ خیار را بگزارند و بالائے آن سر پوش نہادہ چندان آتش کنند کہ خیار از بخار پختہ
شود خرمائے خشک درمیان خیار خرمائے رطب شدہ باشد ایضاً آب شور از کشیدن
قرع انبیق شیرین و لطیف گردد

خواص سوم دربیان علم کیمیا مستزاد

بعد ستایش حق و نعت نبی مطلق صلے اللہ علیہ وسلم بشناس مفہوم التماس اضعف الناس
محمد عثمان عفی عنہ کہ این رسالہ مسمےٰ بہ جلتاس را از کتب کاملین فن ہذا مثل مصحف
ہرمس الدامسہ و طلسمات طمطم ہندی و انیس اسکندرانی و تماثیل ابوبکرین و خشید وغیرہ
اخذ نمودہ مشتمل بر یکمقدمہ و پنج فصل ساختم

مقدمہ
در تعریف علم کیمیا

بشنو علم کیمیا امتزاج قوائے فاعلہ علویات ست با قوای منفعلہ سفلیات ای عبارت
از اسما و طلسمات ست کہ بہ عمل آن افعال عجیب و آثار غریب ظاہر گردد فقط

فصل اول

حرزۂ طلسمیہ کہ جمیع امراض حلق را شفا دہد در گردن افعی کوہی خیطی از ریشم بستہ معلق گرداند
تا خنق شود آن خیط را در گردن صاحب خناق و خنازیر وغیرہ بندند بقدرت اللہ تعالےٰ
فوراً شروع در انخطاط گردیدہ مواد آمرض بہ تحلیل رود و مریض شفا یابد طلسم ایلابوس
باید کہ در وقت شروع مشتری بخانۂ حوت بگیرند رصاص چہل و ہفت مثقال و زنجیرے
بطریق فوطہ ترتیب دہند و بر صفحہ مقدار کف دست آدمے کہ وزن

آن مقدار شش دانگ باشد قرار دهند و این صورت دران صفحه نقش کنند و بوقت اتصال قمر بمشتری یعنی نظر او با حوت یا بسرطان باشد صاحب مرض در کمر خود ببندد تا زوال الم از کمر نگشاید و صفحهٔ زنجیر برابر موضع درد باشد

طلسم عسر البول را دفع کند وقت نزول مشتری بدرجهٔ پانزدهم سرطان بگیرند قطعهٔ کبیر مدور از بلور سه مثقال و اگر غیر بلور باشد از احجار ابیض اللون و شفاف باشد و این شکل را مدور یا مستطیلة التربیع در و بکشند و در بازوی مریض معلق آویزند

طلسم بہلیوس اگر کسے این را نزد خود داشته پیش غضبناک رود غضبش زائل وغفلت این ورو شش پیدا گردد و اگر در سر دیگ جوشان بندند از غلیان باز ایستد

ترکیب وقت نزول مشترے بدرجهٔ پانزدہم سرطان و تسدیس زحل با مشتری و تثلیث و تربیع ساقط باشد از مشتری و متصل باشد باتصال مقبول بگیرند خرج احمر اللون و قطع سازند بر ہیأت قطعهٔ عسر البول و این صورت را در و نقش کنند

طلسم دافع وجع کبد وقت نزول مریخ به بست و ہشتم درجهٔ جدی بگیرند جواحمر مستطیل و اگر بشکل جگر گردانند بہتر باشد و صورت جدی در و نقش کنند و بر حوالی آن این کتابت تحریر سازند و دوالی ادیم در سوراخ آن گذرانیده در گردن صاحب وجع آویزند بسرعت تمام شدت آن وجع برطرف گردد

طلسم مسکن وجع کلیہ وقت نزول زہرہ بہ برج میزان یا ثور و قمر با زہرہ مقارن یا اتصال مقبول داشتہ باشد بگیرند حجر احمر اللون بوزن ہفت مثقال و آنرا بصورت گردہ تراشیدہ این صورت بر یک جانب آن نقش کنند و سوراخ کنند نوعیکہ بآنجانب نرسد و با بریشم زرد ببازوے مریض بہ بندند بفضلہ دفعۃً صحیح گردد

طلسم سلارلوس دارندہ این طلسم نزد خود ہمیشہ محفوظ باشد از آلام و رنجہا و مدام بفرح و شادمانی بگذارند ہیجان باہ و سرعت نعوظ بسیار شود سیم و طلا از ہر یک مقدار ہفت ہفت مثقال را یکجا گداختہ بشکل حرز تیار سازند بوقت نزول زہرہ بہ ثور کہ قمر از برج سرطان متصل بزہرہ باشد و در وقت طلوع برج ثور صورت ذیل را برو نقش کنند بر ہر دو جانب آن و بوقت اتصال قمر با زہرہ اتصال مقبول با بریشم

طلسم مسکن ضربان عین وقت قران قمر بالمشتری در برج سرطان ایںصورت را بریک جانب خرع ابیض حرزہ ساختہ نقش کنند وسوراخ کردہ درگردن آویزند باقصر از منہ درد ساکن گردد بعون اللہ تعالی

طلسم آثالبوس نافع وجع دندان ست نحاس اصفر ده مثقال شبکه کرده بر بهیئات حرزه تیار سازند و در وقت استقامت مشتری در برج سرطان و قمر متصل بسرطان باشد این صورت در و نقش کنند

و بر جانب مقابل آن این صورتها نقش کنند

وخیطے از اطلس زرد و بسوراخ حرز اندا خته در گردن او بربند فے الحال وجع

دندان پامال گردد

فصل دوم

در فنون مختلفه طلسمات وقت نزول مریخ از برج سرطان

بگیرند فولاد جید سی مثقال و از ان لوحی مدور بسازند که مقطوع باشد اعالی و اسافل سطحین و اسطوانتین و بر ظاهر لوح صورت دو ثعبان که دُم هر کدام مائل بسوی هم باشد بکشند و مابین هر دو این کتابت نقش کنند ه ۱۱۱ ط سے م ۵ او در بطن آن لوح که دریکی جسم او لا دبس است ثعبانی که سر او همچو سر شیر باشد بکشند و از بینی راس او کتابت ذیل تا دم آن نقش کنند براے قطع جوشش خون که از مرض یا از جراحت عظیمه باشد انفع است و آن اینست
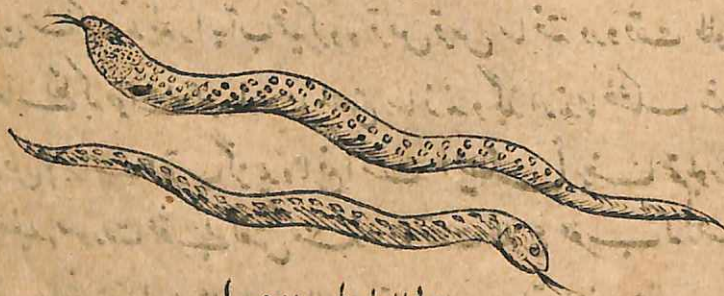
جزوی اول طالع باشد ابتدا کنند و وقت کمال طلوع برج از عمل فارغ شده تمامه صورت
این طریق کشند که نصف اعلے انسان و نصف اسفل عقرب باشد و این مثال را بر عمود
آہنے راکب نموده بمسمار قوی مستحکم کنند

در وقت اول طلوع عقرب تا آخر او باین عمل مشغول باشد و عمود را نیز درینوقت طیار سازند
اگر احیاناً تمام نشود بگذارند تا باز وقت طلوع عقرب تمام کنند و آن عمود را نصف بزمین قریه
مستحکم کرده بناے برحوالی آن نہند و سر او را بپوشند تا محافظت طلسم کند بعد از اتمام طلسم
عقرب دران شہر نماند و تمام و کمال بمیرند و بگریزند و دیگر داخل نشوند و توالد عقرب ازان
شہر برطرف شود و خاک این قریه بہر جا که برند عقارب آنجا بہر کس مضرت نرسانند
و اگر این خاک مدینه را به آب خمیر کرده قرص قرص ساخته در وقت طلوع عقرب
بران حائطے که حوالے عمود است ملصق سازند و بگذارند تا خشک شده بیفتد
این قرص ہا براے عقرب گزیده نافع است **ایضاً** بر خاتم بلوری یا از
سنگ سفید صورت عقربے نقش کنند در وقت طلوع عقرب که زحل در
برج عقرب باشد ابتداے عمل اول طلوع عقرب اے ابتدا از سر عقرب و انتہا به
ذنب نماید لابس آن مطلقاً از ضرر سموم عقرب متاذے نشود اگر آن خاتم را در
قدحے انداخته آبش به عقرب گزیده دہند ضرر سم باو نرسد و از صاحب این خاتم

عقارب بگریزند باید که در دُم عقرب این حروف نقش کنند ۱۵ اسے ۱۲۱ھ

طلسم حیات ایجاد بلیناس ست صورت حیات بر حجرے یا فولاد یا حدید نقش کردہ در میان احجار دیوار قلعہ مستحکم نماید جمیع مارہا ازان شہر بگریزند و مار گزیدہ بمجرد رویت این صورت از سم نجات یابد کہ وقت نزول قمر بہ نصف آخر قوس و طلوع قوس در نصف درجہ این صورت راکشد

داگراین صورت را بہ شکل خاتم تیار ساختہ بر گلے یا ادویہ مُہر کنند آن ادویہ مضعف دل
نباشد و مارگزیدہ ازین گل یا ادویہ بخورد فی الحال اثر سم ازو زائل گردد باذن اللہ تعالےٰ
طلسم جراد از بت شقال حدید چینی مرغی طویل المنقار صغیر الجثہ طویل الرجلین ساختہ در پشت
آن این حروف نقش کنند ١١ ٥ ١١ الـ ٩ م ح ١٠ ١١ ٢ ليـ ٩ ٥ و بر زیر شکم آن صورت
ملخے نماید و تحت آن صورت این حروف نقش کنند ٥ ١٩ اور رفوق جراد این شکل
نقش کنند للکول ابتداے عمل وقتے باشد کہ مشتری مستقیم السیر بود و قمر در برج ثور یا سرطان
یا حوت و طالع بدرجہ مشتری باشد بعد اتمام بر عمودی از حدید ہر دو پاے آن مرغ را ملصق
یا بسیار محکم گرداند بعد ازان در وسط آن ناحیہ بناے عالی وضع کنند ہیئت منار بلند
و در بلندی و ارتفاع آن چندان کہ تواند سعی نماید و این عمود را دران بلندی نصب
کنند و حوالی آن بنا را بہ سنگ برآوردہ چنان محیط آن صورت نماید کہ اثری از باد و باران
بآن صورت نرسد بفضلہ تعالےٰ جراد مطلقاً دران ناحیہ نماند و اگر شخصے بالاے منار رود
چندانکہ چشم او کار کند ملخ دران جا نگذرد غریب تر آنکہ ہر جا کہ آن منار مرئی شود منار
دیگر بسازند و بر بالاے آن منار برآمدہ بہ بیند کہ تا کجا دیدہ میشود ملخ تا آنجا نرسد و ہیچ
مضرت بآن ناحیہ نرسد ہمچنین اگر منارہای متعدد سازند ہر یک ازان منارہا حوالی خود را
از دخول ملخ محفوظ دارد صورت طائر اینست

طلسم مسکن ریاح ایجاد مهرس است چون بر موم مهر کرده در کشتی همراه خود دارند آن کشتی از
شورش و مضرت دریا ایمن باشد و سلامت بساحل در آید و ریاح شدیده از شدت باعتدال
گراید گویند که بلیناس هنگام شکایت سکنه مدینه حمص از شدت ریاح این طلسم را در آنجا ساخته
ریاحش را باعتدال آورد که تا این زمان برجاست و وقت عمل آن مشتری در برج میزان
یا دلو و قمر متصل به مشتری بود از برج ریاحی و ناظر نباشد بزحل بگیرند حجر اسم اصفر و از ان صورت
آدمی سازند قائم بربالای کرسی و در یک دست او سپر بزرگ پوشند و رود سینهٔ او حبد ا
از صد رو بدست دیگر شمشیرے باشد از همان حجر ای مجموع این صورت با سپر و
شمشیر از یک سنگ باشد و بر پیشانے آن این حروف نقش کنند ۴۱ ما سمے
ں لے االه اطسے اعہ لہا لعہ ح کله له احسا االمنہ لح بحہ ہ منہ ہ مسے
اا حاحاے اہا اسے حرسے اا اا احسے طم اا اا اا ۵ ا ۵ ا ۱۶ ہیے ۹۱ لح ۶ سے
۷ حالد حا و بر صدر صورت این حروف نقش سہند اا له ہ قلبے ام و لے له ۹۱ لح ۱۶ ا
بحہ ۲ ۸ ا له بحہ ۶ ا اا قلبی اہ صا سہہ ۱۶ لیلے و صورت اینست

و بر پشت آن این صورت را مع حروف نقش کنند

بعد اتمام در وسط شہر یا ناحیہ بنای عالی وضع کردہ تمثال را در اعلای آن مستحکم گردانند کہ از مطر ورباح وبرد آسیبے نہ بیند واگر آن صورت صغیر بود گردش بنا کردہ بہ پوشند تا از آسیب ریاح وغیرہ مصون ماند باذن اللہ تعالیٰ ریاح آن بلد بغایت اعتدال باشد

طلسم دافع تپ مثلثہ وتپ ربع باید کہ در وقت اجتماع مشتری وقمر بدرجۂ پانزدہم یا چاردہم از برج سرطان از فضۂ خالصہ خاتمی ساختہ صورت سرطان در و نقش کنند واین حروف را بر دور آن ثبت کنند باذن اللہ تعالےٰ تپ ہائی مذکورہ برطرف شود

۱۱۲۱۱۹۸۸

طلسم دافع تپ بلغمی وقتیکه مشتری بیش از پنجدرجه قوس سیر نکرده باشد و قمر متصل مشتری باشد بنظر مقارنه وتسدیس در میزان و زحل ناظر نباشد بقمر خاتمی از قطعی و فضه مربع ساخته این صورت را مع حروف دران نقش کنند
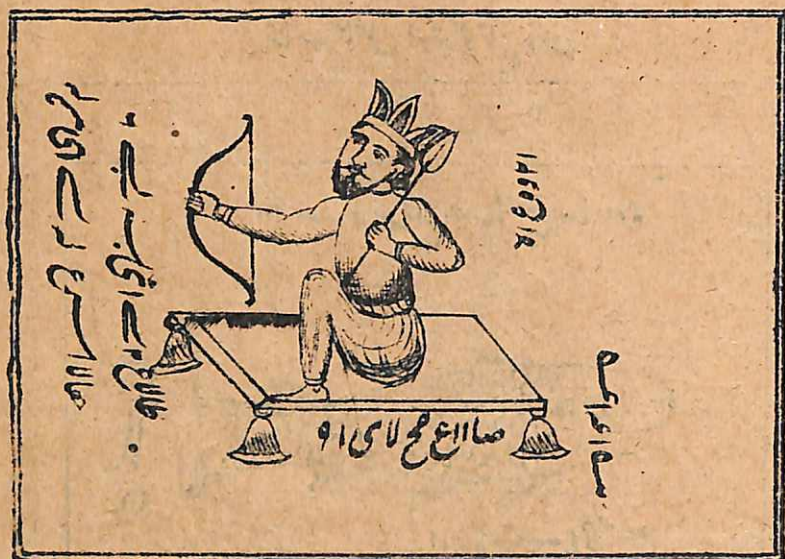
طلسم دافع تپ صفراوی وقتیکه زهره در برج حوت بود و قمر متصل زهره ساقط از مریخ باشد از سته مثقال نحاس و فضه ممزوج خاتمی سازند که نگینهٔ آن از سنگ یشب باشد واین صورت گربه را با حروف دران نگین نقش کنند

طلسم دافع حمی دقیه موثرهٔ اعضای اصلیه وقت نزول مشتری بحوت واتصال
او بقمر از برج سرطان از فضهٔ خالص خاتمی ساخته این صورت را دران نقش کند و بعد اتمام
این خاتم را استعمال نماید باید که ابتدائے عمل از وقت طلوع مشتری و انتها تا وقت طلوع
برج حوت باشد و ہمچنین در اکثر اعمال این فن ضبطے بانظار و آثار کواکب واجب ولازم
شناسد تا عمل موثر و تمام باشد

طلسم مخرب بلاد و باعث فتنه و فساد نامش انسطیوس که بتازی معنی آن
مصیبت العظمیٰ ست باید که وقت نزول زحل بدرجهٔ عاشرهٔ دلو که مستقیم السیر باشد و قمر
در تثلیث زحل از برج میزان و مشتری ساقط باشد از نظر زحل بگیرند حدید اسود و
تمثالے قائم یکپا بر پائے خود نهاده و یکدست او بر سینه و دیگر دست او بر سر باشد
بسازند و این کتابت برو نقش کنند الم۱۵اسم۱۱۱۱۹۱۱۹ و بر شکمش این حروف نقش کنند
کنند عـه ۲ صـه ه سہع عامل این طلسم را سزاوار است که مشغول نشود در عمل
این الا وقت طلوع برج دلو و اتصال قمر بزحل و هنگام اتمام آن خود را ازان دیار دور کند

واین طلسم را در وسط آن ناحیه یا سرایا شهر دفن کنند صورت اینست

وصیت

بشنو عامل با ایمان را که کحل الجواہر حقیقت در چشم او رسانیده اند و از عالم علوی خبرے دارد و از نعیم عمیم رب کریم تمتع آرزو میکند و بموت و بعثت اقرار نموده و از دوزخ و بہشت حکایت شنیده و آلام و راحات روحانی و جسمانی را باخبار مخبر صادق تصدیق کرده زیبا که ارتکاب امثال این اعمال ناستوده بمحض خواہش دنیا و رضاے نفس و ہوا نکند و حذر لازم داند و اگر بنا بر مقتضیات وقت و مصالح امور ضروریه مرتکب آن شود مطلب دینی و رضای خالق را مقدم داشته محض براے رفاہیت خلق این عمل کند ورنہ زیانکاری کہ ہواے نفسانی را مطمح نظر داشته تخریب بلاد و انقطاع حیات جمع کثیر نماید خسر الدنیا والآخرۃ گردد

فصل سوم

ذکر خواتم کواکب سبعه

خاتم شمس ہرمس گوید کہ لابس او در انظار ملوک و عیون خلائق کثیر السطوت و ہمہ جا معزز و مکرم باشد و ہیبتش در دل ہمہ ہا تاثیر کند بوقت نزول شمس باول درجہ نوزدہم از برج حمل از ذہب خالص احمر نوزدہ مثقال گرفتہ خاتم سازند و نگین آن علیحدہ ترتیب دہند بوزن چہار مثقال و این صورت را بر آن خاتم نقش کنند و بوقت اتصال قمر بہ آفتاب از برج اسد این خاتم را بپوشند الا بعد از فراغ عمل آن خاتم مع نگینہ از نوزدہ مثقال کم و زیادہ نباشد

خاتم قمر لابس او در فلاحت و زراعت قوی طالع باشد و ہرچہ مزروع کند از ان ثمر گردد و در رکوب سفائن دریا با وصف امواج عظیمہ از خطر دریا ایمن باشد الا باید کہ بوقت ہیجان دریا آن خاتم را در خیطے بستہ بآب اندازد و فی الحال شورش تسکین یابد بوقت نزول قمر در اول درجہ ثالثہ ثور و اتصال زہرہ و بودن فاصلہ مابین شمس و قمر زیادہ شصت درجہ از نقرہ بیضائے خالصہ بوزن ستہ مثقال کہ نگینش از وزن بزرگ تر دہ وہ باشد خاتمے سازند

دور و این صورت نقش کنند

ولا باید که فراغ از عمل و ترکیب و نقش آن پیش از خروج قمر باشد از اول درجهٔ ثالثه برج ثور و وقتیکه قمر متصل به سعود باشد و غیر ناظر به نحوس هیچ شد اما از قرب قمر براس و ذنب اجتناب کنند و میان ایشان دوری زیاده از دوازده درجه باشد اگر مومی ازین خاتم

هر کرده نزد خود دارند جمیع خواص آن خاتم با آن موم اعاده کند

خاتم زحل شهوت مفرط هیج جماع را باصلاح آرد و تسکین مادهٔ مشتعله دمویه و تب دموی و تب محرق و طاعون کند و باعتدال مقرون گرداند اگر شخصے کثیر الضحک طویل الکلام حامل و لابس این شود این صفات مذمومه از و مرتفع گردد و بسر حد توسط در آید و از خواص این خاتم تقویهٔ اعصاب ست معاون بیخوابی و بدن را فربه دارد و لبس دوام او مورث ضعف قوة باه است و این طلسم را عقرب نامند که از حامل آن عقرب بگریزد باید که وقت نزول کیوان به بست و یکم درجهٔ میزان یا دهم درجهٔ دلو که متصل بقمر یا به دلو باشد و مریخ ساقط از زحل بود از هفت مثقال رصاص اسود خاتمی ترتیب داده و نگینه اش را مربع داشته صورت ذیل در و نقش کنند وقت اتصال قمر بزحل این خاتم را بپوشند الا احکام

لبس پشت اورا بجون میش اسود عظیم الجثہ لمس کنند اعدا از و خائف و در نظر خلائق معظم گردد

خاتم مشتری ازالۂ خفقان و ضعف دل و قولنج و غشی کند و در نظر ہمہ ہیبت باشد و
عامۂ خلائق برو مہربان بود و ہر حاجتے کہ از کسی خواہد جز و دمے بر آید باید کہ ہنگام بودن
مشتری بدرجۂ پانزدہم برج سرطان و اتصال قمر با و از برج حوت از شش مثقال رصاص
قلعی خاتمی نگینہ مربع ساختہ صورت زحل درو نقش کنند و بوقت قران مشتری بسرطان بدرجہ
مذکور یا قرب آن درجہ مشروط بطہارت اورا پوشند و پشت خاتم بخون سرطان نہرے
وخون سگ بیالایند

خاتم مریخ لابس او قوی دل و شجاع و در معرکهٔ جنگ بر اعدا غالب و از شر دزدان
محفوظ و بر اعدا فتح مند باشد و در صفوف قتال از سهام و سنان اندیشه مند نشود و آلات
حرب در و کارگر نباشد و اقسام افاعی و زنبورها و انواع درنده و گزنده بحامل خاتم آسیبی
نرساند باید که وقت نزول مریخ در جدی که متصل بقمر باشد از برج عقرب از پنج مثقال فولاد بهتر
خاتمی مربع طیار ساخته این صورت را برو نقش کنند و پشت خاتم را بخون شیر نر یا یوز آلوده کرده
بخاتم وصل کرده بپوشند و حامل خاتم از امراض لقوه و قولنج و خدر و رعشه و سائر امراض بلغمیه
و اضغاث احلام محفوظ ماند

خاتم زہرہ برای علت قلوب و قوت باہ بی نظیر است و لابس او ہمیشہ مسرور و فرخناک باشد و زنان حامل این خاتم از اختناق رحم و سائر امراض ارحام و عسرت ولادت و قطع بر آمدن خون محفوظ مانند باید کہ وقت نزول زہرہ بہ بست و دوم درجہ حوت و تسدیس زہرہ بقمر در برج ثور و مریخ در برج عقرب از ستہ مثقال نحاس اصفر خاتمی ساختہ و نگین او را از سنگ لاجورد ورنہ از حجر ابیض ساطع الزرقہ مربع ساختہ این شکل را در ان نقش کنند و وقت ابتدای نقش زہرہ در اوائل بست و ہشتم درجہ حوت باشد و وقت اختتام زہرہ آخر درجہ مذکور باشد و وقت بودن قمر در برج سرطان و متصل بزہرہ بپوشند و در جمیع اوقات اعمال و نقش و لبس قمر ساقط از نظر زحل باشد و تثلیث و تسدیس مریخ و نظر زہرہ برای این کار افضل است

خاتم عطارد برای تسخیر ارباب اقلام و حکما بغایت خوب ست لابس این خاتم

قوی الحافظہ و زکی و در مباحثۂ علمیہ برہمہ فائق باشد و ہر مقدمہ منسوب بعطارد از
علوم حکمیہ وغیرہ بروآسان وراسے او صحیح وظن او احسن واکثر چیزہا را بحسب
وقوع در خواب بیند ورفع مالیخولیا کند وگریۂ اطفال بخواب و بیداری وصرع را نافع است
نحاس طالیقون و حدید چینی ممزوج بہ فضہ و ذہب مساوی الوزن بگیرند و بعد امتزاج
سکہ نمایند کہ ہر دو جسم واحد شود وازان خاتم سازند بوزن یک مثقال مع نگینہ وابتدائے
عمل وقت نزول عطارد باول درجہ پانزدہم برج سنبلہ باشد و وقت نقش کند کہ عطارد مستقیم
وساقط از تحسین ومتصل نباشد قمر بہ عطارد از برج جوزا یا مقارن عطارد باشد در برج
سنبلہ و وقت لبس آنست کہ قمر در نگی از دو خانہ عطارد باشد با قمر و عطارد باہم
در مناظرہ مقبول باشند ہذا صورتہ

فصل چہارم

در بیان اتحاد قلوب

بشنو اصل مقصود در قضاسے حوائج اصلاح کوکبے باید کہ بران حاجت دلیل
باشد مثلاً حب و عشق و عطف قلوب کہ مختص است بہ زہرہ پس باید کہ وقت

نزول زہرہ از برج حوت وتسدیس زہرہ با قمر از برج حوت یا سرطان بگیرند شمع عروسی کہ
نزد عروس نصف سوختہ باشد ونصف باقی ماندہ وازان موم دو صورت مرد وعورت باہم
طالب ومطلوب بسازند وذکرے چند برای مذکر قائم کردہ باشند مثلاً بر پیشانی وبر کف ہر دو
وبر شکم وبر ہر دو زانو وبر ساقہا وپاے باشند ومجموع اینہا بروز کردہ متوجہ مفعولہ باشند ہمچنین
جہت مونث در ہمین مواضع بازای ہر ذکرے تجویفی ترتیب دہند بر ہیئت فرجے بحیثیتے کہ ہنگام معانقہ
صورتین بر یکدیگر داخل ومنطبق شوند ووقت انطباق مثالین در دہن ہر یک از صورتین
پارچہ شکرے گزارند وزعفران ومشک وعنبر اشہب از ہر یک جزوی نوشادر نصف
جزو عود ہندی سہ جزو لوبان یک جزو ہمہ را کوفتہ بیختہ بشراب عطر معجون نمودہ
بندق ہا سازند بوزن یکدرم وبعد از انطباق تمثالین در حریر اخضر پیچیدہ زن
جمیلہ جوان یا صبیہ یا امردے وقت طلوع زہرہ بدست خود در کرسی نصب کردہ مقابل
ایشان بایستد وہر یک ازین بنادق را در آتش گذاشتہ تدخین کردہ این کلمات را گوید
کہ انیست فلان بن فلانۃ وفلانۃ بنت فلانۃ قَالَ عَطَفْتَ

بَعْضَهَا عَلٰى بَعْضٍ وَسَخَّرْتَ اَحَدَهُمَا لِلْاٰخَرِ بِرُوْحَانِيَّتِكَ وَقُوَّتِكَ
يَا مَارِيْطَائِسُ يَا ذَاتَ الْجَمَالِ وَالْبَهْجَةِ وَالْبَهَاءِ وَالطَّرَبِ وَالسُّرُوْرِ
وَالنِّكَاحِ يَا مُوَلِّدَةَ الْمَحَبَّةِ وَالشَّغَفِ وَالْعِشْقِ يَا سَعْدَ السَّمَاءِ
وَاَحْسَنَ مَا فِي الْعَالَمِ الْاَعْلٰى اَسْاَلُكَ بِحَقِّ مَكَانِكَ الشَّرِيْفِ
مِنْ بُرْجِ الْحُوْتِ بَيْتِ اَبِيْكِ الْمُشْتَرِيْ وَبِحَقِّهٖ عَلَيْكَ اَسْاَلُكَ
اَنْ تُوَيِّدِيْنِ وَتُقَوِّيْنَ عَمَلِيْ وَتُفِيْضِيْنَ عَلَيْهِ نُوْرَكِ الْجَلَّابِ
الْقُلُوْبِ الْاَحْبَابِ يَا مُفِيْضَ السُّرُوْرِ وَالْفَرَحِ وَيَا طَارِدَ الْهُمُوْمِ
وَالطَّرْحِ وَاَسْاَلُكَ بِحَقِّ الْاَعْظَمِ الَّذِيْ اَفَاضَ عَلَيْكِ النُّوْرَ الْبَهِيْجَ
الَّتِيْ لَا نَسْتَعِيْنُ وَاللّٰهُ عَلَّ عَنْهُ الْكَثَرُ مِنْ تَحْتِ الْفَلَكِ وَبِحَقِّ فَلَكِهٖ
الْمُجَاوِرِ بِمَدَارِكِ حَرَكَتِهٖ قَوِّيْ بِرُوْحَانِيَّتِكِ الْكَائِنَةِ فِيْ طَبَائِعِ
فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ وَفُلَانَةَ بِنْتِ فُلَانَةَ وَتُهَيِّجِيْ حَتّٰى يَتَحَرَّكَ

سائکتِهَا وَیَظْهَر کَاَنَّهَا حَتّیٰ یَتَّصِل رُوحَانِیَّتُهَا المحبة فِیْهِمَا اِتِّصَالاً دائِمًا بَاقِیًا بَقَاءِ فَلَكِ تَدْوِیْرِكَ بَلْ بَقَاءِ فَلَكِ خَارِجِ المرکز بل بقاءِ فلكِ المائل بل بقاءِ جوزهر ک بَلْ بَقَاءِ فَلَكِ البُرُوْجِ آمِیْنَ باید که این کلمات راسته مرتبه تکرار کند و در حلال این کلمات تدخین کند بآن بنادق در پیش صورتین و هر دو صورت را در پیش هم آورده مداخله عضوین مخصوصین نموده در حریر اخضر پیچیده با بریشم اخضر مستحکم بسته در کوزهٔ تجاری گذاشته در وسط قبرستان کهنه دفن کند و کنار آنرا بسنگ برآورده زمان طویل بحال خود گذارند که یکدوره کامل قمر برو بگذرد افعال عجیب و آثار غریب بظهور آید اینست صورتین

اعمال تسکین ملوک و تسخیر سلاطین کامگار هرمس گوید وقت نزول بهرام بخانهٔ عقرب و مستقیم در سیر و غیر ناظر بزحل و زحل با و ناظر نباشد و غارب نبود از شمس بگیر نه گنج عدد عقرب جوان اشقر اللون ازرق العین را سراپا لباس سرخ پوشانیده و برقامت آن زرد و برسر خود فولادے که در کمال جلا و درخشندگی باشد بنهند و شمشیرے بدست راست او دهند و دامن هائے او را بر میان زنند بعد شش زرهٔ و انغی و کبریت اصفر و زریخ معدنی از هر یک جزوی و نوشادر برابر جمیع مجموع را در کوزه

آہنی کردہ بآلۂ آہنی حرکت دہند تا ہم نیک مخلوط شوند و وقت ظہور مریخ از مشرق باین طریق
تدخین کنند کہ مجمرۂ حدید بر آتش کردہ روے مجمر بسوی مشرق نہادہ خود روبروے مریخ
ایستادہ این کلمات را بخوانند یَا شُجَاعَ السَّمَآءِ وَ سَیَّافَ الْفَلَكِ الْاَعْلٰی
یَا ذَا الْبَطْشِ وَالنَّجْدَةِ وَالْقُوَّةِ الْقَاهِرَةِ الْقَاصِمَةِ وَ الْجُرْأَةِ وَ الْاِقْدَامِ یَا
ذَا الْقُوَّةِ الْغَالِبَةِ وَ الصَّرَامَةِ الشَّدِیْدَةِ الْمُبَرَّاءِ مِنَ الْقُوَّةِ وَالْقُوٰی یَا ذَا الرُّوْحَانِیَّةِ
الْمُحْرِقَةِ یَا صَاحِبَ الزَّلَالِ وَ الرُّعُوْدِ یَا مُضْرِمَ النِّیْرَانِ النَّاجِمَةِ وَ مُرْسِلَ الصَّوَاعِقِ
الْمُهْلِكَةِ وَ الرَّجَفَاتِ الْمُسْتِرَاتِ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ فَلَكِ تَدْوِیْرِكَ
الَّذِیْ لَا یَتَعَدّٰی مُحِیْطَةً فِیْ مَسِیْرِكَ الْمَشْحُوْنِ بِقُوَّاتِكَ وَ جُنُوْدِكَ وَ
رُوْحَانِیَّاتِكَ بِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ خَاشِعَةً وَاِلٰی قَضَاءِ حَاجَتِهٖ سَادِعَةً
بِالْعَزَائِمِ الْاَكْبَرِ یَا سَاطِیُوْس یَا فَارِیُوْس یَا ذَا الْقَهْرِ بِصَوْلَتِهِ الْبَاهِرَةِ بِحَوْلِهٖ
وَقُوَّتِهِ السَّاعَةَ السَّاعَةَ اَزْعِجْ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ وَ هَیِّجْ رُوْحَانِیَّاتِكَ
الْكَائِنَةَ فِیْ طِبَاعِهٖ وَحِمَلْ بَیْنَهٗ وَبَیْنَ رُقَادِهٖ حَتّٰی تَقْضِیْ حَاجَةَ فُلَانِ
بْنِ فُلَانَةَ بِحَقِّ هَیْكَلِكَ مِنْ بُرْجِ الْعَقْرَبِ وَبِحَقِّ شَرَفِكَ مِنْ بَیْتِ
اَبِیْكَ كَیْوَانَ وَبِحَقِّهٖ عَلَیْكَ سَاطِیُوْس یَا فَارِیُوْس بِالْوَعَادِ
عُوْسَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ اٰمِیْنَ اٰمِیْنَ و وقت گفتن این کلمات بخور در نار اندازند
بعد اتمام این کلمات یکے ازان عقارب خمسہ را زندہ در مجمر اندازند و مجمر را در زمین
نگذارند بلکہ در دست گرفتہ معلق دارند و بعد اتمام کلمات مذکور عقرب ثانی
ازان عقارب در آتش اندازند الا استمال بخور بدستور دارند تا عقارب خمسہ
بدستور سوختہ شوند ہمچنین مجمر را در زیر آسمان گذاشتہ دہند بعد اتمام روحانیہ در
خواب آن شخص آید بحالیکہ در دست از حربہ باشد و حربہ در گلوے آن
شخص نہادہ گوید حاجت فلان بن فلانہ برآرد الا ترا ہلاک میکنم و آن شخص
ہرگاہ بہ خواب رود این حال مشاہدہ نماید تا آنکہ بقضاے حاجت اہم
کنند مستمرا دیجا العظیم تق بغضب باو شفا این عدد را ۱ ۹ ۳ ۳ ۴ ۲ در

مربع طلا در ساعت سعد که قمر خالی از نحوست باشد پر کند و اندک شیرینی تصدق کند
فی الفور غضب بادشاه تسکین یابد الا از ظالمان و نا اہلان و جاہلان مخفی دارد ایضاً
عدد ۱۳۸۲۹ را با عدد اسم خود در لوح کاغذ مربع نقش کند غضب بتسکین مبدل
گردد **ایضاً** بروز یکشنبہ اول ساعت وقت سعد که قمر خالی از نحوست باشد
عدد این آیت معظم سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ
وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تعداد سے
۲۶۵۶ را در مربع کاغذ یا نقره بنویسد بعد اتمام لوح اندک بوی خوش سوختہ
این لوح را بران دود داشتہ در بازوی چپ بندد از غضب بادشاہ ایمن
گردد فقط **ایضاً برائے مفارقت و عداوت** وقتی که عطارد مقابل
زحل باشد و قمر منصرف بود از مریخ بزحل و عطارد بگیرد شمع نیم سوختہ مقابر از ان
دو صورت ترتیب دادہ روہائے صورتین را سیاہ کند و ہر دو را پشت بہ پشت ہم
ملصق گردانیدہ پارچہ چرم کہ مہی سیاہ داشتہ باشد بہ پیچد و بعدش وقت طلوع
عطارد این صورتین مدختہ در دست استادہ تدخین کند محبت و خلوص بعداوت
و مفارقت مبدل گردد **صفت تدخین** زہرۂ روباہ و زہرۂ شبوط اے ماہی کہ
در دجلہ بغداد باشد و او را بہ یونانی فلولویوس نامند و زہرۂ خسروس و زہرۂ زاغ
و زہرۂ خنزیر محرقہ و کعب خنزیر محرقہ این مجموع را باہم جمع نمودہ خشک ساعت
مقابل عطارد ایستادہ بخور کند و این کلمات بر زبان راند بلیطوس بند ریطوس
يَا ذَا الْفَهْمِ وَالْحِكْمَةِ وَالْعُلُوْمِ يَا مَنْ اَحْصٰى عَدَدَ النُّجُوْمِ وَالرَّمْلِ
الرُّجُوْمِ يَا عَالِمًا بِعَدَدِ الْحَصٰى وَمَا فَوْقَ الْبِنْيَةِ الْعَالِيَةِ وَمَا تَحْتَ
الْبِنْيَةِ السُّفْلٰى يَا مُفِيْدَ الْعَطِيَّةِ عَلٰى ذَوِي الْاَلْبَابِ وَالْاٰدَابِ
يَا ذَا الْمَكْرِ وَالْخَدِيْعَةِ يَا ذَا الْحِيَلِ وَالْحِيَلِ يَا بند ریطوس یا حولا فیس
یا حجالیس یا کیکوالیس بحق هَيْكَلِكَ مِنْ فَلَكِ التَّدْبِيْرِ
وَمَحَلِّ الْفَلَكِ الْمُدَبِّرِ وَاَسْاَلُكَ اَنْ تَسْتَوِيَ الَّذِيْ اَفَادَكَ

الْحِنْكَةَ وَالتَّجَارِبَ وَالْفُنُوْدَتَ فِي الْمَذَاهِبِ اَبَدِلْ وَشَتِّتْ عَمَلِيْ هٰذَا وَانْزِعْ بِرُوْحَانِيَّةِ الْاِتِّفَاقِ مِنْ قَلْبِ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ وَفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ وَهَيِّجْ بَيْنَهُمَا بِحَقِّ رُوْحَانِيَّتِكَ الْعَدَاوَةَ الْمَكَّارَةَ وَرُوْحَانِيَّةِ اَبِيْكَ بَدِّلْ اُنْسَهُمَا بِالْوَحْشَةِ وَحُبَّهُمَا بِالْبُغْضَةِ وَلَا تَزَالُ رُوْحُهُمَا مُتَبَايِنَةً غَيْرَ مُنْفَعِةٍ مُتَفَاوِتَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِسَةٍ مُتَضَادَّةٍ غَيْرَ مُتَشَاكِلَةٍ مَادُمْتَ فِيْ فَلَكِ الشَّقِّ يُدِيْرُ وَدَوَامِ فَلَكِ الْمُدِيْرِ

فصل پنجم مستزاد
در اعمال حروف

بشنو اعمال حروف مفردات بلا ادائے زکوۃ بست وہشت حروف بہ بست وہشت روز راست نیاید و قاعدۂ زکوۃ اینست کہ ہر حرف را ہر روز بحساب عدد ملفوظی آن بوقت معین با طہارت درحجرہ با خلوت خواندہ بہ بست وہشت روز از زکوۃ فارغ شود آنگہ کہ عملش راست آید **الف** ہر کس کہ بامداد از بستر خواب پیش از حرف زدن ہزار بار حرف الف را بر زبان راند صاحب ثروت شود و اگر ہزار بار الف بساعت مشتری بکاغذ نوشتہ با خود دارد ہمان تاثیر بخشد و اگر بوقت سختی وضع حمل حرف الف را بر ناخن ہای دست وپائے حاملہ رقم کند وضع حمل بآسانی شود و در وقتے کہ ماہ در وبال یا ہبوط یا منحوس باشد منظر نحس بلوح سرب دائرہ بہ کشد و دران دائرہ نام دشمن و مادرش نقش کند و یک صد و یازدہ الف بر دور دائرہ بموجب نقشہ کہ بذیل مندرج است نوشتہ در قبر کہنہ مدفون سازد بزودے دفع آن دشمن شود

نام دشمن ونام مادرش
دریجا نویسد

الباء اگر ہزار و یک بار بر پوست شغال دباغت کردہ بنام دشمن و مادرش نوشتہ بخانہ
دشمن دفن کنند بزودی دشمن دفع شود و اگر محبوسے ہزار و یک بار بخواند از حبس خلاصی
شود و اگر نوشتہ باخود دارد ہیچ آسیبے بوی نرسد و اگر ہزار بار بر پوست دباغت کردہ گربہ
نویسد و صاحب تپ دق باخود دارد شفا یابد التاء اگر مثلثے بر پوست دباغت کردہ شیر
روز شنبہ وقت طلوع مریخ بکشند و در ہر ضلع آن مثلث پنجاہ نہ حرف تا بنویسد و بہ
محبوس دہد کہ باخود دارد فی الحال خلاص شود و اگر چہار صد تا بر کاغذ حریر بنویسد و باخود
دارد در چشم مردم عزیز و مکرم شود و اگر ہر روز چہار صد بار بخواند در فتوحات بر روے
او کشادہ شود الثاء اگر پانصد و ہفتاد و نہ حرف ثاء بر صدفے نقش کند و باخود دارد از
غرق شدن محفوظ باشد و اگر بست و یکبار بر جو شتہ پہلو نویسد بہر طرفے ہفت بار و
در گذرگاہ مفسدان دفن کند در جمعیت مفسدان پراگندگی رو دہد و اگر پانصد حرف
ثا بنویسد و در زیر بالین اطفال نہد در خواب نترسند و اگر بر لوحے از موم کافوری پانصد
و ہفتاد و نہ بار با نام خود و نام مادر خود نقش کند و در کاریزے کہ از ملک او باشد بیندازد
ہرگز آب از ان کاریز کم نشود الجیم اگر بدین صورت ج بست و چہار بار بر نبات مصری
نویسد و بخورش صاحب قولنج دہد شفا یابد و اگر زنے مردی را بستہ باشد ہزار و یکبار
بر طشت نویسد و آب بشوید و بخورد فی الحال کشادہ شود اگر سی و پنج بار بر قدحے
نویسد و آنرا شستہ بخورش مریض دہد از مرض شفا یابد الحاء اگر بساعت اول یا ہشتم
روز دوشنبہ یا جمعہ کہ قمر خالی از نحوست باشد ہشت مرتبہ بیک قطار در نگین انگشتری نقش
کند و بانگشت کنند قوت باہ بخشد و اگر صاحب تپ در انگشت کند یا در آب اندازد و
ازان بخورد یا غسل کند شفا یابد الخاء اگر بر دوازدہ پارچہ ہاے خشت نقش کند و در
راہ آبے کہ بباغ یا مزرع برود دفن کند از آفات ارضی و سماوی محفوظ ماند و اگر بساعت
قمر شصت بار نوشتہ بنام غائب در زیر سر نہد و بخواب در احوال غائب مطلع شود
و معلوم شود کہ غائب کجاست الدال اگر عدد ملفوظے آنرا کہ سی و پنج ست در مربع
چہار در چہار بوضع رفتار او وقتیکہ قمر در سرطان و ناظر بمشترے بود بر حریر سفید نقش

کنند و در زیر نگین انگشتری نهند خدای تعالی بوی نعمتی ارزانی دارد که هرگز کم نشود و اگر
بر ورق آهو بنگارند و با خود دارند حفظ و فهم و دانش زیاده شود **الذال** اگر کسی بخواندن
آن مداومت کند دولت او روی زوال نه بیند و اگر هفت صد بار بخواند و بر شیرینی بدمد
که ازان بخورد محبوب القلوب گردد **الراء** در روز چهار شنبه آخر ماه پنج بار بر اطراف پیشانی
نویسند صاحب درد شقیقه را سود بخشد و اگر روز یکشنبه یکصد حرف را نوشته در زیر بنای
عمارتی که نو میسازند بگذارند از شکستن و خراب شدن محفوظ ماند و اگر هفتاد حرف را بنویسند
و در گوش خروس سفید نهند و سر دهند که برود در جائیکه دفینه باشد و اگر بخوانند و بر و بدمند و
سر دهند همین عمل کند و اگر همین عدد نوشته در گوش خر نهند و باز بر آورده در ظرف قلعی نهند
و چندان نمک بریزند که پنهان شود پس ازان در زیر سر خود نهند و هفتاد بار بخوانند و بخواب
روند دفینه هر جائیکه باشد بخواب به بیند **الزاء** وقتیکه قمر در جدی و مریخ تحت الارض باشد
هفتاد و پنج بار بر ورق آهو نوشته با خود دارند از آفات محفوظ مانند و اگر همیشه بخواندن آن
عادت کنند از هیچکس نترسند **السین** اگر بست و یکبار بر برگ نوشته بنام هر کس که خواهد در آب
روان اندازد آنکس بزودی بیاید و هر که همیشه بعد نماز ظهر شصت بار بخواند صاحب کرامات شود و
همین عدد نوشته در گلوی اطفال بندد زود بسخن در آید **الشین** اگر چهل و دو حرف بر پره قفل
بنویسند و بر هر عدد چهل و سه خرما چهل و دو بار نوشته آن پره قفل و خرما ها بدامن زن ناکتخدا بسته
در گذرگاه عام بیندازند هرگاه کسی آن قفل را کشاده ازان خرما بخورد بخت آن زن
ناکتخدا کشاده شود و شوهرش پیدا گردد و اگر بچهل پاره کاغذ نوشته در چهل لقمه نان
گذاشته بنام هر کس که خواهد هر یک لقمه نان را بیک یک سگ بخورانند زبان آنکس
بسته شود و اگر بوقت خواب سه صد بار بنام زن حامله بخواند در خواب بیند که زن دختر
زاید یا پسر و اگر بطعام و شراب همین عدد بخواند و بخوردن زن حامله دهد زود بار بنهد
الصاد اگر در وقت پیاده رفتن بخواندن این حرف مداومت کند در راه مانده نشود و
زود بمنزل مقصود برسد **الضاد** اگر هشت صد بار بطعام بخواند و بخورش مصروع دهد
شفا یابد و صاحب ضعف دل را نیز همین عدد نفع بخشد **الطاء** هر که خواهد که از میان

دشمنان نجات یابد یکبار بناخن خود بنویسد وده بار بخواند بیک نفس وبیرون آید وباکسے
سخن نگوید بسلامت برود **الظا** اگر هر بامداد وقت بیشین ٭ صد بار بخواند وبجانب خانه
کسی که ازو در آزار باشد. بد بزودی دفع شود بهمین عدد نوشته بر مصروع بندد
صحت یابد **العین** اگر ده بار به قلقطار پھٹکری یا خون کبوتر بر برگ ترنج نوشته با گلاب شوید
وبخورش صاحب قولنج بدهد شفا یابد واگر در تسدیس زهره ومشتری بمشک وزعفران
وگلاب بنام هرکه خواهد نوشته با خود دارد زود بمطلب خود برسد واگر بهمین ساعت
نوشته بخورش مطلوب بدهد بهر چیزیکه باشد زود بمطلوب خود برسد **الغین** اگر هزار حرف
غین بر برگ حنظل نوشته در هبوط مریخ در خانه خصم دفن کند زود آواره شود واگر بهمین عدد
بطرف خانه او بخواند وبدمد همین فائده بخشد **الفا** اگر هشتاد بار یا فتاح در قدح زجاجی
نویسند وبآب بشویند وبخورش زن حامله دهند فی الحال بار بنهد واگر کسے هشتاد بار هشتاد
روز بخواند وبسوی خانهٔ دشمن بدمد زود هلاک شود اگر بنام غائبے هزار بار برگ یاس
پاک نوشته بسوزاند زود بیاید **القاف** اگر روزے چهل بار بخواند مطلب او
زود ساخته شود واگر صد بار بر برگ جوز نوشته بخانهٔ دشمن دفن کند زود آواره شود و
اگر دوصد بار بر کاغذے بنام هرکه خواهد بنویسد وزیر سنگ گران نهد خواب آنکس بسته
شود تا بیرون نیارد وحونکند آنکس را خواب نبرد **الکاف** اگر کسی در ساعت زهره
یا مشتری یا قمر بنویسد وبا خود دارد یا هر روز وهر شب دوصد بار بخواند وبر خود بدمد در چشم
مردم عزیز گردد اگر بست بار باین طریق بنویسد و برگردن
خروس سفید بسته قدرے سیماب درگوش او ریزد و در موضعے
که گمان دفینه باشد سر دهد خروس بدان موضع رود ومنقار بر زمین زند **اللام** هفتاد
ویک حرف بر کارد نویسد وهفتاد ویک بار بر سفرجل بخواند وبدمد وازان کارد آن سفرجل
را ببرا شد وبخورش زن وشوهر که باهم الفت نداشته باشند بدهد در میان ایشان مواصلت
والتیام پدید آید واگر هر روز دوصد بار میخوانده باشد از کید دشمن نجات یابد **المیم** اگر
یکصد وپنجاه ویک حرف میم بشرطیکه چشم آن مفتوح باشد بدین صورت در بر سیب سرخ

یا آبی بنویسند و بخورش مطلوب دهند یا باستشمام او رسانند محبت عظیم هم رساند و اگر کسی
چیزے طلب دارد و آنکس آنچیز ندهد نود بار بخواند و بسوی آنکس بدمد بزودی آنرا بدهد و اگر
چهل بار بر ظرفے بنویسند و بشویند و بخورند حافظه و فهم زیاده کند النوٓن اگر بست و یکبار بر نعل
اسپ وقتیکه زهره به تسدیس آفتاب باشد بنام هر که خواهد بنویسند و در آتش اندازد آنکس
بعشق او بیقرار شود و اگر یکصد و شش حرف مذکور بر کارد فولاد بنام هر که خواهد بنویسد و اندرون
دیوار رو بقبله فرو برد ما دامیکه آن کارد بدیوار باشد خواب آنکس بسته شود و اگر پنجاه حرف نون نویسد و با خود
دارد هیچ جانور گزنده او را نگزد الواوٓ اگر نود و نه بار بنام شخصی بر ورق آهو نوشته وقتیکه قمر
تحت الشعاع باشد در هوا بیاویزد خواب آنکس بسته شود و اگر خواهد بطرفے رود که هیچگونه رفتن
آنطرف میسر نشود اگر هر صباح شصت بار بخواند و برآنطرف بدمد بزودی سفر آنطرف میسر گردد
الهاء اگر فقر و فاقه بر کسی مستولی شود باید که از زیرنا ودان چهل تو گر چهل سنگریزه بر دارد و
وقتیکه قمر زائد النور و مسعود بود بهر یک ه بنویسد و در زیر بالین خود نهد بلکه دفن کند
البته جمعیت بهم رساند و اگر بقصد دفع دشمن بر خاک گورستان بخواند و بخانهٔ دشمن بپاشد بزودی
دفع دشمن شود الیآء اگر صد بار بر حریر سفید بنویسد و با خود دارد زبان بدگویان از و کوتاه شود
اگر بهمین عدد بر آلات زرع نقش کند زراعت بسیار شود و از آفت ایمن باشد اگر کسی از
چیزے ترسان باشد و بحالت ترس بگوید کهیعص حمعسق لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم از آنچه که ترسان بود ایمن گردد و اگر این اسم
را بر سفال آب نارسیده بنام گریخته بنویسد و در آتش اندازد البته باز آید اسم اینست یا
دعسیوس و اسم گریخته را بر روے دیگر سفال بنویسد و اگر این اسما را بر انگشتان
و کف دست کسی که گمان دزدی برو باشد بدین ترتیب بنویسد بانگشت ابهام این شکل
طلیلیلح و به انگشت سبابه این شکل لمسیح و بانگشت وسطی این شکل طلیسه و بر انگشت
بنصر این شکل ملطح و بر خنصر این شکل طمطح و در کف دست نویسد مَعَاذَ اللهِ اَنْ نَاْخُذَ اِلَّا
مَنْ وَّجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهٗ اِنَّا اِذًا لَّظٰلِمُوْنَ اگر او دزدیده باشد انگشتان او بهم
نشوند و اگر نام کسی که اشتباه دزدی برو باشد بر کاغذ بنویسند و این اسما یا افضیه یا ابجیه

یا اقطیحی لَاحَوْلَ وَلَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ برآن بخوانند و بسوزانند و خاکستر آنرا
بردست آنکس بمالد اگر او زنده دیده باشد در خاکستر نقش نام او مشاهده شود و اگر این شکل را
✡ ۱۱۱ ا ح ه ر ۱۱۱ ا سے حا در سفر میان بار خود بگذارد از حرق و غرق و سرق ایمن باشد اگر بزرگی از
کسی رنجیده باشد و بیم آزار از و باشد باید که این طلسم را اگر مرد باشد بخون کبوتر نر و اگر زن باشد
بخون کبوتر ماده بزعفران و گلاب بر برگ نارنج بنویسد و بمقل ازرق و از زروت بخور کند و در خرقه
زرد پیچیده در موم عروسی گرفته در گردن یا بازوی راست خود ببندد و نزد آن شخص برود نهایت
محبت از و بیند طلسم اینست ۱۱۳۳ ا ا م ه ۱۱۱ ن ه و مگا مثا د و ے ۱۱ سط ط طنا سے بالعجل بالعجل

مع المحبت فلان بن فلان

حواس چهارم دربیان علم سیمیا متزاد

بسم اللّٰه الرحمٰن الرحیم

بعد حمد خالق اکبر و نعت حضرت خیر البشر صلی اللّٰه علیه وسلم ای شائق نیکو منظر جگر پارهای احقر البشر
یعنی محمد عثمان قیس بنگر که این رساله علم سیمیا مسمے به بال هما مشتمل بر یکمقدمه و سه فصل انتخاب کتب
نایاب مانند نوامیس افلاطون و مختصر جالینوس و عشره مقالات بلیناس ست

مقدمه

در تعریف علم سیمیا

علم سیمیا خیالاتی ست که به سبب بعضے اعمال تصرف در قوت متخیله حاضران کند و مثالات
خیالیه در نظرهای مردم آید که آنرا در خارج وجودے نباشد

فصل اول

در خواص نباتات مستحیله

اسطیطیات لیطوس عنایوس یعنی آن تدبیر قابل روحانیات و تقابل طبائع نامی ست و
این آنی ست که حکما در زمان سابق کتمان این عمل کرده و بسیار ریاضات نموده بغایت عظیم شمرده اند زیرا که
هر که باین مطلب موفق شود بدرجه اتم در فراغ عیش باشد و جمیع مطالب او با نجاح مقرون بوده تاثیرات

و تصرف عظیم در طبائع خلائق داشته باشد چون لطیخ از سائر نباتات اسرع است در استعمال بانچه فالطن

ممازجت میکنند ای اگر صفرا از بدن غالب باشد فی الحال مستحیل بصفرا شود و اگر بلغم باشد به بلغم و این
سبب آنست که دو طبیعت بطیخ استحاله اعظم ست هرچه در معده یا بدا اول باو مخالطت و ممازجت گردد
بعدش ازان نقل طبیعت کرده از کیفیتے به کیفیتے و از صورتی به صورت نوعیهٔ دیگر انتقال کند و این از ارکان
جید معتمد الیه ست و اینجا انچه هرمس گفته ذکر بعضے ازان حکیم عالانوس تاویل آن نف العقل ست زیراکه
طبع اکل خود را پلید کند و دل او را بمیراند چنانچه ادراک او از دریافت متعارفات لغایت قاصر و عاجز باشد
و حافظه از و مطلقاً مفقود گردد و بعینه مانند بهائم گردد و درک و حفظ بتمامه معدوم گردد صفت آن
بگیرند کله حمار مرده در زمین دفن کرده و تخم خربزه را در مغز سر خر مالیده در و مزروع نمایند و ترتیب کما ینبغی نمایند که
مثمر گردد هر که ازین خربزه خورد پلید و بیعقل شود و حس و فطانت از و زائل گردد حتی که از خیر و شر مدح
و ذم شعور نداشته باشد **بطیخ ملکیانوس** تا ویلش بتازی زیاده کننده عقل و فهم باشد ترکیب تخم
خربزه را به ترکیب مذکورهٔ عالانوس زرع نمایند اما درینجا تخم خربزه را در جمجمهٔ انسان زرع باید کرد بهمان طریق
با مغز سر آدمی آمیخته و دیگر مراعات آداب زراعت بالتمام نمایند و چون بطیخه بظهور آید اکل آن وافر الذهن
کثیر الذکا و العقل و الفطانة گردد هرچه شنود بمجرد یکبار شنیدن حفظ کند و بهرچه توجه و اراده نماید بادراک
آن رسد و در عقل و فهم و ذکاے آن شخص زیادتی بسیار بظهور آید و حدس فی معارف آن بامور عظیم و قوی باشد
و جمیع حقائق عالم کون و فساد او را بسهولت تمام حاصل شود و هرچه آکل این بطیخ گمان برد در خواب ببیند
و بعینه چنان بظهور آید **بطیخ کیطیطیا** تفسیر آن بتازی مسهل الصفرا باشد **ترکیب** بگیرند غصان لاغیه
دو رطل خشک کرده با خاک و زبل برابر آن و بکوبند و در حفره گذارند و در میان آن تخم خربزه ریزند و پرورند
چنانچه باید تا بر دهد هر که یکے ازان بطیخ بخورد صفراے فاسد غلیظ حاد را بالتمام دفع کند

فصل دوم متزاد
در بیان خواص مرکبات

بگیر ورگ کاهو و آنرا بخون شتر بیالاید و بروغن کاهو چرب کند و بظرف رصاص کرده سر آنرا
محکم بندد و بزیر زبل اسپ دفن کند و بعد یک هفته تبدیل زبل کرده ماند تا وقتیکه جانورے
دران متولد شود بصورت مارے و سر او بسر شتر مشابه و مهره و چشمان او سیاه دو و بال داشته
باشد پس باید که قدرے ازخون غضر مهیا داشته باشد هرگاه آن جانور چشم بکشاید فی الفور

قدرے بر چشم و روی او ریزد چنانکه در یک روز و شب بقدر نیم پاؤ آثار خون فصد شتر بر چشم
و روی او ریخته باشد بعد از سه شبانه روز قدری از جگر شتر پیش او اندازد تا بخورد و تا چهار روز از
جگر شتر خوراک او دہد بعد از ہفت روز آن جانور بشکل مور شود پس درینوقت قدری از بول شتر
برو ریزد فی الفور بیاشامد و ضعیف شود پس بعد از سه ساعت کارد تیز اندرون ظرف بگردن او نہد
و زور کند تا خون او بجوشد و دران ظرف جمع شود ہر که قدری ازان خون بکف پا بمالد بر روی آب رود
ہرگز غرق نشود و طی الارض نیز حاصل شود ای راه یک ماه بیک روز طی کند و اگر ازان خون قدرے
بر روی خود مالد کسی او را نه بیند و اگر بر سر مالد و سر برہنه بزیر آسمان بایستد فی الفور ابری پیدا شود
و باران ببارد **ایضاً** بگیرد لوبیا و آنرا بخون حمار بیالاید و در ظرفے کرده در زیر سرگین حمار دفن کند
و ہر روز آن زمین را ببول حمار تر سازد تا مدت سه ماه بعد ازان بیرون آورد دران ماران سرخ
که ہر یکے گزنده و کشنده باشد پیدا شده باشد آن مارہا را باحتیاط و خودداری تمام در ظرف
زجاجی کلان کند که سر آن تنگ باشد و تا یک ہفته خون حمار بخورد آنہا دہد پس سر آنظرف را محکم بسته
تا سه ہفته بگذرد تا ہمه ماران یکدگر را بخورند و یکی باقی ماند ملون بانواع الوان و تاجی مثل تاج
خروس و دو بال خرد خواہد داشت و یونانیان او را اکلوس نامند و او را برای خوردن ہیچ نباید داد
تا قوت حرکت او را نباشد پس دماغ خود را محکم بندند که رائحه او در دماغ ضرر عظیم میرساند و دستانه
پوست محکم بر دستها باید کشید و آن مار را بزنبوری گرفته از ظرف شیشه برآورد و بتغاری افگنده
فی الفور کارد تیز بر سرش براند و چنان نکنند که سرش از ہم جدا شود که مبادا سر بریده بطپد و
آزاری بصاحب عمل رساند چون بمیرد خون او در عمل کیمیا بمنزله اکسیر ست که اگر قدری ازان
بر مس گداخته اندازند طلای خالص شود و سر و گوشت او را باحتیاط نگاہدارند از خواص سر او ست
که ہرگاه باران عظیم ببارد بجانب آسمان سر را نمودار کنند باران موقوف شود و در ہر لشکرے
که آن سر باشد ہمیشه منصور و فیروزمند باشد و ہر که آن سر را ببازوی خود ببندد و بر روی آب
رود غرق نشود و بہوا مثل طائران طیران نماید و از چشم مردمان پنہان شود و ببازوی ہر مریضی که
ببندند فی الفور شفا یابد و اگر از گوشت او بوزن دانگی بخورد کسی دہند فی الفور ہلاک شود **ایضاً**
بگیرند عدس که ہر یک روی آن سبز شده باشد بخون کبوتر بیالاید و در ظرف روغن وار کرده

بزیر سرگین اسپ دفن کنند پس از چند روز متعفن شده از و صورتی بوجود آید که روی او شبیه
بروی انسان و بدن او مشابه مرغ و زیاده از هفت روز نزید چون بمیرد او را بمومیائی و مصافی
بیالاید و در لته پیچیده با خود دارد از خواص اوست که دارندهٔ آن ساطی الارض حاصل باشد و جمیع سباع
و بهائم مطیع او شوند بمرتبه که اگر خواهد بر آنها سوار شود و دارندهٔ آن تا چهل روز از طعام مستغنی باشد
و اگر قبل از موت شکم او را چاک کنند آبی که از شکم او برآید نگاه دارند اگر بسر چوبی بقدر نیم قطره برداشته
در گوش چکانند کلام جنات بشنوند و زبان حیوانات بفهمند **ایضاً** بیارد موش دشتی و او را در
آب باران یا آب انهار که مدام روان باشد مثل نهر گنگ یا جمن غیر آن غوطه های پی در پی دهد
تا بمیرد پس خشک ساخته بربع وزن آن دل بوزنه و دل طوطی سخن گوی که عبارت زشارک
گو هست مجموع را خشک کرده کوفته بیخته نگاه دارد هر گاه قدری ازان در آب یا شربت بخورد هر چه بشنود
یاد گیرد و هر چه بخاطر مردمان بگذرد بران اطلاع یابد **ایضاً** بگیرد استخوان کرکس و استخوان مار سیاه و
استخوان آدم مجموع را تا چهل روز در زیر زمین دفن کند بعد ازان برآورده خشک سازد پس بیاید
استخوان بوسیدهٔ انسان مجموع را کوفته باهم بیامیزد و در پای هر درخت که خواهد بسوزد تمام شاخهای آن درخت
سر بزمین گذارند و این عمل خالی از عجائب و غرائب نیست **ایضاً** بیارد غراب یعنی زاغ سیاه
چندانکه خواهد و او را در آب که تغاری کرده باشند غوطها دهند تا بمیرد پس بگیرد سگ سیاهی که یک
موی هم سفید نداشته باشد و در خانه محبوس دارند دیگر روز روز دوم فقط گوشت غرابهای مذکوره بخورش
سگ مذکور دهند و ازان آب که غرابها را دران غرق کرده سگ را بنوشانند و اگر سگ فریاد کند هرگز
بفریاد او التفات نه نمایند تا سه روز روز چهارم بگیرند گربه سیاه که یکموی سفید نداشته باشد او را نیز مثل
غراب در آب تغار غرق کنند تا بمیرد و گوشت گربهٔ مذکور بخورد سگ بدهند و از همان آب که گربه را غرق
کرده سگ را بنوشانند تا شش روز همگی ۶ روز گذشت درین مدت چشم های سگ منقلب شود
پس بگیرد برگ درخت سوسن و آن درختی ست خرد و برگهای آن شبیه برگ سداب بقدر ما ده ... و
آب ازان برگها بگیرد و بسگ مذکور بخوراند فی الحال بناله در آید و فریاد عظیم کند پس بگیرند دیگ سفال
سر کشاده و سگ را دست و پا بسته بدیگ اندازند و آب بقدر حاجت بدیگ انداخته و دهنش خوب محکم
بند کرده بر دیگدان گذارند و چندان آتش کنند که سگ مذکور در آب مهرا شود پس دیگ را بکناره دریا برند

و انچه دُردا ست در آب اندازند اول استخوانی که در آب آید آنرا فی الفور بردارند و علیحده نگاهدارند
و انچه بعد ازان آید آنرا هم بگیرند و باحتیاط علیحده از استخوان اول نگاهدارند هرگاه خواهد که
باران ببارد آن عظام اول را که بروی آب آمده بصحرا برده بر هوا آویزان کند فی الحال باران
ببارد و چون خواهد که باران موقوف شود آن عظام را از هوا فرا گرفته بپوشانند باران موقوف شود
و این عمل عجیب غریب ست **ایضاً زرع الساعة** اگر خواهند که تخمی در مجلس بکارند که فی الحال
سبز شود و گل و بار دهد بگیرند تخم شعیر هندی یا سه دانه منڈی یا تخم خیار در خون آدمی که از فصد یا
حجامت حاصل شده باشد تر کرده هفت روز در آفتاب نهند تا طبخ یابد بعد ازان بردارند و هفت
روز دیگر در سایه خشک کنند پس در کرپاس نوپیچیده نگاهدارند و قدری ازان گل که بر قلبهٔ دهقانان
بوقت نشیار می چسپد بهم سانیده نگاهدارند هرگاه که حاجت افتد قدری ازان خاک در کاسه سفال
بریزد و چند دانه را دران خاک نهان کند و قدری آب گرم دران ریزد و روی کاسه از کرپاس بپوشد
بعد از ساعتی درخت سبز شود و برگ و شاخ و گل و میوه دهد و موجب حیرت و استعجاب انجمن گردد
ایضاً بگیرند دل بوم در لته پیچیده بر سینه کسی که در خواب باشد بنهند هرچه ازو سوال کنند انچه در
دل او باشد بعالم خواب همه صاف صاف بگوید هیچ سخن مخفی و پنهان ندارد **ایضاً** بگیرند قدری
بیه گرگ بر کف دست مالیده دست را بر ران خفته گذارند هرچه ازو سوال کنند جواب بگوید **ایضاً** بگیرند
زبان چرغ شکاری در لته پیچیده بر سینه خفته نهند انچه ازو سوال کنند جواب آن یک یک بگوید **ایضاً**
بگیرند هدهدی را و اورا در قفس کرده تا بست روز حب السوس بوی خورانند و بجای آب گلاب دهد
و بعد بست روز این طلسم را بر کارد نویسد وقتیکه قمر متصل بطالع صاحب عمل باشد طلسم اینست
<u>[illegible]</u> یا طفل اغیثونی لما اریده و هد آن ساعت ازان
کارد هدهد مذکور را ذبح کند و چنان احتیاط نماید که یک قطره خون او بر زمین نیفتد جمله را بظرفی بگیرند و
دل او را از میان دو کتف او بر آورده مع تاج او و تمام اجنحه و سر بر اطول که بر ذنب است و راس
و دل در جای بحفاظت نگاهدارد و شکم او از فضلات پاک کرده بپزد و تمام گوشت و شوربای او بخورد
مگر احتیاط باید که هیچ استخوان او از استخوانها شکسته نشود همه درست و سالم بمانند پس تمام استخوانهای او
طاس پر آب فگند ازان استخوانها یکی بزرگ بر دی آید آنرا جدا نگاهدارد و یکی بزرگ در وسط آب

ایستد آنرا علیحده دارد و یکی بزرگ در ته آب نشیند آنرا علیحده نگاهدارد و دیگر استخوانهای خرد را
با دل و تاج و پرها در یک شیشهٔ آتشی یا ظرف سفالین نهاده و سرش از گلا یهٔ محکم بند کرده با آتش سوزاند
تا همه استخوانها مع پرها سوخته خاکستر شوند خواص این خاکستر در بیان خاکسترها مذکور خواهد شد اکنون
بیان هر سه استخوانهای مذکور نمایم بدانکه استخوانیکه بالای آب آمده طبع او ناری ست و تصرفش
در نار شود و نام آن سیحون و آن چنانست که آتشی افروخته کند و بر استخوان این خاتم [خاتم] و این
اسم کیعلعوتیا بنویسد و چهل و دو بار همین اسم بخواند و از کوکبی که صاحب الساعة باشد مدد طلبد
و گوید یا سیحون خذ علی العیون و بگوید که رفتم در آتش پس همه حاضران انجمن به بینند که او در آتش
سوزان رفته و حال آنکه او با ایشان نشسته است و آن استخوان که بوسط آب مانده طبع او
هوائی ست و تصرف او در هوا شود و نام آن زیتون آن چنان ست که بر استخوان این خاتم
[خاتم] و این اسم لوسجطنیشیا بنویسد و چهل بار اسم مذکور بخواند و از صاحب ساعت
طلب مدد کند و رسنی یا چوبی بر هوا اندازد و بگوید یا زیتون خذ علی العیون و گوید اینک رفتم
پس همه حاضران مجلس به بینند که او بر هوا بران چوب یا رسن سوار شده میرود و در حقیقت او با ایشان
نشسته است و آن استخوانی که بزیر آب نشسته طبع خاکی دارد و تصرف او بر جمیع ارضیات شود و
نام آن شمعون ست بر آن استخوان این خاتم [خاتم] و این اسم عملکصطیتشنا بنویسد و در
طاسی که از مس یا برنج یا هیچ یکی از فلزات و معدنیات باشد بدارد و پنجاه بار اسم مذکور را بخواند و
از صاحب ساعت مدد طلبد و گوید یا شمعون خذ علی العیون و بخواندن اسم مذکور مشغول
باشد فی الحال آن طاس از نظرهای اهل انجمن غائب شود و در حقیقت غائب نیست مگر از نظرها
پنهان باشد و هرگاه استخوان از آن طاس بردارد باز ظاهر شود

اکنون بیان رماد مذکوره کنم یعنی خاکسترے که از استخوان و پرهای سوخته بدست حاصل شد
خواص او قلب ماهیت انسان ست بصورت دیگر صفت آن بگیر ذهب الخروع و حب الآس و
حب الورد و حب الربع الزهر کدام درمی و هر یک را جدا جدا بکوبد تا مثل غبار باریک شود و باهم بیامیزد
و هموزن از آن رماد یعنی استخوان سوخته بدست در آن بیامیزد و بخون نقره یا حجامت خمیر کرده حبها سازد
هر یک حب بقدر دو دانگ پس از آن رماد قدرے بخون آدم و گلاب حل ساخته از آن طلسم

این اسم را پنجاه بار بخواند پس بر کاغذی نوشته اعلیلکططشنیثا این اسم را و ۱۹۷۹۶۶ سه ۱۱۱
کسی را از حاضران مجلس طلبیده آن کاغذ را بدست وی دهد ویکی ازان جوب را بزیر دامن او
بخور کنند یعنی بر سر آتش گذارد و بگوید که این در نظرهاے اهل انجمن اسپ یا گاو یا شتر یا خر یا گربه یا
سگ شود یا نام هر جانورے که از وحش وطیر باشد بگیرد وبقدرت الٰهی آن کس بصورت همان جانور در
نظرهای مردمان نمایان شود و هرگاه از دستش آن کاغذ را بگیرند و آن بخور دور کنند بصورت اصلی
خود باز آید **ایضاً عمل مجاور و مسافر** بگیرند دو تنگه یکی احمر ویکی ابیض یعنی یک اشرفی ویک روپیه
و بهر دو تنگه با اول این حروف بنویسند ب س م ال ل ه ال ر ح م ان اله و خ م مساله صه دال ل
ح دال ل ه بعد ازان به تنگه سرخ این اسم بنویسد ر۹۱۲ل۹۹۱۱۱۱۸۱اح۹۱۱ل۱۱۸۱۱۱۱ و بر تنگه سفید
این شکل بنویسد ۱۹۱۱ه۱۹ر۹۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۲۱۱۱ پس بگیرد دو زاغ یکی نر ویکی ماده طلسم اول را بر تنگه
سرخ پیچیده در دهن نر گذارند و دهن وجمله منافذ اورا با بریشم سرخ بدوزند وطلسم دوم را بر تنگه سفید
پیچیده بدهن ماده گذارند و منافذ اورا هم با بریشم سفید بدوزند و در مغاکی که بقدر یک گز عمیق باشد
جدا جدا دفن کنند و بعد هفت روز بیرون کنند هر دو یکجا جمع شده باشند پس آنکه بیکے دیگر پیوسته آن
مسافرست و آنکه با وی پیوسته آن مجاورست پس مسافر را خرج کند و مجاور را نگاهدارد که مسافر را هر جا که
خرج کرده باشد همان ساعت نزد مجاور در آید و این عمل در شریعت حرام ست هرگز گرد این کار نباید گردید
که موجب وبال دنیا ونکال آخرت ست **ایضاً در منع اشتهای طعام** بگیرند جگر شتر و بآتش کباب
کنند و بموزن آن بادام مقشر و شکر جمله را باهم بکوبند و بسایه خشک کنند و حبوب بوزن دو دانگ
تیار ساخته نگاهدارند بعد از تنقیه و استعمال مسهلات که معده وبدن از اخلاط فاسده پاک باشد
یک حب تناول کنند تا یک هفته محتاج طعام نشوند **ایضاً** بگیرند بادام مقشر ویک شب در شیر تازهٔ گاو یا
گاومیش تر دارند وصباح از شیر بر آورده بآفتاب خشک کنند باز شب دیگر تر کنند و صبح
بآفتاب خشک کنند بعد ازان بگیرند بموزن آن دانهٔ تمر و بآن صلایه کرده بروغن بنفشه ویا بادام یا
روغن جوز بیامیزند و نگاهدارند و بعد از تنقیه بقدر جوز بخورند تا بست روز محتاج طعام نشوند یعنی آثار گرسنگی
معلوم نشود **ایضاً** بگیرند جگر آهو بره یا بره یا گوسفند هرچه میسر آید عروق ازوی جدا کنند و پاک وصاف
کرده در گلاب انداخته دو ... بعد ازان دو درم زعفران و اندکی مشک و نیم دانگ

کافور بآن آمیخته وکوفته در سایه خشک کنند وهرگاه خشک شود باریک ساخته بطور سفوف کرده نگاهدارند و
بعد تنقیه بقدر دو دانگ بخورند تا ده روز هرگز محتاج غذا نشوند واگر این قسم ادویات بغیر تنقیه و استعمال
مسهلات استعمال کنند اندیشهٔ حدوث امراض صعب و هلاک ست هرگز بغیر تنقیه استعمال نباید کرد که هم هلاک
است **ایضاً** گیرند جگر و زبان بره یا گوسپند و بادام مقشر و مغز جوز و مغز فندق و پسته و آرد سنجد و نان خشک و
کتیرا جمله را کوفته باریک ساخته با روغن بادام یا روغن بنفشه حبها بقدر یک یک مثقال بسازند و بسایه خشک کرده
نگاهدارند هرگاه یک حب بخورند تا یک ماه محتاج طعام نشوند اما اول تنقیه شرط است والا بیم هلاک است،
ایضاً در منع تشنگی که محتاج آب نشوند بگیرند زیرهٔ کرمانی و آب بجوشانند پس خشک کرده و
کوفته با عسل کف گرفته بیامیزند و بقدر جوز بوا تناول کنند که تا هفت روز محتاج آب نشوند **ایضاً**
منع خواب بگیرند چرک گوشت سگ تازی با زرنیخ و روغن آمیخته در لته بسته بر بازوی چپ
بندند هرگز خواب نیاید تا وقتیکه در بازو بسته باشد **ایضاً** بوم را بدست آورده بکشند و بعد کشته شدنش
یک چشم او بازمی ماند آنرا گرفته در لته بسته بگردن بیاویزند تا وقتیکه بگردن آویخته باشد هرگز خواب نبرد

فصل سوم

از افادات هرمس در بیان خواص حیوانات

بشنو از دماغ انسان یک مثقال وزن بگیرند و در پاتله کوچک گرم کرده و بول آدمی چهار مثقال
دران پاتله ریزند و برهم زنند تا بول بآن دماغ مخلوط شده منعقد گردد در قاروره کنند وقتیکه اراده جمع
میان متفرقین و تالیف میان متباغضین یا عطف قلوب امرا و اکابر و اصاغر نمایند باید که طعام شیرین
پزند و چون در ظرف کنند مقدار دانگی ازان ترکیب درین طعام کرده بخورانند دشمن دوست شود و
بغض به محبت بدل گردد الا وقت امتزاج این ترکیب در طعام گوید **قد عطفت قلب فلان
بن فلانة** آن طعام در شکمش قرار نگیرد و خود را نگاه نتواند داشت تا آن شخص نزد وی
اظهار محبت و آثار بیقراری بطور نیاز دهد که صبر در فراق برو بغایت دشوار باشد
ایضاً برای عداوت اگر برعکس بالا اراده تفریق مجتمعین و قطع تالیف متواصلین و تمهید
القاء عداوت مابین ایشان بحیثیتی شود که تسکین هیجان آن محال باشد
ترکیب بگیرند مغز آدمی دو مثقال و در طنجیر گذارند و وزن دو دانگ از عرق آدمی در میان آن نهند

مغز اندازند چون بگدازد ومخلوط شود در قارورہ کردہ نگاہدارند وقتیکہ خواہش حرکت سلسلہ
عداوت میان دوکس با محبت افتد طعامی پختہ دانگے ازمرکب مذکور دران آمیختہ بہر دو بخورانند بقدرت
اللہ تعالیٰ میان آن دو تن نوعی عداوت گردد کہ سنگین ہیجان آن ہیچ وجہ صورت پذیر نباشد

عمل مورث سطوت وہیبت صاحب خود

بگیرند دماغ آدمی یکمثقال و در طنجیری کنند چون گرم شود مقدار دو مثقال خون آدمی کہ بفصد یا جراحت
برآمدہ باشد بآن مخلوط کردہ حرکت دہند تا نیک آمیختہ شود از آتش بردارند وسرد کنند تا منعقد گردد
آنگاہ در قارورہ کردہ حفظ کنند اگر دانگے ازین ترکیب در طعامی کردہ بخورند ہر کہ درو نظر افگند در کمال
ہیبت و شوکت در نظرش درآید چنانچہ از دیدن آن شخص خوفے و وہمی در دل ناظرین پدید آید واگر پیش
بادشاہ ذی شوکت وسطوت درآید در نظرش بسیار ہیبت نماید حتےکہ ازو اندیشہ مند و خائف باشد

عمل محبت وعطف قلوب

بگیرد کبریت اصفر یک مثقال و در چراغدان حدیدی کردہ زیرش آتش افروزند تا بگدازد ونگاہدارند تا
مشتعل نشود و بعد گداخت یکمثقال مغز سر آدمی در آن انداختہ ترک کنند تا آب شود بعدش برداشتہ سرد
کردہ در شیشہ نگاہدارند اگر کسی خواہد کہ از ملکے کام روا گردد یا از زنی تمتع بردارد باید کہ ازین ترکیب بمقدار حبہ در ریش
خود بمالد یا در کف دست خود نگاہداشتہ خود را بآن ملک یا آن زن بنماید یا بہر دو کف دست وچہرہ خود مالیدہ خود را بآن
نماید بمجرد رویت آن بادشاہ عطای عظیم وبخشش بزرگ مبذول دارد کہ ہرگز شیوہ آن نبودہ باشد و یا آن زن کہ خود را در
نظرش آوردہ باشد عجیب وغریب حالتی طاری گردد کہ چار و ناچار خود را بآن رسانیدہ کامی ازو دریابد فائدہ
دیگر آنکہ ہرگاہ مقدار دو مثقال زیبق بآن ملحق کردہ در پاتیلہ بآتش نرم گذاردہ حرکت دہند تا مخلوط شود
و منعقد گردیدہ سم قاتل گردد ہر کہ مقدار دانگی در شراب یا طعام مخلوط کردہ خورانند بعلت تشنج مبتلا گردیدہ ہلاک شود

تریاق دافع این سم

وزن دانگے ازین سم با وقیہ خون آدمی دو دانگے پیہ آہو گداختہ تناول کنند مضرت این سم دفع کند
وہمچنین فائدہ عجیب تر آنکہ دانگے از پیہ آدمی را گداختہ بسوراخ بینی وکف پاے دست خود را بآن
چرب نمودہ این پیہ را بآن سم خلط کنند وازین خلط مقدار دانگے در ظرف کردہ چہار قطرہ
روغن کنجد در آن آمیختہ مجہ گذاشتہ خوب گدازند بعد از ذوب در ہر منخر بیست و

همچنین در هر گوشی دو دو قطره ازین بچکانند بقدرت الله تعالی جسم آن میت متعفن نشود و
کرم نیفتد و اصلا تغیر و تبدل در بدن او راه نیابد و مدام با رونق تمام بماند وقتیکه نمک آبی یا
شوره یا نمک مشتی برو پاشند که هریک ازینها سبب افتادن گوشت میت و متعفن شدن اوست

همچنین در **علاج مجنون** روغن جوز مثقالے و ازین خلط وزن دانگی را با هم آمیخته گداخته
در سوراخهاے بینی دیوانه چکانند هرچند مجنونے باشد که اطبا از علاج آن عاجز شده باشند
باذن الله تعالی رفع آن جنون شود نجات یابد

و همچنین این خلط دوای خاص مجذوم ست باید که ازین خلط دانگی بگیرند و یا دو مثقال
روغن گاو در ظرف پاکے کرده بالای آتش گذارند چون گداخته شود دانگی دیگر ازین خلط دران انداخته حرکت
دهند بعد از خلط و گداختن در بینی مجذوم چکانند باذن الله تعالی زود آن مجذوم بصلاح آید اگرچه لحوم
بدن او متعفن باشد و گوشت هاے متعفنه را دفع کرده گوشت تازه تازه برویاند **ایضاً** از خواص عجیبه و
منافع غریبه این خلط آنست که چون چهار مثقال شیرنگ در ظرفے کرده بر آتش گذارند تا گرم شود پس
مقدار دو دانگ ازین خلط با و ملحق کرده حرکت دهند تا خوب مخلوط و مجذوب و ممزوج گردد و این مجموع را
در هر دو گوش فرسی چکانند آن فرس راهنما و عارف و متفطن و میمون و مجسته گردد و در هر لشکریکه این
فرس باشد البته فتح و ظفر قرین آن لشکر بود اگر احیاناً دران لشکر آثار مغلوبیت مشاهده نماید و دشمن
قوی بود و شکست از جانب همین لشکر باشد آن فرس دران معرکه بل در حین ترتیب صفوف
قتال نزدیک صف نیاید و اطاعت و انقیاد راکب خود نکند و میل در انهزام و گریز نماید و اگر ظفر
از جانب عسکر او باشد صیحه بسیار کند و پیشتر از همه در میان آید و راکب خود را غمگین نکرده بطرف
میدان میل کند و نزاع بر تقدم بر همه جوید بقدرت الله تعالی

افادات هرمس

در فوائد خطاف

وقتیکه قمر زائد النور و زائد السیر و العرض باشد و عرض آن شمالی بود و متصل بمشتری و مستقیم
ظاهر بود باید که وزن دانگے از دماغ خطاف را در ظرفے انداخته بگدازند و مقدار دو حبه کافور
دران ملحق کرده نیک صلایه نموده در چشم صاحب سبل یا صاحب غشاوه کشند باذن الله تعالی ازین امراض

نجات یابد واگر مقدمہ نزول آب خواہ آب سیاہ خواہ آب مروارید باشد از کشیدن این دارو شفای عاجل یابد

قواعد بوم وسام وخنزیر

که بعضی را تاثیر حب و بعضی را تاثیر بغض ست

حب بگیرند دماغ بوم وزن دانگی ومقدار دوجبہ زہرۂ خنزیر دران گداختہ باطعام مخلوط کردہ بخوردن کسی دہد کہ در محبت عمل شدید قویست

عداوت زہرۂ بوم یکدانگ را درظرفی کردہ وزن دوجبہ زہرہ خنزیر بر و اضافہ کردہ بگزارند وبعد ازان در طعام شخصی کہ مستدعی عداوت او باشد داخل کنند در عداوت عمل شدید است

وبسیار خوردن گوشت بوم موجب دفع مرض استسقا وسل است

معالجہ مجنون

دماغ بوم یکدانگ در مقدار یکدانگ کافور بگدازند ووزن دانگی خون غراب و وزن دوجبہ ازین خلط باستہ قطرہ آب شاہسفرم دربینی مجنونی کہ از معالجہ او مایوس باشند بچکانند فی الحال باذن اللہ تعالی ازالہ جنون شود

عداوت وزن دانگی خون خوک درظرفی کردہ مقدار دوجبہ از مرارۂ خنزیر اضافہ آن نمودہ داخل طعام بہ نیت عداوت بخورد کسی دہند آن شخص بنوعی دشمن دوست خود گردد کہ بشرح راست نیاید

عقد شہوت

مغز سر خنزیر مقدار دانگی گرفتہ در ظرفی بگزارند وقطرہ از خون خنزیر بر و افزایند در گل عقد شہوت عجیب وغریب است

علاج قروح انسان ودواب

یکمثقال پیہ خوک بگدازند ویکدانگ استخوان خنزیر نرم صلایہ نمودہ دران افگنند وچہار مثقال روغن گاو اضافۂ آن کردہ باتش نرم بگدازند وہنگام اختلاط خوب بردارند اگر بر دبر دوابہ گدازند فی الحال از قروح بری شود واگر بقرحہ قدیمہ انسان گذارند زود بصلاح آید واگر بقرحۂ پشت دابہ گزارند زود خوب شود ودیگر پشت آن دابہ ریش نشود

عداوت دماغ کلب اسود دانگی ودوجبہ زہرۂ ... اضافہ کردہ نگاہ دارند استعمالش در

عداوت عمل عجیب کند فائده دیگر خون سگ سیاه باشقالی افتیمون مسحوق خورد شارب اواز
تاثیر روحانیات مصون ماند ایضاً اگر گوشت کلب سیاه با نمک در امراض ام الصبیان جدید
وقدیم خورند نجات دهد ورفع آن مرض کند

خواص گربه سیاه

اناب گربه بوزن دانگی مسحوق کرده در طعام آمیخته بخورانند در عداوت عجیب الفعل ست ایضاً
زنی را که هرگز بار نگیرد جگر گربه سیاه بریان نموده بخورانند باذن الله تعالی بار گیرد ایضاً سپرز گربه
سیاه را اگر خشک کرده بر مستحاضه بندند خون او منقطع شود ایضاً پیه گربه سیاه را با نمک افتیمون خورانند
از شقیقه و صداع وام الصبیان ایمن باشد ایضاً حدقه وی را هر که خشک کرده نزد خود دارد
از هر کسی که حاجت خواهد باجابت مقرون شود ایضاً هر که خون وی را مقدار اوقیه با وزن
یکدانگ مایه خرگوش خورد نظر بهر زنی که افگند طالب او شده خود را باو در رساند

خواص پنجم مستزاد در بیان علم سیمیا

بعد حمد خدا و نعت سید محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم بشنو که ماخذ این رساله علم سیمیا
مسمے به پنجه قضا نتیجه طبع خادم شائقان محمد عثمان عفی عنه که مشتمل بر یکمقدمه و دو فصل است
کتب معتبره این فن مثل شاملین وسر مکتوم ورسائل هلالیه وغیرآنست

مقدمه

در تعریف علم سیمیا

بدانکه علم سیمیا مراد ست از علم تسخیرات وآن مسخر ساختن قوای سیارگان و ملائم گردانیدن جنات
ست بارتکاب ریاضات و مداومت عزائم و دعوات واین علم نهایت شریف ست وتا وقتیکه
وستاد کامل بهم نرسد هرگز بارتکاب چنین اعمال مبادرت ننماید که بیم وخطر جانست وچون علم
این اعمال بغیر اوستاد بیکار لهذا اختصار را در این باب اولی انگاشتم

فصل اول

در تسخیر ملائک

در پنجشنبه اول ماه بعد از نماز صبح غسل کند و در مکان پاک ومطهر در آید و هزار بار سوره قل هو الله

احد بخواند و همچنین بعد از نماز پیشین هزار بار و بعد از نماز عصر هزار بار و بعد از نماز مغرب هزار بار
و بعد از نماز خفتن هزار بار و در نصف شب هزار بار و بعد از فراغ ازان دو رکعت نماز بگذارد و
تا چارده روز بدین ترتیب بخواند که مجموع هشتاد و چهار هزار شود و روز پنجشنبهٔ سوم پانزده هزار بار
بخواند و بعد ازان هزار بار این دعا بخواند یَا حَنَّانُ اَنْتَ الَّذِیْ وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ
رَحْمَةً وَّ عِلْمًا و صد نوبت این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُكَ اَنْ تُسَخِّرَ لِیْ خُدَّامَ
هٰذِهِ الْقَبْقِ الشَّرِیْفَةِ مِنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ چون از خواندن د
فارغ شود دیوار بشگافد و فرشته بیرون آید و گوید السلام علیک ای بندهٔ صالح میان من و تو
برادری شد بعد ازین بے ہر چیز مرد و غیبت مردم مگو و ہر پنجشنبه قبور مسلمانان را زیارت میکن
سورهٔ اخلاص میخوان و گوید نام من عبد الله ست چون قل هو الله بخوانی حاضر شوم و ترا بطرفة العین
بمکهٔ معظمه برسانم و باز آورم و دیگرے بیاید و گوید نام من عبد الاحد ست چون قل هو الله بخوانی بها
و برائے تو روزی حلال بیاورم و بر چیز ہائے مخفی ترا مطلع گردانم و سومی بیاید و گوید نام من عبد الصمد
ست چون قل هو الله احد بخوانی زود حاضر شوم و ترا کیمیا بیاموزانم و ہر کاریکه اراده فرمائی سر انجا
و ہم ہمچنین عہد و پیمان کنند و رخصت شوند باید که در ایام دعوت جامهٔ سفید بپوشد و نان جوبی نمک
و دانهٔ انگور سیاه و مغز بادام خورد و ہر صباح عود در آتش نہد بتوفیق خدا زود بمقصود رسد و
طریق تسخیرات سبعهٔ سیاره و جنات دشوار ترست و خوفهای عظیم و ہولہائے ہوش ربا و جانکاه
دران واقع میشود لہذا از بیان آن درگذشتم

فصل دوم

تدبیر تسخیر سباع و بہائم

بگیرد زبان گربهٔ سیاه و در کفش یا موزه مابین دو چرم نہد بطریقیکه زبان مذکور درمیان دو چرم
در کفش محفوظ باشد و آن کفش در پا کرده بصحرا رود و تمام سباع و بہائم مسخر و مطیع او باشد ایضًا
اگر خواہد که ہیچ سگی بر وی بانگ نزند و جمیع درندگان ازوی خائف باشند بگیرد زبان سگ
سیاه و بدستور مذکور در زیر کفش یا موزه نہد ہمه تابع او شوند ہیچ گاه قصد آزار و اذیت او نکنند فقط

خاتمہ در اظہار مدعا

نقلا و مترجمون کتاب ہذا مسمی بذخیرۂ اسکندرانی گویند عبارتیکہ آخر کتاب ذہبی مذکور
یافتیم از زبان اسکندر فیلقوس یونانی اینست

بشنو ای مطلع برین کتاب بتحقیق ظفر یافتی بملک ارض اگر مساعد تو شود بہرہ و نصیب روزی
گردآید و بخت یاری کند و واگذارد ترا حرمان و نا امیدی و یاس از سعی باز ندارد و بیرا اگر ہدایت
یافتی و ازین شجر ثمرۂ مراد چیدی ملک روی زمین بر نہج دلخواہ تو شود و مطالب و مقاصد تو قرین
گردد و بہرۂ عظیم بر دارد باید کہ بعد از ظفر باین مطالب اعلی و مقاصد اقصی شکر صانع علیم گوئی
و در صیانت این آبادی خلائق کمال اجتہاد و سعی تمام و از نظرات ایشان اجتناب کنی زیرا کہ مستحق
این علوم بغایت قلیل ست و طالب آن کثیر بنا برین ما امر فرمودیم باخفا و اخفاظ آن چنانکہ تو
دیدی کہ او را در صندوق ذہبی مخفی کردیم و در دیری چنانکہ صفتش شنیدی و دیعت نمودیم پس
باید کہ شکر ما بجا آری و در حفظ آن مساعی جمیلہ بتقدیم رسانی چہ نگاہداشت تو این کتاب ابا لکلیہ
موافقت آداب ماست و قبول عہد ما تا نتائج آن بتو راجع شود زیرا کہ ما مرتفع و منتقل شدیم از
عالم استحالہ و تغییر کہ عالم عناصر ست بعالم بقا و تنویر کہ عالم ارواح ست پس ما را اجلی و حسدی نباشد بلکہ غرض
ما اینست کہ آداب نگاہداشتن و محافظت این کتاب را بدانی و نا مستحق را بر سرائر آن اطلاع ندہی چہ
اشتراک در اطلاع این کتاب موجب اختلال عظیم و افساد جسیم ست واللہ اعلم بالصواب

خاتمۃ الطبع از کارپردازان مطبع

بعد پس از ثنا طرازی یزدان متعال عقدہ کشایان فنون پنجگانہ یعنی کیمیا و سیمیا و ریمیا و لیمیا را بشارت تازہ باد کہ
درین ولا مجموعۂ نادر الوجود یعنی بہ جواہر خمسہ کہ معروف بہ طلسم سکندر ذوالقرنین ست ہا تا کہ این سالہا نگرف مشتمل بر
پنج علوم بود لہذا مترجم مولوی غلام محمد عثمان خان متخلص بیقین نامش جواہر خمسہ معروف بہ طلسم اسکندر ذوالقرنین
نہادند درین زمان فرحت توامان برضای خواہش طالبان ذو فنون این مجموعۂ نادر الوجود در مطبع نامی گرامی و
مشہور نزدیک و دور منشی نولکشور بسرپرستی عالیجناب معلی القاب مدارالمہام رای بہادر منشی پراگ نرائن صاحب مالک مطبع
موجوبہ بموجب ارادہ ایشان بہار خوش اسلوبی بماہ اگست ۱۹۱۵ء بزیور انطباع برآراستہ شد خداوند عالم مقبول جہان گرداند

نام کتاب	قیمت
مطلع العجائب ترجمہ معلومات الآفاق غرائب الخلقت کا مذکور مترجمہ مولوی مہدی علیخان ۔ کاغذ سفید دو قسم ۔ (۱) باتصویر رنگین ۔	عما/ پ
(۲) بغیر رنگ ۔	عہ/ پ
ترجمہ مطلع العلوم و مجمع الفنون مترجمہ منشی زین العابدین خانصاحب مرادآبادی یہ عمدہ کتاب دو جلدون مین یکجائی ہے یعنے جلد اول مین فنون مرکبات و مفردات ضرب الامثال نکات پسندیدہ اقوال حکما لطائف و ظرائف سیر و تاریخ اخلاق معانی بیان موسیقی کا بیان ہے اور (۲) جلد مین تمام علوم الٰہیات و فلسفیات کا ذکر ہے ۔	ہے، پ
رسالۂ معلم العمل ۔ مصنفۂ مولوی محمد عبد الحامد صاحب بہادر ڈپٹی کلکٹر بند و بست اناؤ مصنف تحفۃ العروس ۔	سہر پ
عقل و شعور ۔ مصنفۂ مولوی سید نظام الدین جس مین لڑکیون و لڑکون مردون و عورتون کی تعلیم کے لیے بوجہ دلبستگی افسانہ کے	

نام کتاب	قیمت
پیرایہ مین نصائح حکیمانہ و تدابیر مدبرانہ بیان کیے گئے کتاب اسم بامسمیٰ قابل پڑھنے کے ہے اور جب تک پوری نہ پڑھ لو چھوڑنے کو جی نہ چاہے ۔	عما/ پ
دائرہ علم حصۂ اول ۔ چند معلومات مین ۔	ا/
باغ اعجاز جواہر ۔ باتصویر بیان اسرار انگریزی تماشا وغیرہ از منشی جواہر لال صاحب اسمین بہت سے ہندوستانی و انگریزی تماشے اور شعبدے مع ترکیب درج ہین ۔ کاغذ سفید ولایتی ۔	۱۲/ پ
حرز سلیمانی ۔ یہ نقش آخری ہے اعمال و نقوش مجرب ہر قسم مین مولفہ خواجہ محمد اشرف علی صاحب ۔	۱۰
طلسم عجائب ۔ ہر قسم کے نقوش و نیرنجات و عجائب الخلقت کا حال مع نقشہ وغیرہ از مولوی احمد علی ۔	[illegible]
کلید سخن یعنی شرح انٹرنس کورس جو فن شاعری و تاریخ گوئی و لغات کی تحقیقات و تاریخون کے انتخاب	

نام کتاب	قیمت
و عجائب حالات و محاورات سے ایک عمدہ مجموعۂ علمی ہو گیا ہے۔	۱۲/
رد الاباطیل۔ قوت واہمہ یعنے جو خیال شگون وغیرہ ہوتے ہیں اُنکے ازالہ کے دلائل۔	۳/
اندرجال۔ جنتر و منتر ہر قسم کے از منشی [illegible] دیال خط اُردو ناگری۔	۶/
نافع الخلائق۔ ہر قسم کے اعمال و نقوش از حاجی محمد سردار خان جاگیردار رلج کرولی۔	۱۲/
عقل و ذہانت کی میزان	۳ ر پ
عجائب المعلومات	۲/
مسدس حالی	۲ر ۶ پائی
فال خیال فالنامہ اُردو نظم	۶ پائی
سہرو وغیبی	۳ر ۶ پائی
برآرندہ حاجات	۲/
عقد ثریا	۲ر ۶ پائی
رسالہ قیافہ نظم	۶ پائی
سہ جواہر	۶ پائی
تاثیر الانظار۔ خلاصۂ طلسم فرنگ	۱۲ر ۶ پائی
طلسم روحانی۔ تعبیر نامۂ خواب از مولوی حسین احمد۔	۳/

نام کتاب	قیمت
رسالۂ معجزات انسانی بقاعدۂ طاقت مقناطیسی انگریزی سے ترجمہ از میر امداد حسین صاحب۔	۶/
رسالۂ جوہر جلائے برقی۔ حصۂ اول بیان ملمع سازی و تراکیب گلٹ وغیرہ مصنفۂ بابو جواہر لال۔	۳/
منظر چاند مورت ریاست بلرامپور کے ہاتھی کے حالات	۸/
جادو پرکاش یعنی تیسری کتاب جادو کے تماشے کی از منشی غلام نبی درباب شعبدہ بازی۔	۳/
دریائے طلسم۔ از منشی رام پرشاد متخلص عامل غیر مطبع۔	۹ پائی
منظر المضامین۔ جسمیں آلات برقی و دیگر عمدہ صنائع مرقوم ہیں قابل دید ہے مولفہ مولوی منظر الحق صاحب دہلوی۔	۵/
گورکھ دھندا مسمی بہ نگار نامہ معما از سید سراج الحسن۔	۱۲/
گلشن فال۔ فال نامۂ منظوم از خواجہ [illegible] متخلص بہ نظر۔	۱/